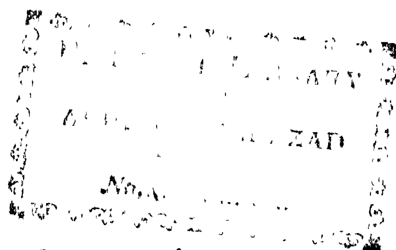
جلب المنفعة فی الذب

عن

الائمة المجتهدین الاربعة



طبع فی مطبعة مفید عام الکائنة فی بلدة

آگره بادارة مالکها المنشی

احمد خان الصوفی

ولله الحمد



ولولا هم ما عرفنا الهوی	فلولا الهوی ما عرفنا هم
از تو پیغام آورد وازمن برد آرام را	نزد من هر شب نسیم صبح را آمد شدست

هیچ یکے ازین امامان دین که امت سر بقبول ایشان فرود آورده ست هچو ائمه اربعه مجتهدین وجز ایشان از جهابذه حدیث چنان نبوده ست که اعتقاد مخالفت رسول صلعم در سنتے از سنن وحدیثے از احادیث وے علیه الصلوٰة والسلام بدل داشته باشد چه دقیق سنت وچه جلیل وچه کثیر حدیث وچه قلیل آن بلکه همگنان متفق بوده اند بر وجوب اتباع رسول و بر آنکه هر یکے از کسان امت چنان ست که سخن او ماخوذ و متروک می تواند شد الا رسول صلعم لیکن اگر یکے را قولے یافته شود که حدیث صحیح خلاف اوست پس لابد وے را در انجا عذرے خواهد بود در ترک آن حدیث و جماع اعذار سه عذر ست یکے عدم اعتقاد بآنکه گفته رسول ست دوم اعتقاد بآنکه مرادش باین قول نه آن مسئله ست سوم اعتقاد نسخ آن حکم و این هر سه صنف چند سبب دارد سبب اول آنکه حدیث بآن امام نرسیده و هر که چنین سبب وے مکلف بعمل بحسب موجبش نیست چه انچه در کدام قضیه بر بناء نا رسیدن حدیث موجب ظاهر آیه یا حدیث دیگر یا قیاس یا استصحاب گفته ست گاه موافق آن حدیث می افتد و گاه مخالف آن و غالب در بسیاری از اقوال سلف که مخالف بعض احادیث یافته میشود همین سبب ست چه احاطه بحدیث رسالت صلعم احدی را از امت دست بهم نداده آنحضرت صلعم حدیث میکرد و فتوے می داد و قضا میفرمود و کارے بوجود می آورد و هر که دران هنگام حاضر بارگاه عالیجاه می بود می شنید و بدیگران میرساند و تا علماء صحابه و تابعین و من بعده هم و هر کرا خدا میخواست منتهی میشد و در مجلس دیگر نیز همین قسم حدیث و فتوی و قضا و فعل کدام شے بر روے کار می آمد و بعض مردم که غائب میبودند

ف سبب اول

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ علی آلائہ والصلوٰۃ والسلام علی خاتم انبیائہ وعلی آلہ و
صحبہ وعلمائہ واولیائہ الصلوٰۃ وسلاما دائما الی یوم لقائہ

امابعد واجب بر ہر مسلمان آنست کہ بعد از موالات خدا و رسول موالات
مومنین از علمار مجتہدین و اولیار صالحین گزینند خصوصا ولاے آن علما و ائمہ
کہ ورثہ پیغمبران اند و بمنزلہ نجوم آسمان کہ در تاریکی بر و بحر راہ می نمایند و در
ہدایت بر روے خلق می کشایند و بر روایت و درایت ایشان اتفاق اسلامیان
ست چہ ہر امت کہ پیش از بعث خاتم رسل صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود علمار او شرار
آن امت بودند مگر ملت اسلامیہ کہ علمار وے خیار اند چنانکہ این امت وسط امم است
در مرتبہ علمار این امت مرتبہ خلفار رسول ست صلعم سنت مطہرہ وے را صلعم کہ
کہ احیانا مے میرد زندہ میکنند و روح تازہ در کالبد اسلام می دمند بھم
قام الکتاب وبہ قاموا وبھم نطقت السنۃ وبھا نطقوا ۵

برعمر فاروق رضی اللہ عنہ حدیث رجوع بعد از استیذان سہ بار پوشیدہ
ماند تا آنکہ ابوموسی اشعری و ابوسعید خدری و ابی بن کعب او را
بدان خبر کردند چنانکہ در صحیحین و سنن ترمذی و اعلام و ایقاظ مذکورست
با آنکہ وے اعلم ست از کسیکہ او را تحدیث باین حدیث نمودہ کذا فی رفع الملام
وہمچنین حدیث دیت جنین معلوم نداشت مغیرہ بن شعبہ بدان او را خبر دار
نمود چنانکہ در سنن ابی داؤد و مسند دارمی و ارشاد الساری و حجۃ اللہ
البالغۃ و دراسات اللبیب مذکورست وہمچنین حدیث دیت اصابع و در آن
تفاضل میکرد چنانکہ در ابہام و انگشتی کہ نزدیک باوست حکم بہ بست و
پنج شتر کرد بعدہ خبر دادند بتسویہ رسالت در میان جملہ اصابع پس قول خود
بگذاشت و رجوع بسوے حدیث کرد چنانکہ در اعلام و مسلم الثبوت و دراسات
و ایقاظ مذکورست دیگر حدیث اخذ جزیہ از مجوس ست این را نمیدانست
تا آنکہ عبد الرحمن بن عوف ویرا بدان آگاہ ساخت چنانکہ در موطا و شرح
وے از زرقانی و اعلام و حجۃ بالغہ مذکورست دیگر حدیث توریث زن
از دیت شوہر ست می دید کہ دیت عاقلہ راست تا آنکہ ضحاک بن سفیان
کلابی بادیہ نشین بسوے او نوشت کہ رسول خدا صلعم او را امر کرد بتوریث
زن اشیم ضبابی از دیت شوہر وے پس راے خود بگذاشت و بسوے
حدیث برگشت و فرمود اگر این حدیث نمی شنیدم حکم بخلاف آن میکردم
چنانکہ در سنن ابی داؤد و در رفع الملام و اعلام و مسلم و غایۃ التحقیق و ایقاظ
مذکورست دیگر حدیث قدوم بر سرزمین طاعون ست دیکہ بموضع سرغ آمد
دریافت شد کہ در شام طاعون ست با مہاجرین اولین کہ در رکاب وے
بودند استشارہ کرد باز مشورہ با انصار نمود باز از مسلمۂ فتح شوری جست

از مجلس نخستین درین هنگام شرف حضور می دریافتند پس علمی که نزد بزم آرایان
اول میبود نزد ایشان نمی شد و علمی که نزد ایشان ست نزد آنها نمی شد و تفاضل
علمای صحابه و من بعده هم باهم در کثرت علم با جودتش بود و اما احاطه یکی از
افراد امت بجمیع احادیث نبوت صلعم پس ادعایش زنهار امکان ندارد

عنقا شکار کس نشود دام باز چین	کاینجا همیشه باد بدست ست دام را

درین محل عبرت بحال خلفاء راشدین و دیگر اجله صحابه باید گرفت که آنکه اعلم
امت بودند بامور رسول خدا صلعم و سنت مطهره و احوال شریف او چه قسم
از بلوغ ذروهٔ این احاطه فروتر افتاده اند ویژه ابوبکر صدیق که نه در
حضر او را میگذاشت و نه در سفر بلکه بیشتر اوقات با او می بود تا آنکه در شب
نزد وی در امور مسلمانان صلعم سمر میکرد و از هر در سخن می راند و گفت و
شنود می نمود و همچنین فاروق رضی الله عنه و آنحضرت صلعم بسیار میفرمود
دخلت انا و ابوبکر و عمر و خرجت انا و ابوبکر و عمر و ذهبت انا و ابوبکر
و عمر و جئت انا و ابوبکر و عمر معهذا چون ابوبکر را از میراث جده پرسیدند
گفت ترا در کتاب خدا چیزی نیست و نه در سنت ترا چیزی می دانم و لکن مردم
را میپرسم چون پرسید مغیره بن شعبه و محمد بن مسلمه گواهی دادند که آنحضرت
صلعم جده را سدس بخشیده ست و این سنت بعمران بن حصین نیز رسیده
حالانکه این هر سه بزرگ برتبهٔ این هر دو بزرگوار و دیگر خلفاء نامدار نمی
رسند اما بعلم این سنت مختص شدند و امت بر عمل به حدیث مذکور اتفاق
کرده کذا فی رفع الملام و اعلام الموقعین و الحجة البالغة و الایقاف و همچنین
وی را رضی الله عنه حدیث امرت ان اقاتل الناس الی آخره بیاد نماند
چنانکه نووی در شرح مسلم و قسطلانی در ارشاد الساری ذکر نموده و همچنین

ذکر ابوبکر صدیق رضی الله عنه

ذکر عمر رضی الله عنه

علیهم السلام وازان نهی فرمود تا آنکه طلحه خبرش کرد که آنحضرت صلعم اورا کنیتی
بابی محمد فرموده ست پس از نهی خود باز ماند وتمادی بران نکرد وهمچنین
پوشیده ماند بر وے قوله تعالے انک میت وانهم میتون وقوله تعالے وما
محمد الا رسول الایة وبود که انکار میکرد اطلاق لفظ میت را بر وے صلعم
تا آنکه صدیق امت بیادش داد پس فرمود والله لکانّی ما سمعتها قط قبل
وقتی هذا وهمچنین مخفی ماند بر وے حکم زیادت در مهر بر مهور ازواج نبی صلعم
و دختران وے صلعم تا آنکه زنی تذکرش کرد بقوله تعالے واتیتم احدٰهن
قنطارا فرمود هر یکے فهمیده ترست از عمر تا آنکه زنان نیز وپوشیده ماند بر وے
امر جد وکلاله وبعض ابواب ربا وتمنا کرد که کاش آنحضرت صلعم درین باب
با ایشان عهدے میکرد ومخفی ماند بر وے وعدهٔ خدا با رسول خود روز
حدیبیة بدخول مکه معظمه بلا تعین عام تا آنکه جناب رسالت اورا بیان این معنی
کرد ومخفی ماند بر وے جواز استدامت طیب از براے محرم وتطیب او
بعد از نحر وقبل از طواف افاضه با آنکه سنت صحیحه بدان ناطق ست کذا فی
الاعلام ومذاکره فرمود با ابن عباس در باره شاک در نماز وسنت درین
باب اورا نرسیده تا آنکه عبد الرحمن بن عوف از آنحضرت صلعم روایت طرح
شک، وبنا بر یقین نمود چنانکه در رفع الملام ثبت ست شیخ الاسلام میفرماید
این مواضع ست که عمر آنرا نمیدانست تا آنکه کسیکه مانند او نبود ویرا این
سنن برسانید ومواضع دیگرست که سنت وارده در آنها تا او نرسیده
وی در آنجا قضا وفتوی بغیر آن سنت داده واین نارسیدن بعض
احادیث عیبی در عمر نیست وهمچنین عثمان رضی الله عنه نزدش علم با آنکه
زن متوفی عنها عدت در خانهٔ مرگ بکند نبود تا آنکه فریعه بنت مالک خواهر

هر یکے راے خود باز نمود و احدی اخبار بسنت رسالت نکرد تا آنکہ عبد الرحمٰن
بن عوف بحدیث نبوت درین باب آگاهش ساخت چنانکه در صحیحین و رفع الملام
و اعلام و حجۃ بالغہ و ایقاظ مرقوم ست و این قصہ دلیل ست بر آنکہ جماعہ مهاجرین
و انصار و مسلمۂ فتح کہ همراہ وے درین سفر بودند این حدیث از همگنان
فوت شدہ بود دیگر حدیث تیمم جنب ست میفرمود اگر تا یک ماہ آب نیابد
نماز نکند تا آنکہ غسل بر آرد پس عمار بن یاسر بحدیثی کہ درین باب آمدہ ست
اخبارش کردہ چنانکہ در صحیحین و سنن ابی داؤد و اعلام مسطور ست دیگر
حدیث تطیب پیش از احرام ست دیگر حدیث توقیت مسح بر خفین ست موزہ پوشنده
را امر میکرد بمسح بران تا آنکہ از پاے بر آرد بغیر توقیت و طائفه از سلف
تبعیت وے درین امر کردند و احادیث صحیحہ متعددہ واردہ درین باب
بایشان نرسیدہ کذا فی الرفع دیگر حدیث رمی جمار قبل طواف فرض ست چنانکه
در ایقاظ ذکر نمودہ دیگر حدیث جواز نفر حائض بلا طواف وداع ست
کما فی شرح مسلم النووی و الاعلام دیگر حدیث اهلال ست مکی را روز ترویہ
دیگر حدیث بادست تا آنکہ ابو ہریرہ اخبارش بسنت نزد هبوب ریح نمودہ چنانکه
در رفع الملام و ایقاظ مکتوب ست دیگر حدیث ابن عمر و انس و ابی ہریرہ
ہست بلفظ امرت ان اقاتل الناس الی آخرہ چنانکه نووی در شرح مسلم
و قسطلانی در ارشاد بذکرش پرداختہ اند حافظ ابن القیم در اعلام گفتہ مخفی
ماند بر وے رضی اللہ عنہ حکم املاص زن تا آنکہ ازان سوال کرد و نزد
مغیرہ بن شعبہ اش دریافت و ہمچنین پوشیدہ ماند بر وے شان متعۂ حج و
ازان نہی میکرد تا آنکہ واقف شد بر امر کردن جناب ختمی پناہ صلعم بدان پس
سخن خود ترک داد و امر بتمتع حج نمود و مخفی ماند بر وے جواز تسمی باسمار انبیا

داد ند با آنکه متوفی عنها چون باردار باشد عدت او ابعد اجلین ست و ایشان
را سنت نبویه در بارهٔ سبیعهٔ اسلمیه نرسیده بود که آنحضرت صلعم او را فتوی
داد با آنکه عدتش وضع حمل ست و فتوی داد وے و زید و ابن عمر و غیرہم بآنکه
چون شوے مفوضه بمیرد او را مهر نباشد و درین باب سنت نبویه در بارهٔ
بروع بنت واشق بایشان نرسیده و در رفع ملام گفته این دروازه بسیار
کشاده ست منقول از اصحاب رسول صلعم درین باب بعدد کثیر میرسد و اما
منقول از غیر ایشان پس احاطه بدان امکان ندارد چه بالوف احادیث میرسد
حالانکه ایشان اعلم امت و افقه ملت و اتقی و افضل جماعت بوده اند و هرکه
بعد از ایشان آمده کمتر ست از ایشان و خفا سنت بر وے اولی تر ست و این
محتاج بیان نیست انتهی و در طلب الادب من ادب الطلب گفته واقف نشد ابن
عباس رضی الله عنه بر حدیث حرمت حمار اهلی چنانکه در صحیح مسلم ست و همچنین
بر حدیث عدم جواز نکاح متعه چنانکه در شرح صحیح مسلم ست و بر حدیث نهی از
تفاضل در بیع ورق بورق چنانکه در صحیحین ست و نووی ذکر آن در شرح
کرده و بر حدیث ثبوت مهر بمفوضه چنانکه در سنن ترمذی ست و بر حدیث عدت
حامله متوفی عنها زوجها چنانکه در سنن نسائی و ترمذی و تیسیر الفصول و بغاوی
ست و بر حدیث مسح بر خفین در بدو حال چنانکه در محلی شرح موطا ست و بر حدیث
قراءة جناب رسالت صلعم در نماز ظهر و عصر مطلقاً چنانکه در سنن ابی داود ست
و حکم میکرد به هدی حلال را همچو حکم محرم و اگر نزد وش علم باین معنی حی بود
زنهار این کار نمیکرد و لهذا عایشه صدیقه رضی الله عنها مخالفتش نمود چنانکه
در موطا و صحیح بخاری ست و همچنین پنهان ماند بر ابن عمر حدیث مسح بر خفین چنانکه
در موطا و سنن ابن ماجه مرقوم ست و همچنین حدیث رکعتین قبل از مغرب چنانکه

ابی سعید خدری قصۂ خویش دمیکہ شوے او بمرد بوے باز گفت وزدایت
نمود کہ آنحضرت صلعم فرمود امکثی فی بیتک حتی یبلغ الکتاب اجلہ پس
عثمان بدان اخذ کرد و یکبار گوشت شکار بسوے او در حالت احرام ارمغان
کردند گویا کہ از برایش صید کردہ بودند خواست تا بخورد علی بن ابی
طالب اورا خبر کرد کہ آنحضرت صلعم لحمی راکہ بسویش ہدیہ فرستادہ
بودند واپس ساخت در دکرد پس باز ماند کما فی الرفع وہمچنین اقل
مدت حمل نمیدانست تا آنکہ ابن عباس آیہ کریمہ وحملہ وفصالہ ثلثون
شھرا مع قولہ سبحانہ والوالدات یرضعن اولادھن حولین کاملین بیادش داد
پس بدان رجوع نمود چنانکہ در اعلام وحجۃ مذکورست وہمچنین علی مرتضی
باآن ہمہ وفور دانش وعلم وفضل کہ بدیدش جہان ندیدہ حدیث نحن
معشر الانبیاء لانرث ولانورث ماترکنا صدقۃ یاد نداشت چنانکہ در
صحیح مسلم ست وہمچنین حدیث لاتعذبوا بعذاب اللہ محفوظ نمیدانست چنانکہ
در ارشاد ساری ست دیگر از غیر محفوظاتش حدیث عدت حاملہ متوفی عنہا
زوجہاست چنانکہ در رفع الملام وتوضیح وایقاظ ولمعات التنقیح مرقوم ست
دیگر حدیث مہر مفوضہ ست کما فی الرفع و فرمود چون حدیثی از جناب نبوت می
شنیدم انچہ خدا میخواست مارا بدان نفع میرسانید وچون غیر او صلعم مرا
حدیث میکرد از وے خواستار سوگند می شدم چون سوگند میکرد راست
گویش میہ انگاشتم وحدیث کرد مرا ابوبکر وراست گفت و ذکر کرد حدیث مشہور
نماز توبہ را و درینجا دلیل روشن ست بر آنکہ وے محیط نبود بجملہ احادیث
رسالت وہم دلیل ست بر فضیلت وصدق صدیق رضی اللہ عنہ کہ از وے
طلب حلف نمی فرمود و وے وابن عباس رضی اللہ عنہما وغیر ہما فتوے

حضرت علی رضی اللہ عنہ

بخاری و اعلام و ایقاف ست و بر حدیث بول استاده چنانکه در بخاری ست
و همچنین پوشیده ماند بر زید بن ثابت رضی الله عنه حدیث رحلت حائض بغیر
طواف صدر چنانکه در صحیح بخاری و شرح مسلم و ایقاف ست و حدیث مهر مفوضه
چنانکه در سنن ترمذی ست و همچنین نرسید جابر بن عبد الله را رضی الله عنه
حدیث نهی از متعه چنانکه در صحیح مسلم و شرح نووی ست و مخفی ماند بر سیدة النساء
فاطمه زهرا رضی الله عنها و علیها السلام حدیث لا نرث ولا نورث ولهذا بهجران
صدیق رضی الله عنه پرداخت و با او سخن گفتن ترک فرمود چنانکه در صحیح مسلم
ست و همچنین نرسید ام المومنین عائشه رضی الله عنها را حدیث رویت آنحضرت
صلعم رب خود را بشب اسرا چنانکه در صحیح مسلم ست و کذلک حدیث تعذیب میت
ببکاء اہل وے بروے چنانکه در صحیح بخاری ست و حدیث ثبوت بول
استاده شده چنانکه در جامع ترمذی ست و حدیث مسح بر خفین چنانکه در
صحیح مسلم و محلی و سنن ابن ماجه و النسائی ست و مخفی ماند بر هند رضی الله
عنها حدیث حکم مستحاضه چنانکه در صحیح مسلم و حجه بالغه ست و بر مسور بن مخرمه
رضی الله عنه حدیث غسل المحرم راسه پوشیده ماند چنانکه در موطا ست
و مطلع نشد ابو هریره رضی الله عنه بر حدیث مسح علی الخفین چنانکه در محلی و ایقاف
ست و میگفت که صوم جنب که بامداد کند صحیح نیست تا آنکه بوے حدیث صحتش
رسیده پس از انچه بران بود برگشت چنانکه در موطا و شرح صحیح مسلم و
کشف الغمه عن جمیع الامة للشعرانی و حجه بالغه ست و همچنین نرسید بسالم بن عبد الله
بن عمر جواز طیب از براے محرم بعد رمی جمار قبل افاضه چنانکه در موطا ست
و همچنین مخفی ماند بر ضحاک بن قیس حدیث جواز تمتع بعمره تا حج تا آنکه این تمتع
را از صنائع جهال شمرده چنانکه در موطا ست و هکذا ابراهیم نخعی را حدیث اضطجاع

ز زید بن ثابت ز جابر بن عبد الله ز فاطمه ز عائشه ز ابو هریره ز سالم بن عبد الله ز ضحاک ز ابراهیم نخعی

در سنن ابی داؤد و غیرہاست وہمچنین حدیث مہر مفوضہ چنانکہ در جامع ترمذی ست و حدیث تیمم جنب چنانکہ در ایقان ست و حدیث غسل زن بلا شکستن موے سر چنانکہ در شرح مسلم وحجۃ بالغہ ست و حدیث تطیب قبل از بستن احرام چنانکہ در صحیحین وایقان ست و حدیث حرمت بیع تفاضل در متجانسین وقتے کہ دست بدست باشد تا آنکہ ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ بدان اخبارش نمودہ چنانکہ در صحیح مسلم وشرح وے از نووی ست و حدیث عدم اعتمار رسول مختار صلعم در ماہ رجب چنانکہ در بخاری ست و حدیث حرمت استمتاع بنسا رتا اجل چنانکہ در شرح مسلم از نووی ست و حدیث جواز نفر حائض قبل از طواف وداع چنانکہ در صحیح بخاری وشرح صحیح مسلم ست و حدیث نماز چاشت چنانکہ در صحیح بخاری ست و حدیث دراز شدن میان سنت بامداد و فرض آن چنانکہ شامی در رد محتار از شرح علی قاری بر موطاے امام محمد رح نقل کردہ وہمچنین عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ را حدیث اخذ رکبتین در حالت رکوع نرسیدہ چنانکہ در سنن ترمذی ست وہکذا حدیث تیمم جنب چنانکہ در صحیح بخاری وایقان ست و حدیث ضجعہ بعد سنت صبح چنانکہ قسطلانی در ارشاد ساری وعلی قاری در شرح موطا ذکر نمودہ کما فی رد المحتار و حدیث حکم مفوضہ چنانکہ در جامع ترمذی واعلام وحجۃ بالغہ ست در مجمع البحار گفتہ و بود کہ میخواند والذکر والانثی چنانکہ اولا فرود آمدہ بعدہ وما خلق الذکر والانثی نازل شد وابن مسعود وابو الدرداء آنرا نشنیدند وسائر مردم آنرا شنیدند وثابت داشتند در مصحف واین بران میماند کہ وے رضی اللہ عنہ گمان داشت کہ معوذتین از قران نیست انتہی و ہمچنین مطلع نشد ابو موسی اشعری بر حدیث توریث بنت ابن با بنت چنانکہ در صحیح

ابن مسعود ... ابو موسی اشعری

جستجویش از موطا و شروحش مسوی و مصفی و محلی می تواند کرد و همچنین حال امام ہمام محمد بن ادریس شافعی ست رحمه الله تعالی که وے مطلع نشد بر حدیث نہی از لبس معصفر چنانکه نووی در شرح مسلم از بیہقی حکایتش کرده و نقل نموده و نرسید او را حدیث سجود صف اول با امام و حرس صف ثانی در نماز خوف چنانکه در دراسات از اجلۂ شافعیة نقل کرده و نووی رضی الله عنه در آنچه احادیث بسند صحیح بوے نرسیده توقف ورزیده از آنجمله ست حدیث مسلم از روایت بریده در اوقات نماز دیگر حدیث بروع بنت واشق ست در مہر مفوضه چنانکه در عقد الجید ست دیگر حدیث عدم انتقاض وضو از دم استحاضه ست دیگر حدیث تخمیس سلب ست چنانکه در دراسات و میزان شعرانی مذکور ست و این قدرے قلیل ست از بسیار و نبذی یسیر ست از انبار ورنه ازین اجناس و انواع در مطولات کثیر ست و بر متداول و مزاول و ممارس غیر عسیر علامه ابن القیم جوزی در اعلام بعد از نقل این کلام گفته و هذا باب لو تتبعناه لجاء سفر کبیر انتہی شیخ الاسلام میفرماید ہر که معتقد آنست که ہر حدیث صحیح ہر واحد را از ائمه یا امام معین رسیده ست وے مخطی ست بخطار فاحش قبیح و ہیچ قائلی نمی تواند گفتن که احادیث بدون و مجموع شد پس خفایش و ہمال این ست یعنی چه زیرا که این دواوین مشہوره در سنن مجموع نشده ست مگر بعد از انقراض متبوعین و معهذا ادعاء انحصار حدیث رسول صلعم در دواوین معینه جائز نیست و اگر این انحصار را در آنها بگیریم و فرض کنیم پس ہرچه دران کتب ست دانستن ہر عالم آنرا ضرور نیست بلکه حصول این ملکه عبور نزدیک ست که دست بهم ندہد بلکه بسیار ست که نزد مردے دواوین کثیره موجود می باشد و علمش بانچه دران بوده ست احاطه ندارد بلکه کسانیکه

بعد از سنت فجر نرسیده چنانکه در ارشاد ساری و شرح علی قاری بر
موطاے امام محمد ست علی مافی رد المحتار و همچنین مطلع نشد عبید بن جریج بر
چند امور و لهذا اعتراض کرد بر ابن عمر و گفت اے ابا عبد الرحمن من ترا
می بینم که چار کار میکنی که هیچ یکے را از یاران تو ندیدم که این کارها بکنند
فرمود آن کارها چیست اے ابن جریج گفت ترا می بینم که از ارکان خانه کعبه
جز دو رکن یمانی دیگرے رامس نمیکنی و ترا می بینم تراکه پاپوش سبتیہ می پوشی
و می بینم که رنگ زرد بکار می بری و ترا می بینم که چون بمکه می باشی و مردم
هلال را دیده اهلال میکنند و نعرهٔ لبیک بر زبان رانند تو اهلال نمی کنی
مگر روز ترویه پس عبد الله این همه را از فعل رسول صلعم اثبات فرمود
چنانکه در موطا و صحیح بخاری ست و همچنین مخفی ماند بر امام اعظم رح حدیث اشعار
هدی و حدیث رفع الیدین در مواضع اربع از نماز و حدیث جهر آمین و حدیث
قرءت فاتحه خلف امام و جز آن و مخفی ماند بر امام دار الهجره مالک بن انس رضی الله
عنه حدیث صیام شش گانه شوال و این را از عمل جاهلیت و اهل جفا می شمرد و میگفت
لم یبلغنی ذلك عن احد من السلف و در بارهٔ محرم که ازار ندارد و میخواهد
که سراویل بپوشد میفرمود یا هیچ یکے را نشنیدیم که رخصت درین کار میداد
یا آنرا استثنی میکرد و آفراد یوم جمعه بصوم مستحب می پنداشت و میگفت احدی
را نشنیدیم که ازان نهی کرده باشد و آزادخال حج در عمره نهی مینمود و میگفت
اهل علم را برهمین طور دریافته ایم و آز غیر بلاغیاتش حدیث جواز تفاضل در
بیع حنطه بشعیر و حدیث منع از صیام دهر و حدیث نهی از تطییب میت محرم و حدیث
توقیت مسح بر خفین از براے مقیم و مسافر و جز آن ست شمارش دشواری
میکند و احادیث صحیحه بر خلاف این همه مذکورات از وے ست عالگب التفصیل

فتوی دادند آنرا رخو واقتداء بمن تقدم منهم باز این مخفی در طبقه ثانیه یا بعد
ازان در عصر حفاظ جامعین بعد ازانکه امعان نظر و انعام بصر و رحلت بسوی
اقطار و قطره زن بجانب دیار و امصار شدند ظاهر و آشکار گردید و نزد
ایشان اخبار و آثار فقهاے هر شهر فراهم آمده ازینجاست که چون امام شافعی
نظر در اقوال صحابه و تابعین میکرد می دید که بسیاری از کلمات ایشان برخلاف
حدیث ست بنا بر آنکه حدیث بایشان نرسیده یا رسیده لکن از وجه غیر صحیح لیس
درینجا وے رح مضمون حدیث را فرا گرفته و تمسک را بسخنهاے ایشان بگذاشته
مادام که متفق نبوده اند ومیگفت هم رجال ونحن رجال وهمچنین کار روائی
جمله سلف نیکوکار بود انتهی ملخصا گویم الضافن را در هدایة السائل بتفریق ابواب
بزیر مسائل ترجمه کرده ایم بدان بازگشت باید نمود و اما **سبب ثانی** چنانکه
در رفع الملام گفته پس آنست که حدیث امام را رسیده لکن به ثبوت نه پیوسته باین
طریق که محدث آن حدیث یا محدثِ محدث او یا غیر وے از رجال اسناد ثقه مجهول
ست نزد امام یا متهم ست یا سیئ الحفظ یا آنکه حدیث تا امام بطریق مسند نرسیده
بلکه بطور منقطع یا لفظ حدیث منضبط نگشته با آنکه این حدیث را رواة ثقات نزد غیر
او باسناد متصل روایت کرده اند باین طرز که آن مجهول را این غیر بطریق ثقت
سیدا اند یا آنحدیث را غیر این مجروحین روایت نموده اند و از غیر آنجهت منقطعه متصل
شده ست و بعض محدثین حفاظ بضبط الفاظ آن حدیث پرداخته اند یا این روایت
را شواهد و متابعات ست که مبین صحت اوست و این نیز بسیار است و در تابعین
و تبع ایشان تا ائمه مشهورین و من بعدهم بیشتر ست نسبت بعصر اول و اکثر ست
از قسم نخستین چه احادیث مطهره انتشار و اشتهار گرفته و بسیاری را از علماے
بطرق کثیره رسیده و تیغ این علماء را از طرق صحیحه که غیر طرق مذکوره ست مانع شده

سبب ثانی

پیش از جمع این دواوین بوده اند نسبت باین متاخرین اعلم بودند بسنت چه
بسیاری از انچه بآنان رسیده ست ونزد شان بصحت پیوسته گاه ست که مارا
نرسیده مگر بذریعه مجهول یا اسناد منقطع یا بالکلیه تا ما نیامده و دواوین آنها
سینه هاے آنها بود که باضعاف مضاعف چیزے که درین دواوین مدون ست
احتوار داشت نه این سفینه ها و این امرے ست که هر که دانا بقضیه و آگاه باین
ماجراے ست دران شک نمیکنند و قائلی نمی تواند گفتن که هر که همه احادیث نمی
شناسد وے مجتهد نیست چه اگر در مجتهد علم او بجمیع اقوال وافعال نبوت
صلعم از انچه تعلق باحکام دارد شرط کنند درامت هیچ کسے مجتهد نباشد بلکه
غایت عالم آنست که جمهور یا معظم او را بر وجهے میدانسته باشد که جز قلیلی ازان
تفصیل بروے مخفی نماند پستر گاه باشد که این قلیل ازان تفصیل مخالف چیزے
می انند که او را نرسیده ست پس ویرا درین حالت این عدم بلوغ عذر خواه
باشد انتهی و بعض این مضمون را در ایقاظ نیز ذکر کرده و از ابن القیم بتغییر
یسیر و زیادت قلیل آورده ابو عمر و ابن عبد البر گفته کسے نیست بعد رسول
خدا صلعم مگر آنکه بروے بعض سنت مخفی مانده و این همه دواوین بعد از
انقراض عهد ائمه فراهم آمده و مجموع گشته اند با آنکه انحصار احادیث در آنها
امکان ندارد و همچنین از وجود آنها نزد یکی لازم نمی آید که وے محیط
این همه ها باشد انتهی شیخ سند احمد محدث دهلوی در انصاف گفته بسیاری
از احادیث نبوت صلعم چنان ست که آنرا از صحابه رضی الله عنهم جز یکدو کس
روایت ننموده اند و همچنین ازان یک دو صحابی جز یک دو تابعی اخذ نکرده
وهلم جرا و بسیاری ازان چنان ست که روایت نمیکنند آنرا مگر مردم یک
شهر یا دو شهر و هکذا و لهذا بعض صحاح احادیث علماء آن طبقه را نرسیده ناچار

باره اجماع واختلاف باشد چنانکه غیر ایشان راست از سائر اہل علم در علوم آنها و آز انجمله آنست که اعتقاد سماعت حدیث بحق محدث ندارد و ہرکه از وے یا از غیر وے حدیث میکند وے معتقد سماعت آنحدیث ست بنا بر اسباب معروفه موجبهٔ این اعتقاد و آز انجمله آنکه محدث را دو حال باشد یکے حال استقامت دیگر حال اضطراب مثلاً مختلط شد یا کتابهاے او بسوخت پس بانچه در حال استقامت حدیث کرده صحیح ست و انچه تحدیث بدان در حالت اضطراب نموده ضعیف ست و دریافت نمی شود که این حدیث ازین هر دو نوع کدام نوع ست و غیر وے میداند که وے تحدیث بآنحدیث در حال استقامت نموده ست و از انجمله آنکه محدث آنحدیث را فراموش کرده وبعد ازان روایتش نموده و از تحدیث خود بدان حدیث انکار دارد پس اینکس اعتقاد میکند که این یکے علت موجبهٔ ترک حدیث ست و دیگرے خیال میکند که این امر مانع استدلال بدان حدیث نیست و این مسئله معروف ست و آز انجمله آنست که بسیاری از اہل حجاز معتقد آنند که احتجاج بحدیث عراقی و شامی نتوان کرد اگر اصلی در حجاز ندارد تا آنکه گوینده گفته ست که احادیث اہل عراق بمنزله احادیث اہل کتاب می باید داشت و بتصدیق و تکذیبش نتوان پرداخت و دیگرے سرائیده که روایت سفیان از منصور از ابراهیم از علقمه از عبد الله حجت ست پس اگر اصلش در حجاز نبود حجت نباشد و آین اعتقاد که اہل حجاز ضابط سنت اند وهیچ شے از آنها بیرون نرفته و در احادیث اہل عراق اضطراب ست موجب توقف دران احادیث گشته و اعتقاد بعض عراقیین آنست که احتجاج بحدیث اہل شام نتوان کرد اگرچه اکثر مردم برآنند که حدیث ضعیف ایشان را ترک باید داد و چون اسناد جیّد باشد حدیث

پس باین وجه این قسم احادیث حجت می تواند شد با آنکه این احادیث مخالف را
باین وجه نرسیده و لهذا در کلام غیر واحد از ائمه تعلیق قول بموجب حدیث بر تقدیر
صحتش یافته شده چنانکه میگویند قولی فی المسئلة کذا و قد روی فیها حدیث
بکذا فان کان صحیحا فهو قولی گویم امام شافعی را ازین قسم ارشادات بسیارست و
بیهقی در رسائل بسیار که حدیث رسالت دران بصحت رسیده میگوید که بحسب
قول امام مذهبش همین مدلول این حدیث ست و بدان قضا میکند و افتاء میفرماید
این مواضع زیاده بران ست که استقرار آن درین مختصر می توان کرد شاید
بعض اشارهٔ این مدعا در شرح ما بر صحیح مسلم موسوم بالسراج الوهاج دست بهم
میدهد و اقوال ائمه اربعه مجتهدین درین باب یعنی اخذ بحدیث و ترک رای
و تقلید عن قریب بیاید ان شاء الله تعالی سبب سوم اعتقاد ضعف حدیث ست
بنابر اجتهاد دیگر او با او دران خلاف کرده یا قطع نظر از طریق دیگر برابرست
که صواب با او باشد یا با غیر او یا با هر دو نزد کسیکه میگوید هر مجتهد مصیب ست
انتهی ولکن این قول مردودست بلکه مصیب در میان مجتهدین کثرین خواه
متقدمین باشند یا متاخرین واحدست آرے هر مجتهد ماجورست بدو اجر
در صواب و بیک اجر در خطا اگر استفراغ جهد در دریافت آن مسئله کرده ست
و داخلیس فلیس و این سبب ثالث را اسباب ست ازانجمله آنکه محدث حدیثی را
یکی از ائمه ضعیف اعتقاد کرده و دیگرے او را ثقه اعتقاد نمود و معرفت رجال
علمی واسع ست و گاه باشد که صواب با دیگرے بود بنابر معرفت او با آنکه این
سبب جارح نیست یا بآن وجه که جنس آن سبب غیر جارح ست یا آنکه او را دران
عذرے هست که از جرح باز میدارد و این باب نیز واسع ست از برای
علمایکه رجال و احوال ایشان را می دانند و می شناسند و این علما را درین

سبب سوم

زیادت بر مہر زنان و دختران رسول خدا صلعم کرد وچون زنی گفت
که چرا ما را از انچه خدا بما داده ست محروم می پسندی و آیه قنطار بخواند
رجوع بسوے قول آن زن کرد حالانکه آیه را یاد داشت ولکن درین ہنگام
فراموشش شده بود و ازین وادی ست که علی مرتضی روز جمل زبیر رضی الله
عنه را عہد رسالت که با این ہرد و کرده بود بیاد داد تا آنکه زبیر از
قتال برگشت و ہذا کثیر فی السلف والخلف سبب ششم عدم معرفت ست
بدلالت حدیث و این گاہی بنا بر آن باشد که لفظ حدیث نزد وے غریب
ست ہمچو لفظ مزابنه و محاقله و مخابره و ملامسه و منابذه و غرر و جز آن
از کلمات غریبه که علما در تفسیرش جادهٔ اختلاف می سپرند و ہمچو حدیث مرفوع
بلفظ لاطلاق ولاعتاق فی اغلاق که اہل علم اغلاق را باکراه تفسیر کرده اند
و ہرکه بر خلاف ایشان رفته این معنی را نمی شناسد و گاہے باینجہت که معنی
لفظ آنحدیث در لغت و عرف اینکس غیر معنی آن در لغت نبوی ست و وے آنرا
حمل بر لغت خویش میکند با آنکه اصل در انجا بقار لغت ست چنانکه بعض علما
آثار وارده را در رخصت نبیذ شنیده گمان کردند که آن نوعی از انواع
سکر ست چه نبیذ در لغت آنها سکر باشد با آنکه مراد بدان در حدیث رخصت
نبیذ تمر در ما و شرب آن پیش از اشتداد ست چه در احادیث صحیحه تفسیر
بہمین معنی آمده و ہمچنین لفظ خمر در کتاب و سنت دیده اعتقاد کردند
که مراد بدان افشردهٔ انگور ست که مشتد شده بالخصوص بنا بر آنکه در لغت
ایشان ہمچنین بوده اگرچه در بسیار احادیث صحیحه مبین شده که خمر نام ہر شے
سکر ست و گاه باشد که لفظ حدیث مشترک بود یا مجمل یا متردد درمیان حقیقت و
مجاز و اینکس حمل آن لفظ بر چیزے کرد که اقرب ست نزد او گو مراد بدان

حجت ست خواه حجازی بود یا شامی یا عراقی یا جز آن ع حدیث عشق می باید چه عبرانی چه سریانی * ابو داؤد سجستانی رح کتابے نوشته ست در مفاریداہل امصار دران اختصاص اہل ہر مصر بسنتی از سنن بیان نموده که نزد غیر مردم آن شہر سند نیست ہمچو مکه و طائف و دمشق و حمص و کوفه و بصره وغیرہا الی اسباب آخر غیر هذه سبب چہارم اشتراط شروط ست در خبر واحد عدل حافظ که غیر در آنہا مخالف این شرط کننده ست ہمچو آنکه بعض ایشان شرط کرده اند عرض حدیث را بر کتاب و بعض گویند که چون حدیث خلاف قیاس اصول باشد باید که محدث آن فقیه بود و بعض انتشار و ظہور حدیث را در ما تعم به البلوی شرط کرده اند الی غیر ذلك مما هو معروف فی مواضعه سبب پنجم آنست که حدیث باینکس رسیده ست و ہم به ثبوت پیوسته ولکن آنرا فراموش ساخته ست و این در کتاب و سنت ہر دو ورود میدہد ہمچو حدیث مشہور عمر که چون اورا از حال مردی جنب در سفر غیر یابنده آب پرسیدند گفت نماز نگزارد تا آنکه آب یابد عمار گفت یاد نداری که من و تو در شتران بودیم و من و تو ہر دو جنب شدیم من در خاک غلطیدم چنانکه دابه می غلطد و تو نماز نکردی این را ذکر کردم بجناب نبوت فرمود اینقدر ترا کافی بود و ہر دو دست مبارک خود بر زمین زد و روے و ہر دو کف دست را بدان بمالید عمر فرمود اے عمار از خدا بترس وے گفت اگر خواہی این حدیث را روایت نه کنم فرمود تو اختیار داری در روایت پس این سنتی ست که عمر آنرا حاضر شده ولکن فتوی بر خلاف آن داده و عمار اورا بیاد داد لکن بیادش نیامد مگر عمار را تکذیب ہم نکرد بلکه امر بتحدیث فرمود و ابلغ ترازین حکایت قصه خطبهٔ عمر ست که دران نہی از

سبب چہارم

سبب پنجم

اجناس ازان جنس ست یا خیر چنانکه اعتقاد کند که این لفظ معین مجمل ست بنابر
اشتراک و دلالت تعین یکے از دو معنی او نمی کند او غیر ذالک گوئیم ہر یکے
از ائمہ حنفیہ و شافعیہ وغیرہما از براے فقہ خود اصول ساختہ اند و بتدوینش
پرداختہ وغیر ایشان بر ایشان در بعض یا اکثر آن رد نمودہ و این خصومت
از دیر باز درین امت بر روے کار آمدہ تا آنکہ درین نزدیکی روزگار
صاحب ارشاد الفحول بفصل این قضیہ گرائیدہ وحقائق اصول فحول را بعرض
بر کتاب و سنت بصحرا نہادہ چنانکہ از حصول المامول نمایان ست و لکن جہل
و تعصب و حجاب رسوم را مفاسد بیش از شمار باشد سبب ہشتم اعتقاد ست بآنکہ
این دلالات را چیزے معارض ست کہ دال باشد بر عدم ارادۂ آن معنی ازان
حدیث ہمچو معارضہ عام بخاص و مطلق بمقید یا امر مطلق بانچہ نافی وجوب ست
یا حقیقت بمجاز الی انواع المعارضات و این باب نیز وسعت دارد چہ تعارض
دلالات اقوال و ترجیح بعض بر بعض دریاے ناپیدا کنارست سبب نہم
اعتقاد ست بآنکہ حدیث معارض ست بانچہ دلالت میکند بر ضعف یا نسخ یا تاویل
او اگر قابل تاویل ست بچیزے کہ صلاحیت معارضہ دارد بالاتفاق مثال کدام
آیہ یا حدیث دیگر یا ہمچو اجماع و این دو گونہ باشد یکے آنکہ اعتقاد کند کہ این
معارض راجح ست فی الجملہ و یکے ازین ہر سہ متعین گردد بدون تعیین یکے
از آنہا و گاہے یکے متعین شود باین طریق کہ آن منسوخ یا مؤول ست
یا از در نسخ غلط کند و متاخر را متقدم اعتقاد نماید و گاہے غلط در تاویل
رود باین طریق کہ حمل حدیث بر چیزے کند کہ لفظ حدیث احتمال آن ندارد
یا آنجا چیزے ہست کہ دافع احتمال مذکور باشد و اگر معارض ست من حیث
الجملہ پس این معارض دال نیست و گاہ ہست کہ حدیث در قوت حدیث اول

چیز دیگر باشد چنانکه جماعتے از صحابه در اول امر حمل خیط ابیض وخیط اسود
بر رسن کردند و دیگران کریمهٔ فاغسلوا وجوهکم وایدیکم را بر دست تا ابط
فرود آوردند وگاه چنان بود که دلالت نص خفی باشد چه جهات دلالت
اقوال خیلے کشادگی دارد ومردم در دریافت آن جهات متفاوت اند
در فهم وجوه کلام بقدر عطاے وموهبت حق سبحانه باشد وآدمی آنرا گاہی
من حیث العموم می شناسد وتفطن آن چنانکه باید نمی نماید بنا بر دخول
آن معین دران عام وگاہے تفطن آن معین می کند مگر بعد ازان فراموشش
میشود واین باب خیلے واسع ست جز خدا دیگرے احاطهٔ آن نمی تواند
کرد وگاہے مردے فهم چیزے از کلام میکند که لغت عربیه که رسول صلعم
بدان مبعوث شده محتمل آن نیست سبب هفتم آنست که معتقد آن باشد
که در حدیث دلالت بر آن مدعا نیست وفرق درمیان این سبب وسبب
ششم آنست که شخص اول جهت دلالت نشناخت واینکس شناخت لکن
اعتقاد کرد که این دلالت صحیح نیست بنا بر اصولیکه نزد او ست واین
دلالت را رد میفرماید خواه در نفس الامر صواب باشد یا خطا مثلاً معتقد ست
بآنکه عام مخصوص حجت نیست وبآنکه عموم وارد بر سبب مقصور بر آن
سبب ست ومجرد امر بچیزے مقتضی وجوبش نیست یا اقتضاء فور نمی کند
ومعرف باللام را عموم نباشد وافعال منفیه نافی ذوات آن افعال نیست
ونه نافی جمله احکام او ومقتضی را عموم نبود پس در مضمرات ومعانی ادعاء
عموم نتوان کرد الی غیر ذلک مما یتسع القول فیه وشطرے از اصول فقه چنانست
که مسائل خلافش داخل این قسم ست اگرچه اصول مجرده محیط این همه دلالات
مختلف فیها نیست ونه داخل ست دران افراد اجناس دلالات وآنکه این

مخالف اوست و وے از خلاف اجماع میترسد و اعتقاد میکند که این حدیث مخالف
اجماع ست و اجماع یکے از اعظم حجج باشد و همین عذر را بیشتر مردم در بسیاری
از احادیث متروکۂ خود پیش می نمایند لکن بعض ایشان درین معذرت
حقیقۃً معذور اند و بعض در حقیقت معذور نیند و کذلک کثیر من الاسباب
قبله و بعده گوئیم این اعذار در زمان باستان گنجایش داشت بوجه
عدم تدوین کتب سنن و عدم بلوغ خبر بعض بلاد تا بعض بلاد دیگر بنا بر ستر
طرق و عدم نفاذ سبل و عدم وصول بعض تا بعض و لکن آلان پس هیچ
عذر مرهیچ یکے را امروز باقی نیست و تمسک بعذر زائل و جدار مائل و نیز افل
صحیح نباشد سبب دهم معارضه حدیث ست بانچه دال بر ضعف یا نسخ یا تاویل
اوست بچیزے که غیر اینکس معتقد معارض بودن آنچیز نیست یا خود در حقیقت
کدام معارض راجح ندارد همچو معارضه بسیاری از اهل کوفه حدیث صحیح
را بظاهر قرآن باین اعتقاد که ظاهر کتاب از عموم و مانند آن مقدم
بر نص حدیث ست وگاه باشد که غیر ظاهر را ظاهر اعتقاد میکند بنا برآنکه
دلالت آن قول وجوه بسیار همراه خود دارد لهذا احدیث شاهد و همین
را رد کرده اند و غیر ایشان میدانند که در ظاهر قرآن انچه مانع حکم بیک شاهد
و یمین باشد موجود نیست و اگر دران این چنین باشد پس سنت صحیحه مفسر قرآن
باشد نزد ایشان و شافعیه را درین قاعده سخن معروف ست و امام احمد
را یکے رساله ست در رد بر کسیکه زعم استغنا بظاهر قرآن از تفسیر سنت رسول
خدا صلعم دارد دران رساله دلیلها ذکر نموده که این موضع ذکر آنرا بر نمی
تابد و ازین وادی ست دفع خبرے که دران تخصیص عموم کتاب یا تقیید
مطلق قرآن یا زیادت بر فرقان باشد و هر که باین قائل ست اعتقادش

در سند و متن نبود و اینجا اسباب متقدمه وجز آن در حدیث اول بیاید
و اجماعی که غالباً دعوی آن میکنند عبارت ست از عدم علم بمخالف و اعیان
علما را دریافته ایم که قائل چیز ها گشته اند و تمسک ایشان درین اشیا همین
عدم علم بمخالف ست با آنکه ظاهر ادله نزد آنها مقتضی خلاف آنقول ست لکن
عالم می تواند که چنان سخنے تازه بیارد که هیچ قائلی را بدان نمیداند با وصف
علم باآنکه مردم در آنقول برخلاف اویند تا آنکه بعضے از ایشان تعلیق قول
کرده و گفته اند که اگر در مسئله اجماع باشد احق باتباع ست ورنه قول ما
چنین و چنان ست و آیین بآن نهج باشد که بگوید نمیدانم که احدی شهادت
عبد را جائز داشته باشد لکن قبول این شهادت محفوظ ست از علی و انس
و شریح وغیرهم و چنانکه بگوید که اجماع کرده اند برآنکه بعض معتق وارث
نمیشود حالانکه توریث وے از علی و ابن مسعود محفوظ ست و درین باب
حدیثے حسن از آنحضرت صلعم آمده و دیگرے میسراید که هیچ یکے را نمی دانم که
صلوٰة را بر آنحضرت صلعم در نماز واجب کرده باشد با آنکه ایجاب محفوظ ست
از جعفر صادق علیه السلام وغیر او **فصل** این مقام آنست که غایت بسیاری
از اهل علم آنست که قول علما بدانند که ادراک آنها در بلاد خود کرده و
اقوال جماعات غیر ایشان نشناسد چنانکه بسیاری از متقدمین همچنین یافته
میشوند که جز اقوال اهل مدینه یا اهل کوفه قول دیگران ندانند و بسیاری
از متاخرین اند که جز قول یکدو یا سه ائمه متبوعین قول دیگران نمی شناسند
و آنچه ازین دانست و شناخت ایشان خارج ست نزد ایشان مخالف اجماع ست
زیراکه وے قائلی را بدان خارج نمی دانند و همیشه خلاف آن بگوش شان
میخورد پس این چنین کس کجا میتواند که بسوے حدیث شریف بگراید چه حدیث

دیگر معارض او نیست و رآے عالم این چنین نبود و اگر عمل برین تجویز جائز
باشد درست ما از ادله که در آنها چنین ها روا باشد هیچ شے باقی
نمی ماند ولکن غرض آنست که وی در نفس خود معذور ست در ترک آن و ماد رترک
آن ترک معذوریم حق تعالے گفته تلك امة قد خلت لها ما كسبت و
لكم ما كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون وقال تعالے فان تنازعتم فی شیٔ
فردوه الی الله والرسول و هیچ یکے را نمی رسد که معارضه حدیث رسول
صلعم بقول یکے از مردم بکند چنانکه یکے ابن عباس را از مسئله پرسید و ے
جواب بحدیث داد سائل گفت قال ابو بکر و عمر ابن عباس گفت نزدیک ست
که بر شما سنگ از آسمان فرود آید من میگویم که رسول خدا صلعم چنین گفته
و تو میگوئی که ابو بکر و عمر چنین گفته اند و چون ترک عمل بحدیث بنا بر
بعض این اسباب ست پس چون حدیثے صحیح بیاید که در ان تحلیل یا تحریم
یا حکم باشد جائز نیست که اعتقاد کنند که تارکش از عالمانی هست که اسباب
ترک آنها بیان نموده ایم بلکه این تارک در خور عقوبت ست بنا بر آنکه
حلال را حرام و حرام را حلال ساخته ست یا حکم بغیر ما انزل الله نموده و
همچنین اگر در حدیث وعیدے باشد بر کارے همچو لعنت یا غضب یا عذاب
و نحو آن پس جائز نیست که بگویند که فلان عالم که این کار کرده یا آنرا
مباح ساخته ست داخل درین وعید ست و این مسئله ایست که خلافی در ان
میان امت معلوم ما نیست مگر آنچه از بعض معتزله بغداد مثل مریسی و نظرا
او حکایت میکنند که زعم آنها چنان ست که مجتهد مخطی معاقب بر خطاست و
این از برای آن گفتیم که لحوق وعید از برای فاعل محرم مشروط ست
بآنکه علم بتحریم آن فعل داشته باشد یا متمکن بود از علم بتحریم چه هر که نشو

لحوق وعید بفاعل

آن باشد که زیادت بر نص ہمچو تقیید مطلق نسخ ست و تخصیص عام نسخ بود و ہمچو معارضه
گروہے از اہل مدینه حدیث صحیح را بعمل اہل مدینه بنا بر آنکه ایشان اجماع
کرده اند بر مخالفت خبر و اجماع ایشان حجت مقدم بر خبر ست مثل مخالفت ہاو
خیار مجلس بر بنا بر ہمین اصل اگرچه بسیاری از مردم اثبات اختلاف اہل مدینه
درین مسئله میکنند چه اگر ایشان اجماع کنند و غیر خلاف اجماع ایشان کنند
حجت در خبر باشد نه درین اجماع و ہمچو معارضه قومے از اہل بلد بعض
احادیث را بقیاس جلی بنا بر آنکه قواعد کلیه را بمثل این خبر نمی توان شکست
و جز آن از انواع معارضات خواه معارض مصیب باشد یا مخطی و این
اسباب ده گانه ظاہر ست و جائز ست که در بسیاری از احادیث عالم
را حجتی در ترک عمل بدان باین طور باشد که ما را اطلاع بران حدیث دست
ہم نداده چه مدارک علم بسیار کشاده ست و اطلاع بر ہمه آنچه در بواطن
علما ست احدی را حاصل نیست و عالم گاہے ابدار حجت خود میکند و گاہی
نمی کند و چون ابدار کرد گاه ست که ما را میرسد و گاہی نمیرسد و چون رسید پس گاه
باشد که وجه احتجاج او در یابیم و گاہے نمی در یابیم خواه آن حجت در
نفس الامر وحد ذات خود صواب باشد یا خیر و ہرچند که ما این را تجویز
کردیم لکن ما را نمی رسد که از قولی که حجتش بحدیث صحیح ظاہر گشته یا بفقه طائفه
از اہل علم واضح شده عدول بسوے قول دیگر کنیم که عالمی آنرا گفته ست
چه جائز ست که پیش او چیزے باشد که بدان دفع این حجت می تواند شد
اگرچه دانا تر چرا نبود چه تطرق خطا بسوے آرا علما بیشتر از تطرق او
بسوے ادله شرعیه ست زیرا که این ادله شرعیه حجت خدا بر ہمه بندگان
اوست بخلاف راے عالم و ممتنع ست که دلیل شرعی خطا وار باشد چه دلیلے

قوم ست و این مسئله ایست که فقها را دران اختلاف مشهورست که تخصیص
عام بقیاس میشود یا نه و معهذا کسانیکه نماز در راه گزاردند اصوب تر بودند
و این دلیل ست بر ترجیح ظاہریت بر تعمق شدید و ہمچنین دیگر بلال رضی اللہ
عنه دو صاع را بیک صاع فروخت آنحضرت صلعم او را امر برد کرد و بران
ترتیب حکم ربا از تفسیق ولعن و تغلیظ نمود بنا بر آنکه عالم بمکان تحریم نبود
و ہمچنین عدی بن حاتم و جماعه از صحابه چون اعتقاد بظاہر آیه حتی یتبین لکم
الخیط الابیض من الخیط الاسود کردند و رسن سیاه و سفید فهمیدند تا آنکه
بعض ایشان نزد وساده خود یعنی بربالین عقال ابیض و اسود می
نهاد و میخورد تا آنکه یکے از دیگرے نمایان شود آنحضرت صلعم فرمود ان
وسادتك بعریضة وانما هو بیاض النهار وسواد اللیل اشارت کرد بسوے
نفهمیدن او معنی آن کلام و برین فعل ذم مفطر رمضان مرتب نمود اگرچه
از اعظم کبائرست بخلاف کسانیکه یکے مشجوج یعنی سر شکسته را در برد فتوے
بوجوب غسل دادند و وے غسل برآورد و جان داد و بمرد پس دربارہ
او ارشاد کرد قتلوہ قتلهم الله هلا سالوا اذ لم یعلموا فان شفاء العی السوال
چه خطاے اینها بغیر اجتهاد بود و از اہل علم نبودند و ہمچنین بر اسامه بن زید
ایجاب قود یا دیت یا کفاره نکرد وقتی که قائل لا اله الا الله را در غزوه
بکشت چه وے معتقد جواز قتلش بود بنا بر آنکه این اسلام از وے صحیح نیست
با آنکه کشتن او حرام ست و سلف و جمهور فقها بران عمل کرده اند در آنکه
استباحت اہل بغی دماء اہل عدل را بتاویل جائز و سائغ ست در انها
ضمان قود یا دیت یا کفاره نیست اگرچه این قتل و قتال ایشان محرم ست
و این شرط که ذکرش در لحوق وعید کرده ایم محتاج ذکر در ہر خطاب نیست

نا در بادیہ یافتہ یا حدیث العہدست باسلام وکارے از محرمات بدون
علم بتحریم آن کار بجا آوردہ وے گنہگار نیست و نہ بر وے حدی آید
اگرچہ در استحلالش مستند بسوے کدام دلیل شرعی نیست پس ہرکہ اورا
حدیث محرم نرسیدہ ست ودر اباحت آن کار مستند بسوے دلیلی شرعی
ست وے اولی ترست بمعذوریت ولہذا اینکس ماجور ومحمود باشد بنا بر
اجتہاد خویش در دریافت آن حق تعالے گفتہ وداؤد وسلیمان اذ یحکمان
فی الحرث اذ نفشت فیہ غنم القوم وکنا لحکمہم شاھدین ففہمناھا سلیمان
وکلا آتینا حکما وعلما پس درینجا سلیمان رامختص بفہم فرمودہ وبرہردو بعلم
وحکم ثنا گفتہ ودر ان جواز اجتماع چند مجتہدست در یک زمان وتفاضل
یکے بر دیگرے ودر صحیحین ست از عمرو بن العاص مرفوعا اذا اجتہد الحاکم
فاصاب فلہ اجران واذا اجتہد فاخطأ فلہ اجر درین حدیث بیان فرمود
کہ مجتہد را ہمراہ خطاے او یک اجر باشد وآین بنا بر کوشش اوست کہ دران
کار بر روے کار آوردہ وخطاے او مغفورست چہ دریافت صواب در
ہمہ اعیان احکام متعذرست یا متعسر وحق تعالے فرمودہ وما جعل علیکم فی
الدین من حرج وارشاد کردہ یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ودر صحیحین
ست مرفوعا کہ آنحضرت صلعم روز خندق اصحاب خود را گفتہ نماز عصر نکند
ہیچ یکے از شما مگر در بنی قریظہ ونماز ایشان را در راہ دریافت بعض ایشان
گفتند نگزاریم مگر در بنی قریظہ وبعض گفتند این مراد نیست ودر راہ گزاردند
آنحضرت صلعم ہیچ یکے را ازین ہردو طائفہ عیب نکرد وبد نگفت طائفہ اولے
تمسک بعموم خطاب کرد وصورت فوات را داخل عموم داشت وبا دیگران
دلیل موجب خروج این صورت از عموم بود کہ آن قصد مبادرت بسوے

رسیدن نظر تا نهایتش بدان قائل شود با آنکه متمسک بحجت ست یا بروے
کدام عادت غالب وچیره آید یا غرضی از اشیا، نظر مانع شود و درانچه
معارض اوست نظر نکند گو آن مسئله را جز باجتهاد و استدلال نگفته
ست چه حدے که نهایت اجتهاد بسوے آن واجب ست گاه مجتهد را منضبط
نمی گردد ولهذا علماء از مثل اینقسم خائف بودند باندیشه آنکه مبادا ایشان را
اجتهاد معتبر درین مسئله مخصوصه دست بهم نداده باشد این ست گناه ها
لکن لحوق عقوبت گناه بصاحب ذنب متناول کسی ست که او ازان گناه توبه
نکرده و بسیار ست که استغفار و احسان و بلاء و شفاعت و رحمت خدا
ماحی او می افتد و اما آنکه هوے بروے غالب شده او را بر زمین انداخته
تا آنکه بسوے باطل معلوم برگشته پس وے درین حکم داخل نیست ع

دیده بودم روی تو دانسته بودم خوی تو		دیده و دانسته خود را در بلا انداختم

و همچنین هرکه جزم دارد بصواب یا خطا بودن کدام قول بدون شناختن
دلائل او نفیاً یا اثباتاً پس آن مغلوب الهوی و این جازم هر دو در نار اند
کما قال النبی صلعم القضاة ثلاثة قاضیان فی النار و قاض فی الجنة فاما الذی
فی الجنة فرجل علم الحق فقضی به واما اللذان فی النار فرجل قضی للناس علی
جهل و رجل علم الحق فقضی بخلافه و همین ست حکم مفتیان لکن لحوق وعید را
بشخص معین نیز موانع ست کما بیناه پس اگر وقوعش از بعض اعیان علماء محمودین
نزد است فرض کنند هرچند بعید و غیر واقع ست تا هم یکے ازین اسباب
معدوم نگردد و اگر واقع شود قادح در امامت ایشان نباشد علی الاطلاق
چه ما معتقد عصمت در قوم نیستیم بلکه بر ایشان تجویز ذنوب میکنیم و با اینهمه
از براے ایشان رجاء درجات عالیه میداریم بنا بر تخصیص آلهی مر ایشان را

موانع لحوق وعید بشخص معین

زیراکہ علتش دردلہا مستقرست چنانکہ وعدبرعمل مشروط باخلاص عمل
از براے خداے عزوجل وعدم حبوط آن برتوست ولکن این شرط
درہرحدیث وعدمذکورنمیشود وآنجاکہ قیام موجب وعید مقدرست آنجا
حکم مختلف میگردد بنابرمانع وموانع لحوق وعید متعددست مثلاً یکے توبہ
ست دیگراستغفار دیگرحسنات ماحیۂ سیئات دیگربلاؤمصائب دنیا دیگر
شفاعت شفیع مطاع دیگررحمت ارحم الراحمین وچون این ہمہ اسباب منعدم
گردد ونمیگردد مگردرحق کسیکہ عتو وتمرد کرد وبرخدا شراد ہمچوشراد بعیربر
اہل خودنمود پس دران ہنگام این وعید باوملحق میشود وحقیقت وعید
بیان این معنی ست کہ این عمل سبب ست اندرین عذاب وازین بیان
تحریم آن فعل وقبح آن عمل مستفاد میشود اما آنکہ ہرانکس کہ این سبب بوے
قیام پذیرفتہ وتوعش درسبب بہ واجب ست پس این قطعا باطل بود بنابر
توقف این سبب بروجود شروط وبرزوال جمیع موانع ایضاح این اجمال
آنکہ تارک عمل بحدیث ازسہ حال خالی نیست یا این ترک جائزست باتفاق
مسلمین ہمچوترک درحق کسیکہ اوراحدیث نرسیدہ ونہ وے درطلبش باوجود
حاجت بسوے فتیا یا حکم بتقصیرے ازخودراضی شدہ چنانکہ حکایتش از
خلفاء راشدین وغیرہم گزشتہ ودرینصورت ہیچ کدام مسلم شک نمیکند
کہ صاحب این ترک رااز معرۂ ترک ہیچ می چسپد یا آن ترک غیرجائزست
واینقسم ترک ازائمہ انشاء اللہ تعالےٰ نزدیک نیست کہ صادرمی تواند شد
لکن گاہے بربعض اہل علم خوف آن میرود کہ قاصرباشند دردریافت حکم
آن مسئلہ وباوجود عدم اسباب قول گودران مسئلہ نظرواجتہادذداشتہ
باشند قائل آن مسئلہ گردند یا تقصیرے دراستدلال رود وپیش از

ذکر موانع لحوق وعید

ذکر ایضاح الاجمال

بآن اخبار حاصل میگردد گو غیر ایشان از دیگر اہل علم ظن صدقش ندارد تا بعلم بصدق آن چه رسد و بناے این مسئله بر آنست که خبر مفید علم گاہے افادۂ علم از راه کثرت مخبرین میکند وگاہے از راه صفات مخبرین وگاہے از راه نفس اخبار بدان وگاہے از راه نفس ادراک مخبرین وگاہے از راه مخبربه و از ینجاست که گاہے خبر عدد قلیل مفید علم ایشان میگردد بنا بر دیانت و حفظے که از کذب و خطا در امان دارد و خبر اضعاف این عدد از غیر ایشان گاہے افادۂ علم نمی فرماید هذا هو الحق الذی لا ریب فیه ۵

	فدعنی عن بنیات الطریق		وهذا الحق لیس به خفاء	

وہمین ست قول جمهور فقهاء و محدثین و طوائف متکلمین و جمعی از متکلمان و بعض فقهاء بآن رفته که ہر عدد که خبر ایشان افادۂ علم بیک قضیه کرده خبر مثل آن عدد افادۂ علم در ہر قضیه میکند و این قطعاً باطل ست و این موضع درخور و بیانش نیست و اما تاثیر قرائن خارجه از مخبرین در علم بخبر پس ذکر آن نمیکنیم چه این قرائن گاہے افاده علم نزد تجرد از خبر میکند و چون بنفسها مفید علم آمد ضرورت بآن نیست که علی الاطلاق تابع خبر ساخته آید چنانکه خبرها تابع قرائن گردانیده نشد بلکه ہر یکے از خبر و قرینه گاہے طریق بسوے علم ست وگاہے بسوے ظن اگرچه چنان اتفاق چرا نشود که موجب علم از ہر دو یا به یکے از ہر دو یا موجب ظن از دیگر گردد و ہر که اعلم باخبار ست وے گاہے قطع میکند بصدق اخبار که یقین بصدقش کسے که مثل او نیست ندارد وگاہے اختلاف میکنند در قطعی بودن دلالت بنا بر اختلاف در آنکه این حدیث نص ست یا ظاہر و اگر ظاہر ست دران نافی احتمال مرجوح ہست

باعمال صالحه واحوال سنیه وبحجت آنکه ایشان مصر بر ذنوب بنودند مثل
جمهور تابعان ایشان بعد ظهور صحبت و درجهٔ ایشان بالاتر از درجهٔ صحابهٔ
رسول خدا صلعم نیست حالانکه قول ما در اجتهاد آنها از فتاوی وقضایا
و دمار که درمیان ایشان بوده وغیر ذلک نیز همین ست وعلم بآنکه تارک
حدیث مذکور بوجه مسطور معذور بلکه ماجور ست مانع از تتبع احادیث صحیحه
که معارض دافع آن نمیدانیم نیست گو معتقد وجوب عمل بران احادیث در
حق امت و وجوب تبلیغش بر آنها چرا نباشیم ودرین امر خود علمارا هیچ
اختلاف نیست واین احادیث دوگونه ست یکے آنکه دلالتش قطعی ست
باین طریق که سند ومتن او هردو قطعی باشد واین قسم از ان جنس ست
که ما یقین داریم که رسول خدا صلعم آنرا گفته وهمان صورت بدان
اراده نموده دیگر آنکه دلالتش ظاهر غیر قطعی ست پس نسبت نوع اول اعتقاد
بموجب آن علماً وعملاً واجب ست ودرین خود خلافی درمیان اهل علم فی الجمله
نیست اینقدر ست که گاہے اختلاف میکنند در بعض اخبار که قطعی السند ست
یا نه وقطعی الدلالة ست یا خیر مثل اختلاف علماء در خبر واحد که امت تلقی
آن بقبول وتصدیق کرده ست یا بر عمل بدان اتفاق نموده پس نزد
عامه فقهاء واکثر متکلمین آن خبر مفید علم ست وگروہے از متکلمین بسوے عدم
افاده اش رفته وهمچنین خبریکه مروی از چند جهت ست وبعض او مصدق
بعض واز آناس مخصوصین آمده پس اینچنین خبر گاه مفید علم یقین باشد
در حق کسیکه عالم ست بآن جهات وبحال آن مخبرین وبقرائن وضمائن
محتفه بآن خبر اگرچه علم بآن خبر کسے راکه شریک وے درین کار نیست دست
بهم نمیدهد ولهذا اجماع بندهٔ علماء حدیث راکه تبحر در معرفت آن خبر اند یقین تام

احادیث دوگونه ست

کہ جز بیقین ثابت نمیشود و اکثر فقہا بر آن رفتہ اند کہ این احادیث حجت
ست در جمیع آنچہ متضمن آنند از عمل و وعید و ہمین ست قول عامۂ سلف
زیرا کہ اصحاب رسول خدا صلعم و تابعین ایشان ہموارہ اثبات وعید
باین احادیث کردہ اند چنانکہ باثبات عمل بدان پرداختہ و تصریح [illegible]
بلحوق وعیدے کہ دران احادیث ست مر فاعل آن فعل را بالجملہ و ہذا
منقول عنہم فی احادیثہم و فتاواہم و این بآن جہت ست کہ وعید یکے
از جملۂ احکام شرعیہ ست کہ ثبوت آنہا گاہے بادلۂ ظاہرہ و گاہے بادلۂ
قطعیہ صورت می بندد و مطلوب از وعید نہ یقین تام ست بلکہ مطلوب
ازان اعتقادی ست کہ یقین و ظن غالب اندران می درآید چنانکہ
ہمین معنی در احکام عملیہ مطلوب ست و درمیان اعتقاد انسان بآنکہ
این کار را خدا حرام ساختہ ست و فاعل او را بعقوبت مجملہ ترسانیدہ
و درمیان اعتقاد بآنکہ آنرا نیز حرام گردانیدہ و بروے بعقوبت معینہ
ایعاد نمودہ فرقی نیست بآن حیثیت کہ ہر دو اخبار ست از جانب پروردگار
چنانکہ اخبار از وے سبحانہ باول جائز ست بمطلق دلیل ہمچنان اخبار
از وے تعالے بثانی نیز درست ست بلکہ اگر قائلی بگوید کہ عمل بدان
در وعید موکدتر ست این گفتن او صحیح باشد و لہذا در اسانید احادیث
ترغیب و ترہیب جادۂ تسہیل می سپردند و آنچنان سہل انگاری در اسانید
احادیث احکام نمی نمودند چہ اعتقاد وعید حامل نفوس ست بر ترک آن کار
زیرا کہ اگر این وعید حق و راست ست پس انسان ازان نجات گرفت
و اگر حق نیست بلکہ عقوبت فعل اخف ازان وعید ست مضرتی باو در صورت
ترک آن کار نمیرسد غایتش اگر ہست در اعتقاد زیادت عقوبت ست

یا خبر و آین باب نیز وسعت دارد چه گاہے قومی از علما رقطع میکند بدلالت
احادیثی کہ غیر ایشان بدان قاطع نیست یا بنا بر علم بآنکہ حدیث خبر آن معنی
احتمال دیگر ندارد یا بنا بر علم بآنکہ حمل حدیث بر معنی دیگر ممتنع ست او
لغیر ذلک من الادلۃ الموجبۃ للقطع و اما قسم ثانی کہ عبارت از ظاہر ست
پس عمل بدان در احکام شرعیہ واجب ست باتفاق علما رمعتبرین و آین ظاہر
اگر متضمن کدام حکم علمی ست ہمچو وعید و نحو آن پس دران اختلاف کردہ اند
گروہے از فقہار بآن رفتہ کہ خبر واحد عدل نزد تضمن وعید بر فعل وجب
العمل ست در تحریم آن فعل و در وعید عمل بران نتوان کرد مگر آنکہ
قطعی باشد و ہمچنین اگر متن قطعی باشد لکن دلالتش ظاہر ست تاہم
عمل بران واجب آید و برین محمول ست قول عائشہ ابلغی زیدا انہ قد
ابطل جہادہ مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا ان یتوب گفتہ اند عائشہ ذکر وعید کرد
زیرا کہ بدان عالم بود و ما عمل بہ خبرا و در تحریم میکنیم ہرچند قائل باین
وعید نباشیم چہ این حدیث نزد ما بخبر واحد رسیدہ است و حجت اینقوم
آنست کہ وعید از امور علمیہ ست ثابت نمیشود مگر بانچہ افادہ علم فرماید و
نیز چون کارے باشد کہ در حل آن مساغ اجتہاد ست فاعلش را وعید لاحق
نگردد و بر قول ایشان احادیث وعید در تحریم افعال مطلقاً درخورد
احتجاج ست اما ثبوت وعید ہمانوقت می تواند شد کہ دلالتش قطعی باشد
وازین وادی ست احتجاج اکثر علمار بقرائتی کہ از بعض صحابہ بصحت پیوستہ
با آنکہ آن قرائت در مصحف عثمان رضی اللہ عنہ نیست چہ این قرائت متضمن
عمل و علم ست گو خبر واحد صحیح باشد و لہذا بدان در اثبات عمل احتجاج
کردہ اند اگرچہ اثبات قرآن بدان نمودہ بنا بر آنکہ از امور علمیہ ست

در وعید از امور علمیہ ست

نقل کتاب و دین خدا بسیار و بیشمار ست و هرگز جائز نیست براءت کتمان چیزے کہ محتاج ست بسوے نقل بحاجت عامہ و چون منقول نشد بنقل عام ہمچو نماز ششم و سورہ ہاے دیگر کہ شیعہ بدان قائل اند مثلاً پس بیقین معلوم کردیم عدم آنرا و باب وعید ازین باب نیست زیراکہ واجب نیست در ہر وعید یکہ بر کارے آمدہ کہ بنقل متواتر منقول گردد چنانکہ واجب نیست در حکم آن فعل و ازینجا ثابت شد کہ احادیث متضمنہ وعید واجب العمل ست در مقتضیاتش باین اعتقاد کہ فاعلش متوعد علیہ ست بآن وعید لکن لحوق وعید بوے متوقف باشد بر شروط و آنرا موانع ست و این قاعدہ آشکار و ظاہر میشود بامثلہ از انجملہ آنست کہ از آنحضرت صلعم بصحت رسیدہ کہ فرمود لعن اللہ اٰکل الربا وموکلہ وشاہدیہ وکاتبہ وہم صحیح شدہ ست بغیر یک وجہ کہ ارشاد کرد فروشندہ دو صاع را بیک صاع دست بدست کہ انہ عین الربا چنانکہ گفتہ البر بالبر الاھا وھا الحدیث و این موجب دخول ہر دو نوع ربا کہ رباے فضل و رباے نسیہ باشد در حدیث ست وکسانیکہ قول نبوی صلعم ان الربا فی النسیۃ بایشان رسیدہ بیع دو صاع را بیک صاع یداً بید حلال داشتہ اند مثل ابن عباس و اصحاب او رضی اللہ عنہ ہمچو ابی الشعثا وعطا وطاؤس وسعید بن جبیر و عکرمہ وغیرہم از اعیان اہل مکہ کہ صفوۂ امت اند علماً وعملاً پس ہیچ مسلمان را نمی رسد کہ اعتقاد کند بآنکہ یکے را بعینہ از ایشان یا از کسیکہ بر قدم ایشان رفتہ بر وجہے کہ تقلیدش روا باشد لعنت آکل ربا رسیدہ چہ ایشان این کار را بتاویل سائغ فی الجملہ بر روے کار آوردہ اند و ہمین ست حال منقول از طائفہ فضلاء اہل مدینہ منورہ

بران فعل چه اگر اعتقاد نقص عقوبت کند می تواند که دران اعتقاد
مخطی شود وهمچنین اگر اعتقادے دران زیادت عقوبت نفیاً یا اثباتاً
ندارد گاه باشد که درین اعتقاد هم مخطی افتد واین خطا آن فعل
را در نظرش سبک وآسان ومهان گرداند وباین رهگذر دران
بیفتد ومبتلا شود وسزاوار عقوبت افزون وزاید گردد اگر آن
عقوبت ثابت ست یا سبب استحقاق آن عقاب بوے قائم شده ست
ودرین هنگام خطاے که بر هر دو تقدیر در اعتقادست یکے تقدیر اعتقاد
وعید دیگر تقدیم عدم او برابرست ونجات از عذاب بر تقدیر اعتقاد
وعید اقرب ست پس همین تقدیر اولی باشد وهمین دلیل عامهٔ علما دلیل
حاظر را بر دلیل مبیح ترجیح نهاده اند وبسیاری از فقها رسالک طریقهٔ احتیاط اند
در بسیاری از احکام بر بنا ر این معنی سالک شده واما احتیاط در فعل پس
حسنش فی الجمله گو یا مجمع علیه عقلا ست وچون خوف او از خطا بنفی اعتقاد
وعید مقابل خوف او از خطا در عدم این اعتقاد شود دلیل موجب اعتقاد
ونجات حامله برین اعتقاد دو دلیل سالم از معارض باقی می ماند ونتوان
گفت که عدم دلیل قطعی بر وعید دلیل بر عدم وعیدست همچو عدم خبر
متواتر بر قرأت زائده بر انچه در مصحف ست زیرا که عدم دلیل دال
بر عدم مدلول علیه نیست وهر که قاطع ست بنفی امرے از امور علمیه بنا بر
عدم دلیل قاطع بر وجوب آن چنانکه طریقهٔ طائفه از متکلمان ست وے
مخطی ست بخطا بیّن لکن چون بدانیم که وجود شئے مستلزم وجود دلیل
قطعی ست ومعلوم کردیم که دلیل نیست یقین نمودیم بعدم شئے مستلزم
چه عدم لازم دلیل ست بر عدم ملزوم حالانکه دانسته ایم که دواعی بر

ف احتیاط در فعل ف بیان الصفت

وے ہمید انست کہ فروختن می حرام ست و مانع نشد عمر را علم او بعدم
علم وے از آنکہ بیان جزاء این ذنب کند تا وے و غیر وے بعد
از رسیدن علم تا وے باز مانند ہمچنین جناب رسالت صلعم عاصر
ومعتصر را لعنت نمودہ و بسیاری از فقہا رعصر عنب از برائے غیر
جائز گفتہ اند گو معید انستہ باشد کہ نیت غیر آنست کہ انگور مذکور را
بادہ خواہد گرفت و این حدیث کہ گزشت نص ست در لعن عاصر باوجود
علم بآنکہ حکم در حق معذور متخلف ست بسبب مانع و ہمچنین در چند حدیث
صحیح لعن واصلہ و مستوصلہ آمدہ و بعض فقہاء این را صرف مکروہ داشتہ
اند و آنحضرت صلعم فرمودہ ان الذی یشرب فی اٰنیۃ الفضۃ انما
یجرجر فی بطنہ نار جہنم و از فقہا رکسے ست کہ این را مکروہ تنزیہی گفتہ
و کذلک قولہ صلعم اذا التقی المسلمان بسیفہما فالقاتل والمقتول فی
النار کہ عمل برین حدیث در تحریم قتال مومنین بغیر حق واجب ست
و ما معلوم داریم کہ اہل جمل و صفین زنہار در نار نیستند زیرا کہ
ایشان را عذر و تاویل بود در قتال و حسناتی ہست کہ مانع ست از
عمل بر مقتضائے اینحدیث و در حدیث صحیح آمدہ ثلاثۃ لایکلمہم اللہ و
لا ینظر الیہم یوم القیامۃ ولا یزکیہم ولہم عذاب الیم رجل علی فضل
ماء یمنعہ ابن السبیل فیقول اللہ لہ الیوم امنعک فضلی کما منعت ما لم
تعمل یداک و رجل بایع اماماً لایبایعہ الا للدنیا ان اعطاہ رضی وان
لم یعطہ سخط و رجل حلف علی سلعۃ بعد العصر کاذباً لقد اعطی بہا
اکثر مما اعطی و این وعید بزرگ ست در حق مانع از آب زائد باآنکہ
طائفہ از علما تجویز کردہ اند منع فضل ماء پس این خلاف مانع ما از اعتقاد

در بارہ ایشان معاش با آنکہ ابو داؤد از آنجناب صلعم روایت نمودہ
کہ وے فرمودہ من اتی امرأۃ فی دبرھا فھو کافر بما نزل علی محمد و در ینجا
نمی رسد کہ مسلمانی باستحلاش پردازد و گوید کہ فلان و فلان کافر بودند
بانچہ بر آنحضرت صلعم فرود آمدہ ست و ہمچنین از آنحضرت صلعم ثابت شدہ
کہ لعنت کرد در خمر بدہ کس کہ آنہا عاصر خمر و معتصر و شارب و نحو ایشان اند
و فرمود کل شراب اسکر فھو خمر و فرمود کل مسکر خمر عمر بر منبر نبوی صلعم
خطبہ کرد و در میان مہاجرین و انصار ارشاد نمود الخمر ما خامر
العقل و او تعالےٰ تحریم خمر نازل کرد و سبب نزولش آن بود کہ در
مدینہ بادہ میخوردند و جز فضیخ شرابے دیگر نزد ایشان نبود و شراب
انگور نداشتند و مردم چند از افاضل امت در علم و عمل از اہل
کوفہ اعتقاد دارند کہ نیست خمر مگر از انگور و انچہ جز او ست از نبیذ
عنب و تمر وغیرہ حرام نیست مگر مقداریکہ سکر آرد و ہرچہ را حلال
اعتقاد کردند بیاشامیدند و در ینجا نمی رسد کہ بگویند کہ این بادہ
خواران مندرج اند زیر این وعید کہ گذشت بنا بر عذریکہ ایشان
راست و بدان تاویل حدیث کردہ اند یا بنا بر موانع دیگر و ہمچنین
نمی رسد کہ گفتہ آید کہ آن شراب کہ ایشان خوردند خمرے نیست کہ
شاربش ملعون ست زیرا کہ ناگزیر ست از دخول سبب قول عام
اندران و در مدینہ خمر عنب نبود و آنحضرت صلعم لعنت کردہ ست بر
بائع خمر حالانکہ بعض اصحاب او بادہ فروشی کردند تا آنکہ این ماجرا
بعمر رضی اللہ عنہ رسید فرمود قاتل اللہ فلانا الم یعلم ان رسول اللہ
صلعم قال لعن اللہ الیھود حرمت علیھم الشحوم فباعوھا واکلوا ثمنھا

لعنة الله والملائكة والناس اجمعین لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا
واین حدیث صحیح ست وحکم کرد که ولد فراش راست واین حکم از احکام
مجمع علیها ست وما میدانیم که هر که منتسب شد بسوے غیر اب که صاحب
فراش ست وے داخل ست در کلام رسول خدا صلعم با آنکه تعیین احدی
باین وعید از غیر صحابه جائز نیست تا بصحابه چه رسد پس نتوان گفت که
این وعید لاحق بفلان ست چه ممکن ست که قضا در نبوت صلعم وحکم رسالت
بآنکه ولد فراش راست بایشان نرسیده واعتقاد کردند که ولد کسے
راست که مادرش از وے حبلی گشته وحبل سمیه مادر زید ابو سفیان
ست زیرا که اینقسم حکم بر بسیاری از مردم مخفی میماند لا سیما قبل از
انتشار سنت با آنکه عادت جاہلیت همچنان بود یا جز آن از موانع مانعه
مقتضاے وعید آنست که حسناتی بکند که محو سیئات نماید وغیر ذلک و
این باب واسع ست در ان جمیع امور محرمه بکتاب وسنت می در آید
دسیکه بعض اعیان امت را ادله تحریم نرسیده باشد وآنرا استحلال
کرده ست یا ادله دیگر نزد ایشان معارض آن رسیده وآنها را
رجحان دیدند از راه اجتهاد درین ترجیح بحسب عقل وعلم خود چه تحریم
را احکام ست از تاثیم وذم وعقوبت وفسق وجز آن لکن آنرا شروط
وموانع نیز هست گاهے تحریم ثابت باشد واین احکام منتفی بود بنابر
فوات شروط یا وجود موانع یا آن خود تحریم منتفی باشد در حق اینکس
باوجود ثبوتش در حق غیر او وتردید کلام بآن جهت کردیم که مردم را
درین مسئله دو قول ست یکے که قول عامه سلف وفقهاء باشد آنست
که خدا را یک حکم ست وهر که بر خلاف آن رفته باجتهاد سائغ وے مخطی

تحریم این امور نیست درحالیکه متمسک بحدیثیم و نه آمدن حدیث مانع ماست
از انکه اعتقاد کنیم که متناول دران معذور ست این وعید لاحق حال
او نمیشود و فرمود آنحضرت صلعم لعن الله المحلل والمحلل له و این حدیث
صحیح ست و بغیر یکوجه از وی صلعم و از اصحابش مروی گشته با آنکه
طائفه از علما نکاح محلل را مطلقاً درست داشته اند و بعضی از ایشان
تصحیحش نزد عدم اشتراط تحلیل در عقد کرده اند و اعذار ایشان درین
باب معروف ست چه قیاس اصول نزد اول آنست که نکاح باطل نمیشود
بشروط چنانکه باطل نمیشود بجهالت احد العوضین و قیاس اصول نزد
ثانی آنست که عقود مجرده از شروط مقترنه مغیر احکام عقود نیست و
قائل این قول را حدیث مذکور نرسیده و همین ست ظاهر زیراکه
کتب متقدمه ایشان متضمن این حدیث نیست و اگر بایشان می رسید
ذکرش میکردند و بدان اخذ می نمودند یا ازان جواب میگفتند یا
این حدیث بایشان رسید و تاویلش کرده اند یا اعتقاد نسخش نموده
یا نزد ایشان کدام معارض او بوده ست و ما میدانیم که مثل ایشان
را این وعید نمی رسد اگر فعل تحلیل را باعتقاد حل او برین وجه کرده
اند و این مانع ما ازان نیست که تحلیل را سبب این وعید انگاریم اگرچه
در حق بعض اشخاص بنابر فوات شرط با وجود مانع تخلف شده ست و
همچنین استلحاق معاویه زید بن ربیه راکه مولود بر فراش حارث
بن کلده بود چه ابو سفیان میگفت که زید از نطفهٔ اوست با آنکه رسول
خدا صلعم گفته ست من ادعی الی غیر ابیه وهو یعلم انه غیر ابیه فالجنة
علیه حرام و فرمود من ادعی الی غیر ابیه او تولی الی غیر موالیه فعلیه

این فعل محرم را از مجتهدین ذم محلل و فاعل وعقوبت آن حرام لاحق
شود یا نه اگر گویند لاحق میشود یا گویند لاحق نمیشود بهرحال این تحریم
ثابت ست در حدیث وعید اتفاقاً و وعید ثابت در محلل خلاف ست
علی ما ذکرناه من التفصیل بلکه وعید بر فاعل آمده وعقوبت محلل حرام
در اصل اعظم تر از عقوبت فاعل اوست بدون اعتقاد وچون جائز
شد که تحریم ثابت باشد در صورت خلاف ومحلل مجتهد را عقوبت
احلال آن حرام لاحق نشود زیراکه وے دران معذورست پس
عدم لحوق وعید آن فعل بفاعل اولی واحری ست وچنانکه دخول
مجتهد زیر حکم این تحریم از ذم وعقاب وجز آن لازم نیامده
همچنین دخول او زیر حکم وعید لازم نمی آید چه نیست وعید مگر نوعی
از ذم وعقاب پس اگر دخول او زیر این جنس جائز باشد پس انچه
جواب از بعض انواع اوست همان جواب از بعض دیگرست وفرق
بقلت ذم وکثرت آن یا شدّت عقوبت وخفت آن مغنی نیست زیراکه
معذور در قلیل ذم وعقاب درین مقام همچو معذور در کثیر اوست
چه مجتهد را نه قلیل آن لاحق میشود نه کثیر آن بلکه انچه لاحق حال او میشود
ضد این معنی ست که اجر وثواب باشد دوم آنکه حکم فعل مجمع علیه باشد
یا مختلف فیه بنا بر امور خارجه از فعل وصفات فعل واین امور اضافی
هستند بحسب عروض عدم علم وبحسب لفظ عام که مراد بدان خاص باشد
ببعض اهل علم پس لابد ست از نصب دلیل دال بر تخصیص خواه مقترن باشد
بخطاب نزد کسیکه تاخیر بیان را جائز ندارد وخواه موسع باشد در
تاخیر تا حین حاجت نزد جمهور وشک نیست که مخاطب بدان در عهد رسالت

معذورست یا ماجور بیک اجر و برین تقدیر این فعل که متناول لعینه
آن فعل را بجا آورده حرام ست لکن اثر تحریم بر وے مترتب نمیشود
بنابر عفو خدا از وے لا یکلف الله نفسا الا وسعها دیگر آنکه این کار در
حق وے حرام نیست بنابر عدم بلوغ دلیل تحریم تا او هرچند که در
حق غیر وے حرام باشد پس نفس حرکت این کس حرام نبود و این
خلاف متقارب ست مشابه باختلاف در عبارت و ممکن ست که این چنین
در احادیث وعید نیز گویند نزد مصادفت محل خلاف چه اهل علم مجمع اند
بر احتجاج باین احادیث در تحریم فعل متوعد علیه خواه محل وفاق باشد
یا خلاف بلکه اکثر احتجاج باستدلال بدان در موارد خلاف میرود
لکن در استدلال بدان بر وعید وقتی که این احادیث قطعیه نباشد
اختلاف کرده اند علی ما ذکرناه اگر گویند چرا نگفتید که احادیث وعید تناول
محل خلاف نیست بلکه تناول محل وفاق ست و هر فعل که فاعلش بر ان
ملعون ست یا متوعد بغضب یا عقاب محمول باشد بر فعلی که اتفاق ست
بر تحریم آن تا بعض مجتهدین درین وعید نزد اعتقاد تحلیل آن فعل
داخل نشوند بلکه معتقد ابلغ ست از فاعل چه آمر فاعل همان معتقد ست
و معتقد را وعید لعن یا غضب بطریق استلزام لاحق شده گوئیم جواب
ازین سوال بچند وجه ست یکے آنکه نفس تحریم ثابت ست در محل خلاف
یا ثابت نیست پس اگر هیچگاه ثابت در محل خلاف نیست لازم آید که حرام
نباشد مگر آنچه اجماع کرده اند بر تحریم آن و هرچه در تحریمش اختلاف
ست حلال باشد و این مخالف اجماع امت و معلوم البطلان ست بالضطرار
از دین اسلام و اگر ثابت ست اگرچه در یک صورت باشد پس ستحل

ازین احادیث احتجاج نکنند مگر بعد از علم بآنکه امت اجماع کرده ست بر آن
صورت و درین هنگام صدر اول را جائز نباشد که بآن احادیث
احتجاج نمایند بلکه هر که آنرا از زبان رسالت گوش کرده ست واز دہن
نبوت صلعم شنیده ویرا نیز احتجاج بدان جائز نبود و بر هر که مثل
این حدیث بشنود واجب ست که بران عمل نکند اگرچه بسیاری را
از علما عامل ہم بران یافته باشد و معارض آن ندانسته مگر وقتیکه بحث
کند از آنکه در اقطار ارض کسے ہست که خلاف آن نموده چنانکه احتجاج
در مسئله باجماع جائز نیست مگر بعد از بحث تام و درین ہنگام کارخانه
احتجاج بحدیث رسالت صلعم بمجرد خلاف یکے از مجتهدین از ہم بپاشد و قول
یکے مبطل کلام رسول صلعم شود حالانکه موافقتش با قول رسول صلعم
متحقق ست و چون این یک کس خطا کند خطاے او مبطل کلام ختمی پناه
صلعم گردد و این ہمه باطل ست بالضرورة اگر گویند که احتجاج بحدیث
نیست مگر بعد علم باجماع پس دلالت نصوص موقوف آید بر اجماع و
این خود خلاف اجماع ست و درین صورت نصوص را ہیچ دلالت باقی
نمی ماند چه معتبر اجماع ست و نص عدیم التاثیر آمد و اگر گویند احتجاج
بحدیث میشود مگر آنکه وجود خلاف معلوم شود پس قول یکے از امت
مبطل دلالت نص آید و این نیز خلاف اجماع ست و بطلانش باضطرار
از دین اسلام معلوم پنجم آنکه در شمول خطاب اعتقاد جمیع امت از
براے تحریم مشروط ست یا اعتقاد علما مکتفی ست اگر نخستین ست استدلال
بر تحریم باحادیث وعید جائز نیست تا آنکه بدانیم که ہمه امت تا آنکه
نشو و نما یابندگان بوادی بعیده و در آیندگان در اسلام از مدت قریبه

صلعم محتاج بودند بسوی معرفت حکم خطاب پس مراد بلفظ عام در لعنت آکل
ربا و محلل و نحوهما اگر مجمع بر تحریم اوست و معلوم نمی توانند شد مگر بعد
سوت جناب نبوت صلعم و امت در جمیع افرادش تکلم کرده ست درینصورت
لازم آمد که آنحضرت صلعم تاخیر بیان کلام خود فرمود تا آنجا که جمیع امت
در جمله افرادش کلام کنند و این جائز نیست سوم آنکه خطاب امت باین
کلام از برای آنست تا امت حرام را شناخته از ان اجتناب ورزد
و در اجماع خود مستند شود بسوی آن و در نزاع باهمی خود بدان
احتجاج کنند پس اگر صورت مراده چیزی باشد که بران اجماع کرده اند
فقط باید که علم بمراد موقوف باشد بر اجماع و احتجاج بدان قبل از
اجماع صحیح نبود پس مستند نباشد برای اجماع چه مستند اجماع را واجب
ست که متقدم بود بران و تاخر او ازان ممتنع باشد که مفضی ست
بسوی دور باطل چه درین هنگام اهل اجماع را استدلال بحدیث
هیچ صورت ممکن نشود تا آنکه دریابند که همان صورت مراد بوده ست
و نمیدانند که آن صورت مرادست تا آنکه اجماع کنند پس استدلال
موقوف باشد بر اجماعیکه پیش از وی بود و اجماع موقوف باشد بر
استدلالیکه قبل اوست وقتیکه مستند ایشان حدیث بود و شی موقوف
باشد بر موقوف علی نفسه و وجودش ممتنع بود و در محل خلاف حجت
نگردد زیراکه وارد نشده ست و این معطل کردن حدیث ست از
دلالت بر حکم در محل وفاق و خلاف و این مستلزم آنست که هیچ
شئ از نصوص که دران تغلیظ بر کدام کارست افاده تحریم آن کار
نکند و این باطل ست قطعاً چهارم آنکه این معنی مستلزم آنست که هیچ شی

این جاہل دران انباز و شریک او نیست پس این جاہل و این
مجتہد ہر دو شریک اند در عفو و مفترق اند در ثواب و در وقوع عقوبت
بر غیر مستحق ممتنع ست جلیل باشد یا حقیر پس لابد ست اخراج این ممتنع
از حدیث بطریقیکہ شامل ہر دو قسم باشد ششم آنکہ بعض احادیث
وعید نص ست در صورت خلاف اشل لعنت محلل لہ و بعض اہل علم
میگویند کہ این کس آثم نیست در ہیچ حال بنا بر آنکہ آن تحلیل رکنی
در عقد اول نبود ہیچ صورت تا آنکہ توان گفت کہ ملعون شد
باعتقاد وجوب وفا بتحلیل پس ہر کہ اعتقاد کرد کہ نکاح اول صحیح ست
اگرچہ شرط باطل شد و زن حلال ست ثانی را وی آن ثانی را
از اثم مجرد ساختہ بلکہ محلل را نیز ہمچنین زیرا کہ وے یا ملعون ست
بر تحلیل یا بر اعتقاد خود کہ بوجوب وفا بشرط مقرون بعقد دارد
فقط یا بر ہر دو تقدیر پس اگر اول ست یا ثانی غرض حاصل شد
و اگر ثانی ست پس ہمین اعتقاد موجب لعنت ست خواہ انجا تحلیل حاصل
شد یا نشد و درین ہنگام انچہ در حدیث مذکور ست سبب لعنت
نشد و وے متعرض سبب لعنت نگردیدہ و این باطل ست باز این
معتقد وجوب وفا اگر جاہل ست خود بروے لعنت نیست و اگر عالم
ست بعدم وجوب آن پس محال ست کہ معتقد وجوب شود مگر آنکہ
براغم رسول صلعم گردد پس کافر شود و معنی حدیث عود کند بسوے
لعنت کفار و کفر را اختصاصی بانکار این حکم جزئے نیست کہ مختص
باشد بدان نہ بغیر او و این بمنزلہ کسے ست کہ میگوید لعن اللہ من
کذب الرسول فی حکمہ بان شرط الطلاق باطل فی النکاح باز اینکلام

هم اعتقاد دارند بر آنکه این فعل محرم ست و این را هیچ مسلمان بلکه
عاقل نگوید چه علم باین شرط متعذر ست و اگر اعتقاد علما را مکتفی گویند
گفته آید که شما اجماع علما را شرط کرده اید از براے حذر از شمول
وعید ببعض مجتهدین هرچند که مخطی باشد و این بعینه موجودست در
کسیکه دلیل تحریم را از عامه نشنیده زیراکه معذ ور شمول لعنت آن
فعل همچو معذ ور شمول لعنت این فعل ست و آزین التزام لازم نمی آید
که چنین گویند که این کار از اکابر امت و فضلاء صدیقین آمده است
و این فعل از اطراف امت بوده چه افتراق این هردو باین وجه
مانع از اشتراک این هردو درین حکم نیست زیراکه او تعالے چنانکه
مجتهد را نزد خطا می بخشد جاهل را نیز دم قصور مغفرت می فرماید و او را
تعلم ممکن نشد بلکه آن مفسده که یکے را از عامه بفعل محرم که تحریمش نمیداند
و تحریم آن نتوانست بسیار کمتر از مفسده ایست که ناشے شده ست
از احلال بعض ائمه محرم شارع را و وے عالم ست به تحریم آن و تحریمش
ممکن نشد و لهذا گفته اند بپرهیزید از لغزش عالم که چون وے بلغزد
عالمی و جهانی بلغزد و آن ابن عباس گفته ویل للعالم من الاتباع و چون
این خطا معفو باشد با وجود عظم مفسده ناشیه از فعل او پس اگر عفو شود
از دیگرے با وجود خفت مفسده فعل او صورت گیرد اولی ترست آرے
افتراق هردو بوجه دیگرست و آن این ست که اینکس اجتهاد کرده با جهد
خود چیزے بگفت و او را از نشر علم و احیاء سنت چیزے هست که این
مفسده دران منغمر میشود و حق تعالے میان این هردو باین وجه
فرق فرموده و مجتهد را بر اجتهاد او و عالم را بر علم او ثوابی بخشیده

مفسده عام کمترست از مفسده خاص

والمنفق سلعتہ بالحلف الکاذب با آنکہ طائفہ از علما میگویند کہ جر و اسبال
از براے خیلا مکروہ ست نہ حرام و ہمچنین قول وے صلعم لعن اللہ الواصلۃ
والموصولۃ و این از اصح احادیثست و در وصل شعر خلاف معروف
ست و کذلک قولہ صلعم ان الذین یشرب فی انیۃ الفضۃ انما یجرجر فی بطنہ
نار جہنم و بعض علما این را حرام نمیدانند ہفتم آنکہ واجب عموم قائم
ست و معارض مذکور صالح تعارض نیست چہ غایتش آنست کہ گویند
عمل آن بر صورت وفاق و خلاف مستلزم دخول بعض غیر مستحق
لعن اندران ست پس گفتہ آید کہ چون تخصیص بر خلاف اصل ست
تکثیر ہم بر خلاف اصل باشد و ہر کہ معذور ست بجہل یا باجتہاد یا تقلید
وے مستثنی ست ازین عموم با آنکہ حکم شامل غیر معذورین ست ہمچو شمول
آن از براے صور وفاق زیراکہ این تخصیص قلیل تر ست پس اولیٰ تر
باشد ہشتم آنکہ چون لفظ را بر معنی حمل کنیم متضمن باشد ذکر سبب لعن را
و حکم از مستثنی بنا بر مانع متخلف ماند و شک نیست کہ ہر کہ وعدہ کرد یا وعید
نمود بر وے لازم نیست کہ ہر کہ وعد یا وعید در ماحق وے متخلف شدہ
ست او را مستثنی کند بنا بر معارض پس کلام باری باشد بر منہاج صواب
مگر وقتی کہ لعن را بر فعل مجمع علی التحریم فرود آریم یا سبب لعن ہمان
اعتقاد مخالف اجماع باشد و سبب آن لعن در حدیث غیر مذکور بود باکہ
این عموم را چارہ نیست از تخصیص نیز و چون تخصیص لابد آمد بر ہر دو
تقدیر پس التزامش بر اول اولیٰ تر ست بنا بر موافقت وجہ کلام و
خلو او از اضمار نہم آنکہ موجبش ہمین نفی تناول لعن ست مر معذور
را و گذشت کہ مقصود از احادیث وعید بیان این معنی ست کہ آن فعل

عام ست بعموم لفظی ومعنوی وهو عموم مبتدئ وحمل مثل این عموم
بر صورۃ زنا دره جائز نیست زیرا که کلام مذکور بازعو د میکند ہمچو تاویل
ماؤل قول آنحضرت را صلعم ایما امرأة نکحت نفسها من غیر اذن ولیها
بر مکاتبہ وبیان ندرتش این ست که مسلم جاہل داخل نمیشو د در حدیث
ومسلم عالم بعدم وجوب وفا باین شرط اشتراطش باعتقاد وجوب وفا
بدان نمیکنند مگر آنکه کافر باشد. وکافر نکاح اسلام نمیکند مگر آنکه منافق
باشد وصدور مثل این نکاح برین وجه از اندر زنا درات ست اگر
گویند که مثل این صورت نزدیک نیست که بدل متکلم گزرد گوئیم قائل
صادق ست وذکر دلائل کثیره اش در غیر این موضع کرده ایم بآنکه
این حدیث مقصد محلل قاصد میکند اگرچه اشتراطش نکرده وہمچنین
وعید خالص از لعنت ونار وجز آن درجا ہا منصوص آمده با وجود
خلاف دران مثل حدیث ابن عباس مرفوعا لعن زائرات القبور
والمتخذین علیها المساجد والسرج ترمذی گفته این حدیث حسن ست
وبعض رخصت داده اند در زیارت نسار وبعض آنرا مکروه گفته
وحرام نساخته اند وحدیث عقبہ بن عامر از آنحضرت صلعم لعن الله الذین
یاتون النساء فی محاشهن وحدیث انس یرفعه الجالب مرزوق والمحتکر
ملعون وحدیث ثلاثة لا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیامة الخ بیشتر گزشته
ودران ذکر مانع از فضل ماء ست وبائع خمر را لعنت کرده حالانکه بعض
متقدمین آنرا فروخته اند وبغیر یک وجه مرفوعا مروی شده من جرّ
ازاره خیلاء لم ینظر الله الیه یوم القیامة وفرمود ثلاثة لا یکلمهم الله و
لا ینظر الیهم یوم القیامة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم المسبل والمنان

معرفت حق و دران تقصیر نماید معذور نباشد پنجم آنکه در مردم کسے باشد که آن کار میکند و وے غیر مجتہد ست باجتہاد یکہ مبیح اوست یا غیر مقلد ست بتقلید مبیح پس درین قسم قیام سبب وعید بدون این مانع خاص باشد و فاعلش متعرض وعید ست و وعید لاحق اوست مگر آنکه مانعی دیگر از توبہ یا حسنات ماحی او شود و ادغیر ذلک باز درینجا کارے مضطرب ست که گاہے انسان اجتہاد یا تقلید خود را مباح کنندۂ آن فعل گمان میکند و دران گاہے معیب ست و گاہے مخطی ولکن وسیکہ تحری حق کند و اتباع ہوی صادق وے ازان نباشد و لا یکلف اللہ نفسا الا وسعها وہم آنکه بقار این احادیث بر مقتضیاتش مستلزم دخول بعض مجتہدین زیر وعید ست اگرچہ بر ہر دو تقدیر لازم آید یعنی حدیث سالم ست از معارض پس عمل بران واجب باشد بیانش اینست که بسیاری از ائمہ تصریح کردہ اند بآنکه فاعل صورتِ مختلف فیہا ملعون ست منہم عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما وے را پرسیدند از کسیکہ بزنی گرفت زنے را تا حلالش سازد و زن این ماجرا ندانست و نہ زوج اول پس گفت که این سفاح ست نکاح نیست لعن اللہ المحل والمحلل له و این محفوظ ست از وے رضی اللہ عنہ بغیر یکوجہ وہم محفوظ ست از غیر وے منہم الامام احمد بن حنبل چہ وے گفتہ ست که چون ارادہ احلال کرد محلل شد و محلل ملعون ست و این منقول ست از جماعات ائمہ در صور کثیرہ از صور خلاف در رفع و ربا وغیرہما پس اگر لعنت شرعیہ وجز آن از وعید متناول نبود مگر محل دفاق را لازم آید که ایشان لعنت کردند کسے را که لعنت کردن بروے جائز نیست پس مستحق باشند وعیدے را که در غیر یک حدیث آمدہ ست مثل قولہ صلعم لعن المسلم کقتله و قولہ فیما رواہ عنہ ابن مسعود سباب المسلم فسوق و قتاله کفر

سبب این عقوبت ست پس تقدیر چنین باشد که این فعل سبب لعن ست اگر گویند
که اگرچه ازین معنی لازم نمی آید تحقق حکم در حق هر کس لکن سبب لازم می آید
و قیام سبب را چون حکم تابع نشود محذوری نیست و در ماضی تقدیر کرده ایم
که ذم لاحق حال مجتهد نمی شود تا آنکه میگوئیم که محل حرام اعظم ست در اثم
از فاعل او و معهذا معذور معذور ست اگر گویند کسعاقب کیست زیرا که فاعل
حرام یا مجتهد ست یا مقلد او و هر دو از عقوبت خارج اند گوئیم جواب بچند وجه ست
یکے آنکہ مقصود درینجا بیان این امر ست که این فعل مقتضی آن عقوبت ست
خواه فاعلش یافته شود یا یافته نشود و چون فرض کنند که آنرا فاعل نیست
و حالانکه شرط عقوبت دران منتفی ست یا مانعی بدان قائم ست پس این
معنی در محرم بودن آن فعل قادح نبود بلکه ما سیدانیم که آنفعل محرم ست تا هر که
را تحریمش مبین گشته ست ازان پرهیز کند و فاعل آنرا از طرف خدا قیام
عذر باشد و این بدان ماند که صغائر حرام اند اگرچه مکفر میشوند باجتناب
کبائر و همین ست شان جمیع محرمات مختلف فیها که بیان حرام بودن آن نموده می آید
گو فاعل آن از راه اجتهاد یا تقلید معذور داشته شود و این حال مانع
از اعتقاد تحریمش نیست دیگر آنکه بیان حکم سبب زوال شبهه مانعه از لحوق
عقاب نیست چه عذر حاصل ست باعتقاد و مقصود نه بقار اوست بلکه مطلوب
زوال اوست بحسب امکان و اگر این امر نمی بود علم واجب نمیشد و ترک مردم
بر جهل بهتر میشد از برای آنها و ترک بیان دلائل مسائل مشتبهه بهتر از
بیانش میشد سوم آنکه بیان حکم و وعید سبب ثبات مجتنب ست بر اجتناب
ازان و اگر چنین نمی بود عمل بران منتشر میشد چهارم آنکه این عذر عذر
نمی تواند شد مگر همراه عجز از ازاله آن ورنه وقتیکه انسان متمکن شود از

عذر در فعل فاما معذور بعذر شرعی پس وعید بہیچ حال متناول اونیست
و مجتہد معذور ست بلکہ ماجور پس شرط دخول در حق وے منتفی ست پس
داخل نباشد خواہ اعتقاد بقار حدیث برظاہر کند یا خلافی نماید کہ دران
معذور داشتہ میشود وھذا الزام مفحم لا محید عنہ الا الی وجہ واحد
وآن یک وجہ این ست کہ سائل گوید من مسلم میدارم کہ از علمار مجتہدین
کسے ہست کہ معتقد دخول مورد خلاف در نصوص وعیدست وایعاد میکند
بہ مورد خلاف بنابراین اعتقاد خود لیس لعنت میکند مثلاً کسے راکہ آن کار
میکند لکن وے مخطی ست درین اعتقاد بخطاے کہ دران معذورست واجر
می یابد بران پس داخل نشود در وعید کسیکہ لاعن بغیرحق ست چہ اعتقاد
این وعید نزد ما محمول ست بر لعن محرم بالاتفاق پس ہرکہ لعن محرم متفق
علیہ کرد وے متعرض شد وعید مذکور را برلعن وچون لعن از موارد
اختلاف ست داخل نشود در احادیث وعید چنانکہ فعل مختلف در حل
ولعن فاعلش داخل نیست در احادیث وعید پس چنانکہ محل خلاف خارج
شد از وعید اول ہمچنان خارج شد محل مذکور از وعید ثانی پس اعتقاد
ما آنست کہ احادیث وعید در ہر دو جانب شامل محل خلاف نیست نہ در
جواز فعل و نہ در جواز لعنت فاعل او خواہ اعتقاد جواز فعل کنیم یا عدم
جواز او ما برہر دو تقدیر لعنت فاعلش ولعنت لاعن فاعلش جائز نمیداریم
و نہ فاعل و لاعن را داخل میگوئیم در حدیث وعید و نہ بر لاعن اغلاظ
میکنیم ہمچو کسیکہ او را متعرض وعید بلکہ لعنت می بیند وآین دربارہ کسے ست
کہ فعل مختلف فیہ منجملہ مسائل اجتہاد میکند و ما معتقد خطاے ویم دران فعل
چنانکہ اعتقاد خطاے بہیچ داریم زیراکہ در محل خلاف سہ مقالست یکے قول

متفق علیہا وعن ابی الدرداء انه سمع رسول الله صلعم یقول ان الطعانین واللعانین
لایکونون یوم القیامة شفعاء ولا شهداء وعن ابی هریرة ان رسول الله
صلعم قال لا ینبغی لصدیق ان یکون لعانا رواهما مسلم وعن ابن مسعود یرفعه
لیس المومن بالطعان ولا باللعان ولا الفاحش ولا البذی رواه الترمذی وقال
حدیث حسن و در اثر دیگر آمده ست ما من رجل یلعن شیئا لیس له باهل
الا جاءت اللعنة علیه این ست وعیدهاے که در باره لعن آمده تا آنکه گفته
اند هر که لعنت میکند چیزے را که اہل آن نیست خود آن کس ملعون میشود
و این لعن فسوق باشد و مخرج صاحب خود از مرتبهٔ صدیقیت و شفاعت و
شهادت و حدیث تناول کسے ست که لاعن غیر اہل ست پس وقتے که فاعل
مختلف فیه داخل درین نص نیست اہل آن نباشد و لاعن او ستوجب این
وعید گردد و مجتهد اینکه دخول محل خلاف درین حدیث می بینند درخورد
این وعید باشند و چون محذور ثابت ست بر تقدیر اخراج محل خلاف و
تقدیر ابقایش پس معلوم شد که آن محذور نیست و نه نافی از استدلال
بحدیث ہست و اگر بریکے از ہر دو تقدیر محذور ثابت نیست پس خود محذور
لازم نمی آید و این بآنجهت ست که چون تلازم ثابت شد و معلوم گردید
که دخول ایشان بر تقدیر وجود ستلزم دخول ایشان بر تقدیر عدم ست
پس ثابت یکے از دو امر باشد یا وجود ملزوم و لازم که آن دخول همگنان
ست یا عدم لازم و ملزوم که آن عدم دخول جمیع ست چه نزد وجود ملزوم
وجود لازم لازم باشد و نزد عدم ملزوم عدم لازم لازم آید و اینقدر در ابطال
سوال کافی و بسند ست ولکن انچه اعتقاد داریم آنست که واقع عدم دخول ایشان ست
بر ہر دو تقدیر علی ما تقرر و وجهش این ست که دخول زیر وعید مشروط ست بعدم

تحریمش جائز نباشد حالانکہ مقتضی جوازش قائم ست کہ آن احادیث
لاعنہ فاعل آن فعل باشد وعلماء اختلاف کردہ اند در جواز لعنت او و
برین تقدیر دلیلے بر تحریم لعنتش موجود نیست پس عمل بر دلیل مقتضی جواز
لعن وے کہ سالم از معارض ست واجب باشد واین حال مبطل سوال ست
چہ دوران امر بر سائل از جہت آخری ست واین دور دیگر نیامد مگر با لجہت
کہ عامہ نصوص محرمہ لعن متضمن وعید ست پس اگر استدلال بنصوص وعید
بر محل خلاف جائز نبود استدلال بدان بر لعن مختلف فیہ ہم جائز نباشد
کما تقدم واگر گویند کہ ما استدلال می کنیم بر تحریم این لعنت باجماع گفتہ شود
کہ اجماع منعقد ست بر تحریم لعنت معین از اہل فضل واما لعنت موصوف پس
شناختہ کہ دران خلاف بودہ ست وگزشت کہ لعنت موصوف مستلزم
اصابت ہر واحد از افرادش نیست مگر آنکہ شرطہا یافتہ شود وموانع از
میان برخیزد حالانکہ حال این چنین نیست و نیز مسائل را می توان گفت
کہ چنانکہ ادلۂ دالّہ بر منع حمل این احادیث بر محل خلاف متقدم گشتہ درینجا
نیز وارد میشوند واین ادلہ مبطل سوال مذکور اند درین مقام چنانکہ
مبطل اصل سوال اند واین نہ ازان باب ست کہ دلیل را مقدمۂ از
مقدمات دلیل دیگر سازند تا آنکہ با این ہمہ تطویل میتوان گفت کہ این
یک دلیل بیش نیست چہ مقصود ازان بیان محذور مظنون ست وآن بر
ہر دو تقدیر لازم می آید پس محذور نبود بلکہ دلیل باشد کہ بر ارادۂ
محل خلاف از نصوص و بر نبودن محذور اندران دلالت نمودہ و بودن
دلیل بر مطلوب مقدمۂ کہ دران دلیل مطلوب دیگر باشد مستنکر نیست اگرچہ
ہر دو مطلوب متلازم باشند یازدہم آنکہ علما متفق اند بر وجوب عمل

بجواز دوم قول بتحریم سوم قول بتحریم خالی ازین وعید
شدید و مختار ما ہمین قول ثالث ست بنابر قیام دلیل بر تحریم فعل و بر تحریم
لعنت فاعل مختلف فیہ یا اعتقاد این معنی کہ حدیث وارد در توعد فاعل
و توعد لاعن شامل این ہردو صورت نیست و سائل را توان گفت اگر
جائز داری کہ لعنت این فاعل از مسائل اجتہاد باشد جائز ست کہ بظاہر
نصوص بران استدلال رود زیرا کہ درین دم امان از ارادہ محل
خلاف از حدیث وعید نیست بلکہ مقتضاے ارادہ اش قائم ست پس عمل بر آن
واجب باشد و اگر تجویز نمیکنی کہ از مسائل اجتہاد باشد پس لعنش محرم بود
بہ تحریم قطعی و شک نیست کہ لاعن محرم بہ تحریم قطعی داخل ست در وعید
وارد در حق لاعن ہرچند کہ متناول اباحت ہمچو کسیکہ بعض سلف صالح را لعن میکند
پس ثابت شد کہ دور لازم ست خواہ تحریم لعنت فاعل را مختلف فیہ قطعی
دانند یا اختلاف را دران جائز دارند و این اعتقاد کہ ذکر کردیم دافع
استدلال بنصوص وعید بر ہردو تقدیر نیست و این بین و آشکار ست
و نیز اورا می توان گفت کہ مقصود ما باین وجہ نہ تحقیق تناول وعید ست
از براے محل خلاف بلکہ مقصود تحقیق استدلال بحدیث وعید ست بر محل
خلاف و حدیث مفید ہردو حکم ست کہ تحریم و وعید باشد و آنچہ تو ذکر
کردہ آن متعرض نیست مگر نفی دلالت را بر وعید فقط و نیست مقصود بیان آن
مگر بیان دلالتش بر تحریم پس چون التزام کردی کہ احادیث متوعدہ
لاعن متناول لعن مختلف فیہ نیست باقی نماند در لعن مختلف فیہ دلیلے بر
تحریم آن و لعن مختلف فیہ کہ ما درصدد آنیم کما تقدم چون محرم نباشد
جائز خواہد بود و می توان گفت کہ ہرگاہ دلیلے بر تحریمش قایم نیست اعتقاد

وجز آن از آیات وعید قائل شویم یا بموجب قول وے صلعم لعن الله من شرب الخمر وعق والدیه او من غیر منار الارض او لعن الله السارق او لعن الله آکل الربا و موکله و شاهدیه و کاتبه او لعن الله لاوی الصدقة والمعتدی فیها او من احدث فی المدینة حدثا او من اوی محدثا فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین او من جر ازاره بطرا لم ینظر الله الیه یوم القیامة او لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال ذرة من کبر او من غشنا فلیس منا او من ادعی الی غیر ابیه او تولی غیر موالیه فالجنة علیه حرام او من حلف علی یمین کاذبة لیقطع بها مال امرء مسلم لقی الله وهو علیه غضبان او من استحل مال امرء مسلم بیمین کاذبة فقد اوجب الله له النار وحرم علیه الجنة او لا یدخل الجنة قاطع رحم وجز آن از احادیث وعید قائل شویم جائز نیست که شخصے را از فاعلین این افعال معین کنیم وگوئیم که این معین را این وعید لاحق حال شده زیرا که توبه ممکن ست وهمچنین جز آن از مسقطات عقوبت وجائز نیست که بگوئیم این کار مستلزم لعن مسلمین یا لعن امت رسول این صلعم یا لعن صدیقین یا صالحین ست چه گفته میشود که از صدیق وصالح چون بعض این افعال صادر میشود لابدست از مانعی که منع میکند از لحوق وعید با قیام سبب آن پس فعل این امور از کسیکه آنها را مباح گمان میکند باجتهاد یا تقلید یا نحو آن غایتش این ست که نوعی باشد از انواع صدیقین که لحوق وعید بایشان ممتنع ست بنا بر مانعی چنانکه لحوق وعید بوے ممتنع ست بنا بر توبه یا حسنات ماحیه یا جز آن و این سبیل هاست که سلوک آنها واجب ست چه ماسواے این سبیل دو طریق خبیث ست یکے قول بلحوق وعید بهر فرد از افراد بعینه و دعوی این کم

بر احادیث وعید کہ اقتضاے تحریم می کنند وجزین نیست کہ خلاف بعض
در عمل باحادا وست در وعید بالخصوص فاما در تحریم پس خود دران
خلافی معتد محتسب نیست وما زان بعض علماء صحابہ وتابعین و فقہاء در
خطاب وکتاب احتجاج کردہ اند بآن احادیث در موارد خلاف وغیرہ
بلکہ چون در حدیث وعید باشد این وعید ابلغ بود در اقتضاے
تحریم چنانکہ دلہا می شناسند وگزشت تنبیہ بر رجحان قول کسیکہ عمل
میکند بدان در حکم واعتقاد وعید وایںقول جمہورست وبرین تقدیر
سوال مخالف جماعہ در خورد قبول نباشد د^{ہم} واز دہم آنکہ نصوص وعید
از کتاب وسنت بسیار وبیشمارست وقول بموجب آن واجب باشد
بروجہ عموم واطلاق بدون آنکہ شخصے از اشخاص معین کردہ آید وگفتہ
شود کہ آن ملعون ست یا مغضوب علیہ یا مستحق نار لاسیما دسیکہ آن شخص
را فضائل وحسنات باشد چہ سواے پیغمبران ہر کہ ہست بروے صغائر
وکبائر ہرد و جائزست با امکان این معنی کہ آن شخص صدیق یا شہید
یا صالح باشد زیراکہ بیشتر گزشت کہ موجب ذنب گاہے از وے متخلف
میشود بتوبہ یا استغفار یا حسنات ماحیہ یا مصائب مکفرہ یا شفاعت مقبولہ
یا محض مشیت رب ورحمت حق پس چون بموجب قول او تعالے ان الذین
یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونہم نارا وسیصلون سعیرا
وقولہ تعالے ومن یعص اللہ ورسولہ ویتعد حدودہ لا یدخلہ نارا خالدا
فیہا ولہ عذاب مہین وقولہ تعالے ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا
ان تکون تجارۃ عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان اللہ کان بکم رحیما
ومن یفعل ذلک عدوانا وظلما فسوف نصلیہ نارا وکان ذلک علی اللہ یسیرا

والعمل فی خیر وعافیۃ لنا ولجمیع اخواننا المسلمین این ست انچه در رفع ملام
از ائمہ اعلام ذکر کرده وخلاصه کلام درین مقام آنست که لعن وطعن جاہلان
در حق ائمہ اسلام خواه از مقلدان در بارہ محدثان باشد وخواه از متبعان
در بارہ مجتہدان متوجه بدو امرست یکے ترک تقلید ائمہ واین ترک را موجب
سوء ظن تارک در حق امام شناسند ومثل اوست طعن غیر مقلدان بر مقلدان
در ترک عمل بحدیث صحیح که مخالف قول ائمہ مجتہدین ست واین را نیز منجر بسوی
ائمہ خود دانند وبران بنا رسب وشتم مخالفان خود می نمایند دیگر طعن و
لعن در بارہ فعل بعض افعال ست که بران وعید آمده وصدور آن از بعض
ائمہ معلوم ست پس جواب از امر اول ہمان اسباب معذرت ست که مذکور شده
ونزد وجود اعذار ہیچ یکے را نمیرسد که بزرگان دین را در شکنجہ طعن وتشنیع
کشد چه ایشان ہرگز ترک عمل بحدیث از راه نفسانیت وعصبیت وحمیت جاہلیت
نکرده اند چنانکه پس آیندگان ایشان بدون وجود اعذار صحیحه واسباب
سائغه میکنند وجواب از امر ثانی منع لحوق وعید ست بوجوه متقدمه مذکوره
درین کتاب بروجه فصل خطاب وعلی ہذا جملہ اکابر ملت اسلامیه معصون اند
از طعن ولعن این جاہلان بے خبر وسفہا رشوریده سر خواه ائمہ اربعہ مجتہدین
باشند یا عصابہ محدثین یا جماعۃ صالحہ متصوفین یا طائفہ دیگر از متقدمین
خصوصاً آنانکه پیش از ما بصد سال جلوه گر بودند وزمانہ خیر قرون ایشان
را دریافته گواین دریافت قلیل باشد خواه کثیر مثلاً امام اعظم ابوحنیفه کوفی
رضی الله عنه که اول ائمہ اربعہ اہل اجتہاد ست وامام دار الہجرہ مالک بن انس
وامام شافعی وامام احمد این ہر چہار بزرگوار رضی الله عنہم اجمعین در قرن
ثالث از قرون ہجرت مشہود لہا بالخیر بودند زیرا که وفات امام اعظم در سنہ

دا یا رسول مختارست و آین بدترست از قول
می کنند واز قول معتزله وغیرہم و فساد این قول
له این فساد معلوم ست درغیراین کموضع دوم
نصوص و دعوی این معنی که قول بموجبش مستلزم
خلاف آن سپرده واین ترک بسوے ضلالت
لحوق باہل کتابین میکشد که احبار و رہبان خود را ارباب گرفته اند
ز خدا را گزاشته زیراکه آنحضرت صلعم فرموده ست لم یعبدوهم ولکن
احلوا هم الحرام فاتبعوهم وحرموا علیهم الحلال فاتبعوهم واین مفضی ست
بسوے طاعت مخلوق در معصیت خالق ونیز مفضی ست بسوے قبح عاقبت و
سوء تاویل مفهوم از فحواے قول او تعالے اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم
تومنون بالله والیوم الآخر ذلك خیر واحسن تاویلا وبسیارست که علمار
اختلاف میکنند پس اگر هر خبر که دران تغلیظ ست مخالفی خلاف آن کند قول
بتغلیظی که دران حدیث ست ترک کرده آید یا عمل بران مطلقاً گذاشته شود
وازین محذور انچه اعظم ترازان ست یعنی وصف بکفر و بمروق از دین لازم
آید و اگر این محذور اعظم تراز ماقبل نباشد بارے خود ازان کمتر نیست
پس ناگزیر آمد که ایمان بتمام کتاب آریم و اتباع جمیع ما انزل الینا من ربنا
نمائیم و آین نکنیم که ایمان ببعض کتاب راست سازیم و ببعض آن کافر ومنکر
شویم ودلهاے ما از براے اتباع بعض سنت نرم شود واز قبول بعض حدیث
بحسب عادات واهوا بگریزیم ونفور گردیم که این معنی خروج ست از راه راست
بسوے راه مغضوب علیهم وراه ضالین والله یوفقنا لما یحبه ویرضاه من القول

فیوجد الرجل فیفتح لهم ثم یبعث البعث الثانی فیقولون هل فیهم من رای اصحاب
رسول الله صلعم فیفتح لهم ثم یبعث البعث الثالث فیقال انظر واهل ترون
فیهم من رائ من رائ اصحاب النبی صلعم ثم یکون بعث الرابع فیقال انظروا
هل ترون فیهم احدا رائ من رائ احدا رای اصحاب النبی صلعم فیوجد
الرجل فیفتح له و درین باب حدیث ابی سعید خدری متفق علیه ست و دران
ذکر غزو فئام آمده لکن مشتمل بر ذکر سه قرن ست نه چهار قرن چنانکه درین
حدیث مسلم ست و صحیح مسلم حجت ست مثل صحیح بخاری بلا فرق و تفاوت پس
خیریت مخبر عنها متناول هر چهار قرن باشد و در تحدید قرن و تعیین مدتش
اختلاف اقوال ائمه لغت و علماء حدیث ست مدت کم و زیاده هر دو نشان داده
اند لکن قول زجاج ارجح اقوال درین باب ست میگوید قرن کسان هر مدت اند
که دران پیغمبر یا طبقه از اهل علم باشد خواه سالها کمتر باشند یا بیشتر و تحدیث اول
خیر القرون قرنی استدلال نموده و لفظ قرنی را حمل بر عهد صحابه کرده و در
قاموس قرن را صد سال گفته و آنرا اصح نشان داده و مغیره گفته قرن
نبوی اصحاب اند والذین یلونهم ابناء صحابه اند والذین یلونهم ابناء ابناء
ایشانند و شهر گفته قرنش چشمی ست که او را دیده و ثانی تا بقاء چشم بیننده کسی
که صحابی را دیده ثم کذلک و بعض قرن را یکصد و بست سال گفته اند و بر ده سال
تا این عدد اطلاق آن نموده و حافظ در فتح الباری گفته در حدیث عبدالله
بن بشر نزد مسلم دلالتی بر بودن قرن یکصد سال ست و هو مشهور و بالجمله
در تحدید قرن انتشار و اختلاف بسیار ست و چون عمر طبیعی انسان تا یکصد
و بست یا یکصد و بست و پنج سال گفته اند اگر قرن را محدود باین مدت نمایند
نیز مستبعد نیست و حکایت جمله اختلاف درین باب در دلیل الطالب ست حافظ

پنجاه وشش بوده ووفات امام مالک درسنه هفتا دونه اتفاق افتاده و
ولادت شافعی درسال وفات امام اعظم صورت بسته وامام احمد درسنه
شصت وچهار ستولد گشته چنانکه فلانی درایقاظ الهمم ذکر نموده ست و در
حدیث عمران بن حصین ست قال قال رسول الله صلعم خیر امتی قرنی ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم الحدیث متفق علیه و درین حدیث اگر لفظ قرنی
رامخصوص بزمان حیات نبوت دارند صلعم چنانکه مسلک بعض اعلام ست دو
قرن صحابه وتابعین باقی می ماند ونزد کسیکه قائل ست بوجود بعض صحابه
در زمان امام اعظم گوایشان را ندیده باشد علی اختلاف الخبرین فی تعریف
التابعی این امام همام منسلک بود در سلک تابعین واگر مراد بقرنی قرن صحابه
باشد پس تبع تابعین هم داخل اند درین حدیث ولکن اظهر اول ست و
درینصورت امام اعظم رضی الله عنه منجمله تبع تابعین باشد واین فضیلت
هم بسیار کلان ست زیراکه خیریت مذکوره شامل هرسه زمان ست چنانکه ظاهر
حدیث شریف ست ودر حدیث دیگر از روایت عمر رضی الله عنه تصریح ست
بسه قرن بعد از قرن نبوت صلعم ولفظه قال قال رسول الله صلعم اکرموا
اصحابی فانهم خیارکم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم الحدیث رواه النسائی
ورجاله رجال الصحیح الا ابراهیم بن الحسن الخثعمی فانه لم یخرج له الشیخان
وهو ثقة ثبت ذکره الجزری وبهرحال اسناد این حدیث صحیح ست واین
حدیث را چون ضم نمایند با حدیث اول خیریت شامل چهار قرن میشود وحرف
ثم که دال بر بعدیت زمانے ست قادح در نفس خیریت نیست ومویداوست
حدیث دیگر نزد مسلم در صحیح وے بلفظ قال یاتی علی الناس زمان یبعث منهم
البعث فیقولون انظروا هل تجدون فیکم احدا من اصحاب رسول الله صلعم

لا اقل ہمین قدر خواہد بود و آنکہ در دلیل الطالب سند روایت قرن رابع را ضعیف گفتہ شدہ وجہش غفلت ست از حدیث مسلم در ا نوقت و راجح ثبوت اوست انشاء اللہ تعالیٰ و رحمۃ اللہ اوسع و فضلہ اکثر و حافظ ابن حجر کہ روایت مسلم را در ذکر قرن رابع شاذ گفتہ و نوشتہ کہ اکثر روایات مقتصر بر ذکر سہ قرن ست پس با وجود بودنش در مسلم حکم بشذوذ راست نمی نشنید وکیف کہ زیادت ثقہ مقبول ست نزد جمہور فحول از علماء اصول و ضرورت جیست کہ واسع را متحجر سازند و آخر صحابہ در موت ابو الطفیل عامر بن واثلہ لیثی ست رضی اللہ عنہ کہ در سنہ یکصد یا ہفت و یکصد یا شانزدہ و یکصد وفات نمودہ پس اگر روایت اخیرہ ثابت شود قرن عبارت باشد ازین مدت وقرون ما بعدش مقاس باشند بران مگر آنکہ زیادت آنہا بوجود باجود تابعین و تبع ایشان بالاحسان بر روے زمین یافتہ شود حافظ گفتہ ظاہر شد کہ میان بعثت و آخر مائتین از صحابہ یکصد و بست سال ست یا کم زیادہ بنا بر اختلاف در وفات ابی الطفیل و اگر اعتبارش از بعد وفات نبوت نمایند یکصد و نود یا ہفت و نود میشود و قرن تابعین را اگر از سنہ مائیۃ معتبر گیرند ہفتاد یا ہشتاد سال میشود اما آنانکہ بعد از ایشان اند اگر از انہا اعتبار کنند قریب پنجاہ سال میشود و ازینجا ظاہر شد کہ مدت قرن مختلف ست باختلاف اعمار اہل ہر زمان و اتفاق چنان افتاد کہ آخر کسے کہ از اتباع تابعین زیست کرد و سخنش مقبول بود تا حدود دو صد و بست سال زندہ ماند انتہی و مدت قرن رابع را اگر باین مدت ضم نمایند زمان خیریت دراز تر میگردد و ہو الظاہر و علی کل حال چنانکہ ائمہ اربعہ مجتہدین رحمہم اللہ تعالیٰ زمان برکت نشان خیر القرون را دریافتہ اند و باین فضیلت بر دیگران پیشدستے فرمودہ

گفتہ حدیث خیر القرون مقتضی آنست کہ صحابہ افضل اند از تابعین و تابعین افضل اند از تبع تابعین لکن این فضیلت نسبت بہ مجموع ست یا افراد محل بحث ست جمہور را میل بسوے ثانی ست و اول قول ابن عبد البر ست و احتجاج وے بحدیث مثل امتی مثل المطر لا یدری اولہ خیر ام اخرہ ست و این حدیث حسن ست طریقہا دارد کہ مرتقی میشود بسوے صحت انتہی و ہمین ست قول مسند الوقت شیخ احمد ولی اللہ محدث دہلوی کہ مراد خیریت و افضلیت صحابہ بر غیر ایشان باعتبار مجموع با مجموع ست نہ باعتبار افراد با افراد انتہی و این درست ست زیرا کہ در ایشان کسے گذشتہ کہ مرتکب حدود بودہ و در آخرات کسے بودہ کہ صلاح کامل داشتہ و اگر اولیت و آخریت را مقید بزمانے خاص نکنند اولی تر باشد چہ شامل بود جملہ اخیار را کہ بعد از صحابہ آمدہ اند و علم و فضل و عمل ایشان معلوم ست پس حملش بر امر اضافی واضح تر می نماید و شوکانی در شرح منتقی میان قول جمہور و قول ابن عبد البر چنین جمع کردہ کہ تخصیص بر فضل صحابہ باعتبار فضیلت صحبت ست و اما باعتبار اعمال خیر پس ایشان و غیر ایشان برابر اند چہ گاہے در من بعد ہم کسے برخیزد کہ اکثر الاعمال از صحابی باشد پس اجرش باعتبار کثرت این اعمال بیشتر بود و باین حیثیت افضل باشد و بسیار ست کہ در من بعد ہم کسے یافتہ شود کہ اقل ست در عمل از ایشان پس باین حیثیت مفضول افتد الی آخر ما قال و ہو احسن الاقوال راجعہ فی دلیل الطالب و اما تحدید این ہر چہار قرن پس قرن آنحضرت صلعم کہ صحابہ اند بر قول جمہور تا یکصد و دہ سال بود و قرن تابعین از یکصد سال تا ہفتاد سال باقی ماند و قرن اتباع تابعین از انجا تا حدود دو صد و بست سال باشد و قرن اتباع تبع تابعین

تحدید وقرون خیر

ایشان ساخته و پرداخته اند مثلاً در مناقب امام ابو حنیفه شانزده کتاب
مستقل تالیف یافته که نامش در اتحاف النبلاء مذکورست وقریب بست
وهشت کس از اہل علم ذکر شریفش در کتب خود ایراد کرده اند و ہر که در ترجمه
وے ذکر قلت علم نحو یا ضعف او در حدیث نوشته مقصودش بآن عبارات
نه اظہار طعن وجرح ست بلکه بیان واقع زیرا که مطاعن را در ساحت فضل
او گزر نیست وجرح چنین بزرگواران اگر از راه نفسانیت آید واز تعصب
خیزد محاربه باشد با خدا چه دشمنی اولیاء خدا موجب سخط او سبحانه ست
و وے منتقم ست از کسیکه بنظر استخفاف یا استکراه یا سوءظن یا بے ادبی
بسوے وے یا امثال وے نظر میکند وگرفتیم که وے قلیل النحو بود یا قلیل
الروایت این معنی ماحی دیگر علوم وفضائل وے که متفق علیه جماعه اہل اسلام
ست نمی تواند شد آن کیست که در وے خللی یا نقصی من وجه نبوده ست
صحابه که افضل امت اند باجماع امت در ایشان ہم کسے گزشته که قلیل العلم
بود واز بسیاری احادیث خبر نداشت پس اگر امام اعظم ہم در رنگ آن اصحاب
که از ایشان جز دو سه یا چند حدیث مروی نشده روایت حدیث کم کرد کدام
قباحت ست وعلم نحو از ایجادات مرتضوی ست رضی الله عنه ہمگی صحابه مزاولت
این علم بوجه حادث نکرده اند بلکه خود آنان را بر نام ونشان این علم
وقوف دست ہم نداده ہر که امثال این امور را محمول بر از دراء آن امام
مقبول میکند سخت نامعقول ست وے ہیچ قدر خیر قرون نشناخت وقیاس
غائب بر حاضر ساخت ردّ تقلید وے یا تقلید دیگرے و انکار بران لاسیما
نزد مصادمت سنت صحیحه وخلاف حدیث محکم امرے دیگرست وانتقاص این ائمه
عالیقدر امر دیگر اول حق صریح ست وثانی باطل قبیح با آنکه عذر ہای صحیح

همچنان ائمهٔ جماعهٔ صدر اول حدیث نیز آن عصر خیریت اثر را ادراک نموده فائق بر سائر امت شده اند اول ایشان امام مدینهٔ رسول صلعم مالک بن انس رضی الله عنه ست پدر جدش ابوعامر را در صحابه ذکر کرده اند در سنه نود یا نود و دو و یا سه یا چهار یا پنج متولد شده و سه سال در شکم مادر بود و نود سال زیست کرده و در سنه یکصد و هفتاد و هشت یا نه وفات نموده و هرچه باشد این زمان او زمان خیر القرون بود وفات امام اعظم پیش از وے اتفاق افتاد یعنی در سنه یکصد و پنجاه و شش و باین حساب بست و دو یا سه سال مقدم بود بروے در زمان و این هر دو در شمار ائمه مجتهدین اند و کتاب موطا اول کتابی ست که در علم حدیث شریف تالیف یافته و سخت مبارک و قدیم ست و مثل آن از دیگر ائمه اجتهاد معلوم نیست زیرا که مسند ابوحنیفه و امام شافعی از دیگران ست نه خود از ایشان و ثانی ایشان امام شافعی ست در سنه یکصد و پنجاه پیدا شد روزیکه امام ابوحنیفه رحلت فرمود گویا نعم البدل آمد و وفاتش در سنه دو صد و چهار بوده و این سال داخل ست زیرا قرون مشهود لها بالخیر و ثالث ایشان امام احمد بن محمد بن حنبل رضی الله عنه ست وے در سنه یکصد و شصت و چهار متولد شده و در علم سنت امام جماعه اسلام بود و این سال نیز داخل ست در خیر قرون بر تقدیر سه قرن بلا شک و شبهه تا بقرن چهارم چه رسد وفات امام احمد در سنه دو صد و چهل و یک اتفاق افتاده غرضکه این هر چهار امام مجتهد از مردم زمان خیریت اند و متصف بودند بفضائل کثیره و مناقب شریفه و هر یکے در وقت خود نظیر خویش در علم و عمل و فضل و کمال نداشت تا آنکه مقلدین ایشان و تابعین آنها کتابها در محامد و مکارم

مزایا از ائمه تا دیگر مردم خیر القرون که فضائل و مناقب آنها معلوم و
در کتب صحیحه مرقوم ست باشد یا سوء ظنی بجانب این بزرگواران در خاطر
گذرد و نعوذ بالله من جمیع ما کره الله اگر ایشان نمی بودند قران کریم را تا ما
کدام میرسانید و در اجتهاد بر روے ما کدام کس میکشاد و چون این
حملۂ علوم نبوت و نقلۂ روایات ملت مطعون و مجروح و مظنون اسو باشند
پس آن کدام ست که سلف صالح عبارت از و باشد نی نی این هنجار شیوۂ
خاص شیعه شنیعه ست که در جملۂ اهل تقلید خزیده و در سر آن سرمایۂ
ایمان خود در باخته اند اللهم غفرا و این گفتگو نه مخصوص با مام اعظم رح
ست که اول ائمه مجتهدین باشد در علم و فضل و عمل بلکه در باره جملۂ ائمه
از امام شافعی و احمد و مالک و نظرا ایشان از جهابذه حدیث و سنت ست
چه حکم جمیع ایشان همان حکم واحد ست در حفظ مراتب و نگاهداشت مناصب
وقد جعل الله لكل شئ قدرا از آفات آخر زمان یکے آنست که سخن مثلاً
در رد تقلید می رود و طعن تا ائمه میرسد و بحث در اتباع می نماید و ساحت
بحق رسالت میفرمایند و ذلك هو الضلال البعید این چه مسلمانی باشد که ائمه
دین و سلف صالحین را بدی یاد کنند و عمل بحدیث را منع نمایند اتباع
هر سنت و ترک تقلید هر ملت عین مقصود و مشرب جمله اما مان ست لا یشذ عنه
شاذ منهم ولکن بد نامی چند این نیکان را رسوا ساخته اند و روے خود و نامۂ
نامۂ اعمال خویش باین گفت و شنود سیاه نموده و نعوذ بالله من الخذلان
آمدیم بر آنکه کتب در مناقب هر سه امام دیگر نیز بسیار ست چنانکه در مناقب
امام نخستین بوده ست مثلاً در فضائل امام مالک سه کتاب تالیف یافته و این
از سیوطی و دیگر شوافع ست و اتباع مالکیه پس ایشان خود درین باب کتابها

از طرف ایشان و دیگر ائمہ مجتہدین در اول کتاب از زبان شیخ الاسلام سابق شدہ و با آنہمہ معاذیر حالا گنجایش کدام تقصیر در فضل کبیر ایشان باقی ست تنگ نیست کہ بعض مقلدین حنفیہ درین باب چنان زعم کنند کہ منکر تقلید ایشان مزدری ایشان ست حالانکہ چنین نیست و لازم مذہب مذہب نباشد و اگر جاہلی کہ غافل از مزایاے حضرت امام ہمام ست و عاطل از زیور انصاف چنین کردہ و گفتہ باشد جز آنکہ نامۂ اعمال خود را سیاہ کردہ چیزے دیگر نیست ع

و اذا اتتک مذمتی من ناقص	فھی الشھادۃ لی بانی کامل

و ظاہر آنست کہ موجب شور و شغب عامہ درین باب ہمین حضرات مقلدین اند زیراکہ در مدیح ایشان بنا بر ایجاب تقلید ایشان تا انجا دویدہ اند کہ تجاوز از حد و صورت بستہ و مقابلین ایشان ناچار شدند در بیان عدم عصمت امام از خطا در مسائل و احکام با آنکہ اگر خطاے در حکمی و مسئلہ ثابت شود صدور آن خطا را ہمان اسباب دوگانہ صحیح و وجوہ دوازدگانہ کہ ذکرش پیشتر گذشتہ و با وجودش زنہار ساعی از براے چنین گفتار و کردار در بارہ آن امام عالی و قار نیست اینہمہ جہود کہ ہست از مدعیان تقلید این امام ہمام ست نہ از ان مجتہد عالیمقام و بے شبہہ وے بر خطاہم ماجور ست بخلاف ایشان کہ در خطیات خود غیر معذور اند و لا تزر وازرۃ وزر اخری ما را از صنائع و بدائع این قوم و از افعال و اقوال معارضان ایشان کہ در مباحث جاریہ فیمابین خود راہ اسارت ادب بحق ائمہ می پویند و آز حق صریح گذشتہ بباطل زاہق می آویزند دل سخت در قلق ست حاشا کہ در چشم ما تفاوتے در

اجتہادیہ را بر کلام خدا و رسول ترجیح می نہند در حقیقت تارکان تقلید ائمہ و منکران ارشادات ایشان اند خود جادہ خلاف امام اعظم ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ می سپرند و تہمت بر متبعان می نہند وقد خاب من افتری

گوئی سر انگشت ملامت زدگانم		جرم از طرف غیر و ملامت ہمہ بر من

واگر راست پرسی می توانیم گفت کہ چنانکہ ہر علم و فن را خاصیتی بودہ ست کہ بدان از دیگر احوال ممتاز میشود چنانکہ گفتہ اند کہ مشتغل بحدیث را عمر دراز روزے میشود و بر متعلم علم حساب صدق غالب می آید و بر طالب العلم رائے نخوت و کبر چیرہ میگردد و بر فقہاء زمان حیل و کیادت تسلط میگیرد ہمچنان از خواص ایثار تقلیدات یکے آنست کہ مقلد دروغگو می باشد و کذب راکہ ابناء شرک ست وظیفہ خود در تحریر و تقریر میکند اعاذنا اللہ سبحانہ

صد شکر کہ در مذہب ما حیلہ و فن نیست		ما اہل حدیثیم و دغا را نشناسیم

درین محل اگر اندکے از بسیار از اقوال ائمہ اربعہ در حث بر عمل بحدیث و نہی از تقلید ذکر کنیم دعوی را با دلیل ارتباط بخشیدہ باشیم و منصف حق پرست صواب جو را با خوئی اختلاط پس میگوئیم کہ امام ہمام ابوحنیفہ نعمان بن ثابت کوفی رضی اللہ عنہ و ارضاہ کہ اقدام ائمہ مجتہدین و اکرم ارباب دین ست از وے در کتب حنفیہ وغیر ایشان چند قول مروی ست یکے آنکہ فرمود اذا قلت قولا و کتاب اللہ یخالفہ فاترکوا قولی بکتاب اللہ فقیل اذا کان خبر الرسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یخالفہ قال اترکوا قولی بخبر الرسول فقیل اذا کان قول الصحابۃ یخالفہ قال اترکوا قولی بقول الصحابۃ درینجا انصاف حضرت امام تماشا کردنی ست کہ قول خود را بر قول صحابی ہم تقدیم نمی بخشد

ذ اقوال امام اعظم ابوحنیفہ

دارند و ہمچنین در مناقب امام شافعی قریب بست ویک کتاب مرقوم گشته و در مناقب امام احمد ہم تالیفہاے بسیار ساختہ اند و درین مولفات ہریکے از علماء مذاہب اربعہ بتصنیف مناقب امام دیگر پرداختہ و این دلیل واضح ست برانکہ در سلف باہم نقاری درمیان قبول فضائل ائمہ اربعہ وغیر ایشان ونزاعی ہمچو نزاع جہلہ این زمان نبود بلکہ عالم ہر مذہب گو بتقلید مذہب خاص مشہور باشد قدر امام غیر مذہب خود برغم تقلید یان این عصر کما حقہ بشناخت وعقیدہ خود درجناب ائمہ برطریق مساوات بلا کم و کاست میداشت وہمین ست صواب بحث کہ دربارہ مذاہب ترجیح احدی براحدی نکنند نہ بر ترجیح امام برامام و نہ ترجیح ماموم برماموم زیرا کہ ما حکم برظاہر میکنیم و تا حقائق بواطن ایشان نمی رسیم ومعلوم نداریم کہ افضل ایشان نزد خدا در احقاق حق وابطال باطل کدام ست و کدام نیست این تعصب کہ ہر مقلد امام خود را افضل از امام دیگر میگوید و مذہب خود را صواب و مذہب دیگرے را خطا می انگارد از جمعی آمدہ کہ خورد سال درایشان پیر زال گردیدہ وحمیت جاہلیت وعصبیت تمذہب محیط حال پر اختلال ایشان شدہ اللہم غفرا و بالجملہ بعد از ائمہ اربعہ جماعتے برخاستہ کہ خود را وقف طلب علم حدیث شریف بشروطہا المعروفۃ فی کتب ہذا الفن گردانیدہ وحامل ایشان برین سعی اقوال ہمین ائمہ اربعہ گشتہ کہ بکرات ومرات تحریض برایثار حدیث واتباع سنت کردہ اند و از تقلید خود و تقلید غیر خود نہی فرمودہ پس اگر نیک بشگافند دریابند کہ مقلدان راستگو وتابعان حق جو از براے ائمہ موصوفین ہمین عصابہ محدثین ست و این احناف وشوافع وغیرہا کہ تقلید را در برابر حدیث اختیار کردہ اند ومسائل قیاسیہ واحکام

در مناقب امام ابوحنیفہ و در مناقب امام مالک و در مناقب امام احمد

این قول سالک شده اند وانچه از وے رحریا از شاگردان او باینان
رسیده ست هرچند که منقطع السند باشد و قدرت بر اتصالش ندارند
بدان قضا وافتا میفرمایند و مسند مرفوع متصل راکه از رسول مختار صلعم
بواسطه اہل آثار بایشان میرسد دربرابرش ترک میکنند و وزنے نمی نهند
و این عین ضد مقصود امام مشہود بالخیر ست و مراد بمن این قلنا موافقت
فروع با اصول ست لاغیر که عبارت باشد از کتاب و سنت طرفہ آنکه اگر
یکے را اطلاع بر دلیل قول امام ہمام دست بهم دہد تاہم ضرور نیست که اتباعش
بر فہم امام کند خاصةً وقتے که دلیل دیگر دران مسئله راجح تر درصحت و شہرت
و قبول موجود باشد بلکه نزد اجماع ادلّه اول جمع و توفیق ست باز ترجیح
و وجوه ترجیح زیاده بر یکصد عدد ست چنانکه در آخر حصول مامول گفته
شده و از انجمله یکے وجود حدیث ست در صحیحین که امت تلقی آن بقبول کرده
ست باجماع ائمه فحول پس حدیث دیگر سنن و معاجم و اجزاء بدان مساوات
و مماشاة نمی تواند کرد هرچند که کسے بخرق اجماع فتوی برخلاف این مدعا
داده باشد یا بدہد سوم آنکه وے رضی الله عنه و ابویوسف که خلیفه راشد
و تلمیذ صادق وے ست گفته اند لایحل لاحد ان یاخذ بقولنا مالم یعلم
من این اخذنا ه و این قول ازین ہر دو امام ہمچو قول متقدم وے
صریح ست در افادهٔ نهی از تقلید و نص ست بر تحریم آن پس اگر جمعی از
متاخرین ائمه و علماء نیز قائل به تحریم تقلید و عدم حلتش نزد جہل از ماخذ
گشته عین موافقت با جناب امام ہمام جسته اند خلافی که درینجاست مدعیان
تقلید امام راست با امام نه متبعان سنن راکه قدم بر قدم امام می روند
و قول او را رضی الله عنه امام الکلام میدانند و پیش سخن او سخن دیگران را

تا بقول رسول صلعم و کتاب خداے عز و جل چه رسد و مقلدان آن
امام ہمام قول او را خلاف منشا را او بر قول رسول خدا صلعم ترجیح می نہند
ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ۔ اگر گوئی نشان این دعوی باید
داد گوئیم این ست کتب فقه سنت و فقه راے در ان نظر باید کرد که چه قدر اقیسه
و قضایاے و احکام مذہب خاص خلاف سنت عام واقع شده و مقلدین
در انجا ہرگز آن مذہب رائی گزارند و سر بقبول سنن مخالفه آن فرود
نمی آرند مثل مسئله رفع یدین در مواضع اربعه از نماز و آمین بجهر و قرات
فاتحه خلف امام و شک نیست که اگر حضرت امام را این حدیث می رسید ہرگز
حکم بر خلاف آن نمیکرد و وے رضی الله عنه در عدم قول با مثال این مسائل
ماجور ست و اینها ماز و رغیر معذور اند و آین قول امام افاده نہی از
تقلید میکند و بآواز بلندی سراید که قول قول خدا و رسول بلکه قول
صحابی اوست نه قول وے رضی الله عنه خصوصاً دمیکه فتوای او مخالف
اقوال ایشان افتد و اترکوا قولی دلیل محکم ست بر ترک تقلید چه تقلید عبارت
از ہمین ست که یکے قول دیگرے را بدون حجت بپذیرد و آنرا دلیل یا اصلی
از اصول دانسته و بموجب آن کاربند شود زیراکه ہر قول که حجت آیه
یا سنت ہمراه اوست قایلش تلو دلیل آن دلیل ست نه قایل آن قول و
لهذا قبول روایت از علما محدثین و عرفا سنت داخل در تقلید نیست
باتفاق فحول امت دوم آنکه فرمود لا یحل لاحد ان یفتی بقولنا ما لم یعلم
من این قلنا درینجا فتوی را بقول بے دلیل خود غیر حلال ساخته که عبارت
از حرام بودن اوست و ہمین ست شان ائمه و اگر چنین نمیفرمود امام
نمیشد و فحواے قول اول دلیل ست بر نہی از تقلید و لکن مقلدین بر خلاف

و اسبابے کہ پیشتر ذکر یافتہ وشک نیست کہ ہیچ شے اوضح تر از آیات قرآن
و احادیث بنیات نیست پس اگر یکے حدیثے صحیح صریح غیر منسوخ محکم الثبوت یافتہ
و بواسطہ صحیحین وسنن اربعہ وجز آن بر صفت سند متصل مرفوع بوے
رسیدہ وے اولے تر ست بعمل نمودن بموجب آن حسب ارشاد امام ہمام
ششم آنکہ فرمود لایحل لاحد ان یاخذ بقولنا مالم یعرف ماخذہ من الکتاب
والسنۃ او اجماع الامۃ او القیاس الجلی فی المسئلۃ درینجا ماخذ این چہار
چیز را گفتہ و در ماخذ بودن دو چیز اول خود اجماع امت ست وچیز سوم
کہ اجماع امت باشد محتاج ست بسوے این ہر دو ومحل قیاس محل عدم
دلیل ست و احدی انکارش در مثل این حالت نمیکند حتی کہ ظاہریہ نیز قائل
اند بقیاس جلی وعلی الاطلاق بانکارش نمی پردازند وچون علم باجماع امت
خیلے عسیر ست لہذا امام احمد کہ رابع اربع ائمہ ست انکارش نمودہ وقیاس را
چون میتہ گفتہ کہ اکلش نزد اضطرار روا باشد پس نماند ماخذ مگر ہمین کتاب
وسنت کہ در ہر دیار وا قطار در دست ہر یکے از صغار وکبار موجود ست
وتا فنای عالم در عالم باقی ماندہ واین ہر دو کفیل جملہ احکام ومسائل اند
بخصوص نصوص یا بعموم ادلہ ولکن نزد کسیکہ فہم این ہر دو دارد وآنہا
را عوض جملہ اشغال از برائے ہدایت برگزیدہ ست نہ پیش کسے کہ از علاوت
محبت خدا ورسول دور افتادہ ومحبت احبار ورہبان محیط مشاعر او گردیدہ
واین بحث طول میخواہد در موضع خویش از مولفات مبسوطہ منقح شدہ ست
وعلی کل حال مقصود عبارت امام ہمام ترک تقلید امام ست تا ماخذش نشناسد
وچون ماخذش بشناخت ومدلول را موافق دلیل یافت تقلید از ہم پاشید
ومنصب اتباع دست بہم داد وفقنا اللہ تعالے بذلک ہفتم آنکہ فرمود

شنیدن کتر از اثم اختیار تقلید و ترک اتباع نمی شناسند و این بے ادبی
هرگز از ایشان نمی تواند آمد که قول امام را ترک دهند و قول مدعیان
تقلید امام را بر قول امام ترجیح نهند این کار بقلدان سبار کباد ع این
کار از تو آید و مردان چنین کنند * چهارم آنکه میفرمود اذا صح الحدیث
فهو مذهبی و این تعلیق بآن جهت ست که احاطه با حادیث نبوت هیچ یکے
را از امت خواه امام باشد یا ماموم حاصل نیست و عمل در دین بر حدیث
ست پس چون حدیثی صحیح بیاید عمل بران متعین باشد و این تعیین را مذهب
خود نشان داد و همین ست قول جمهور علما از محدثین و صوفیه و متبعین و
شک نیست که احادیث بسیار در ابواب کثیره بعد از وے رح بصحت رسیده
و در جوامع و سنن و مسانید و معاجم و اجزاء و جز آن از انواع مولفات
در علم حدیث فراهم آمده پس عمل بران بعد از تصحیح عین مذهب این امام
همام ست و در عمل بران ترک رائے باشد و هو المطلوب و از ینجا ظاهر میشود
که تقلید درست و راست امام از اهل اتباع آمده ست نه از اهل ابتداع
زیراکه حدیث هرچند صحیح شود و نقادان این فن حکم بصحتش نمایند مقلدان
مذهب آنرا مذهب خود نمی گردانند بلکه همان آرا رتبائینه و اهوا ر مختلفه
را که منسوب به یکے از متمذهبان ست مذهب خود گرفته بموجب آن تماشات می
نمایند پنجم آنکه میفرمود هذا ما قدرنا علیه فی العلم فمن وجد اوضح منه فهو
اولی بالصواب و درین عبارت اشارت ست بسوے آنکه وے محیط اطراف
فنون و اصناف علوم نبوده بلکه استفراغ جهد بقدر قدرت در هر مسئله
فرموده ست و ممکن ست که دیگرے دلیلے یا بدا وضح تر از قدرتش و بجهد خویش
واقف گردد که وے رضی الله عنه را وقوف بران حاصل نشده بوجهے

آنرا برنمی تابد ومن لم یستشف بالقلیل لم ینفعه الکثیر واما نام کتابها که این
اقوال ہفتگانه دران مرقوم وازان منقول ست پس کتاب التوحید که
موسوم بدین خالص ست دران نشان ومکان این قولها مفصل ذکر
یافته وحضرت امام علیه الرحمة این ارشادات وقتی فرموده ست که زمان
زمان تقلید نبود واحدی نام ونشان این لفظ نامبارک نمی شناخت
چه باتفاق اہل علم حدوث این بدعت بعد از قرون مشهود لها بالخیر بوده
ودر سنه چهارصد ہجرت بدایت آن اندک اندک درعوام رو نموده
تا آنکه بعد از انقراض دولت اسلام از دار السلام بغداد جاہلان و
عوام بر وجوب تقلید این ہر چهار امام اتفاق کردند غلط گفتم متفق بر
وجوب نشدند بلکه سہولت علم وعمل دران دیده وخود را از اتصاف
بعلوم صدر اول وایثار آجل بر عاجل قاصر یافته موافقت باین مذاہب
کردند وسبب اعظم وباعث اہم بران یکے زوال کتب مدونه اہل حدیث
واصحاب مذاہب متبوعه بوجه خرابی بغداد شد وکان امر الله قدرا
مقدورا ومرا معتمدا صدور مثل این اقوال پیش از ابتلاء بتقلیدات رجال
ازان امام عالیمقام یکے از کرامات برکت آیات اوست رضی الله عنه
وعنا وجزاه خیرا منا ومن جمیع المسلمین وچنانکه این امام اعظم درین
باب مبالغه واغراق فرمود ہمچنان ائمه ثلثه باقیه ہم از تقلید خود وتقلید
دیگران امت را تحذیر فرموده اند انموذجی از اقوال ایشان ہم حواله
خامهٔ حق نگار کرده می آید تا معلوم شود که تقلید مصطلح نه تنها نزد این امام
ممنوع وحرام ست بلکه ہر سه امام دیگر نیز ازان اقتدا بمن تقدم علیهم نموده
این امام عالیمقام اند کانهم شقائق النعمان فی هذا البیان پس امام مالک

اذا جاء عن النبی صلعم فعلی الراس والعین واذا جاء عن اصحاب النبی نختار من
قولهم واذا جاء عن التابعین نزاحمنا هٰذین سقالہ افادہ کرد کہ قول پیغمبر صلعم
بیچون وچگون درخورد قبول واخذ ست و قول صحابی نیز لائق آنست کہ
انچہ ازان موافق دلیل باشد اختیار نمودہ آید نہ علی الاطلاق چنانکہ من
تبعیض بران دلالت دارد واختیار مزاحمت با اقوال تابعین یا بنا بر معاصر
ست بر قول کسیکہ امام را از تابعین می شمرد و معاصر را تقلید معاصر واجب نیست
کہ غالباً اہل یک قرن در افہام وعقول و نہی واحلام متقارب یکدیگر میباشند
و در غیر مدلول ادلہ ہر مجتہد برحسب اجتہاد خود کار می تواند کرد چہ اجتہاد نیز
دلیل ست در حق وے در مسئلہ کہ دران استفراغ جہد خود کردہ حکمی بر آوردہ
ست ولکن آن اجتہاد او بر دیگرے خواہ عالم باشد یا عامی واجب الاعتقاد
متحتم العمل ضروری الاخذ نیست واگر ہست دلیل ستیش لطف باید فرمود واگر
امام ہمام منجملہ تابعین نیند چنانکہ قول مشہور جمہور علما رست پس مزاحمت امام
با آنہا ادل دلیل ست برآنکہ نزد وے تقلید متقدم در شرع چیزے نیست
اگرچہ آن مقلد بالفتح تقدم زمان ورتبہ داشتہ باشد برین مقلد بالکسر
و این عین وفاق امام ست با مسلک اہل اتباع کہ حجت نزد ایشان منحصر
ست در قول خدا و قول رسول و در موقوف و مقطوع حجت نبود لاسیما
نزد مخالفت یا مصادمت با اصول وللہ الحمد این ہفت قول از مقالات
امام درین مقام بر طریق انموذج نشان دادہ شد والا شیخ محمد حیات
سندی رح گفتہ ست لو تتبع الانسان النقول لوجد اکثر ما ذکرنا و دلائل
العمل بالخبر اکثر من ان نذکر و فی الواقع نقول بسیار از امام و تلامیذ
ایشان و دیگر متقدمین حنفیہ در کتب حنفیہ مذکور ست کہ این مختصر حکایت

مردے از وی مسئلہ پرسید وے گفت آنحضرت صلعم چنین وچنان ارشاد
کردہ ست آنمرد گفت از رائے خود بگو امام این آیہ فرو خواند فلیحذر الذین
یخالفون عن امرہ ان تصیبهم فتنۃ او یصیبهم عذاب الیم ودر بخاری ست
برائے از دلیل وتحذیر ست از مخالفت امر رسول صلعم ووعید ست باصابت
فتنہ در دنیا وعذاب الیم در آخرت فلانی گفتہ ومنجملہ اسباب تسلیط فرنج
بر بعض بلاد مغرب وتسلیط تتار بر بلاد مشرق یکے کثرت تعصب وتفرق
در مذاہب وتقلید رائے در دین بودہ قال وکل ذلك من اتباع الظن
وما تهوی الانفس ولقد جاءهم من ربهم الهدی انتهی گویم فتنۂ غدر
ہندوستان کہ در ۱۲۷۳ھ در دہلی شدہ ومحیط غالب مدائن ہندوستان
گردیدہ بنا ر آن نیز نزد امعان نظر ہمین قلاقل وزلازل اہل مذاہب
ست و مراد فلانی از بلاد مغرب اندلس وما حولہاست کہ دران بلای عظیم
از دست فرنگ بر سر مسلمانان ریختہ بود چنانکہ مرثیۂ این مصیبت عظمی در ریحانۃ
الالبا، مذکور ست و مراد بہ بلاد مشرق حادثۂ بغداد ست کہ بر دست اولاد
چنگیز خان ظاہر شدہ ودران وقعہ اسلام از بیخ وبن برکندہ گشتہ تا آنکہ
غربتش ہنوز روز افزون ست و بالجملہ علماء مالکیہ نقول بسیار از امام
خود در رد تقلید واثبات اتباع در کتب خود نقل کردہ اند کتاب العلم ابن
عبد البر جامع غالب اشتات این باب ست و اما امام شافعی رحمہ اللہ تعالی
پس یکے از وے مسئلہ پرسید وے گفت یروی عن النبی صلعم انہ قال کذا وکذا
سائل گفت اتقول بهذا شافعی لرزید ورنگ روے او زرد شد وگفت
ویحك ای ارض تقلنی وای سماء تظلنی اذا رویت عن رسول اللہ صلعم ولم
اقل بہ نعم علی الراس والعین نعم علی الراس والعین این دلیل ست برانکہ

گفته انما انا بشر اخطی واصیب فانظروا فی رائے فکلما وافق الکتاب والسنة فخذوہ وکل ما لم یوافق فاترکوہ واین صریح ست درآنکہ اصل اصول اسلام ہمین دو چیز ست قرآن وحدیث لا ثالث ولا رابع معہما وآنرا معیار اجتہادات قرارداده وہمین ست مذہب اہل اتباع وخطا را بسوے خود اضافت نموده وہمین ست قاعدۂ مقررۂ علم اصول کہ ہر مجتہد مخطی ومصیب ست وصواب با یکے ست نہ با ہمگنان واین کمال انصاف ست از امام مالک کہ در اظہار حق استحیا نکرد وذمۂ خود از بار گران تقلید مبرا ساخت وہذا ہو شان جمیع ائمة الاسلام قدیما وحدیثا دیگر فرموده لیس کل ما قال رجل قولا وان کان لہ فضل یتبع علیہ بقول اللہ تعالٰی فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه درینجا تصریح ست بآنکہ ہر سخن از اہل فضل در خور پیروی نیست وبران آیہ را دلیل آورده واین دلیل دال ست بر اتباع احسن اقوال وقول احسن ہمان ست کہ موافق کتاب خدا وسنت رسول مجتبٰی ست پس بس واین دلالت رد میکند بر تقلید باحسن وجوه وا ذالہ تذکر در قرآن شریف بسیارست در دین خالص قریب شش آیہ برین مدعا ذکر کرده وحکایت تقلید از کفار امم سابقہ وملل خالیہ ونحل بالیہ وشرائع ماضیہ نموده ودر دلیل الطالب بیان فرموده کہ این داء عضال درین است از یہود بلکہ ہنود خزیده ومصداق حدیث لتتبعن سنن من قبلکم الحدیث بمشاہده رسیده دیگر فرموده الزم ما قالہ رسول اللہ صلعم فی حجة الوداع امران ترکتہما فیکم لن تضلوا ما تمسکتم بہما کتاب اللہ وسنة نبیه صلعم وامر بشئے نہی باشد از ضداو ودرینجا دو امر نشان داده یکے قرآن دوم حدیث وذکر ثالث ورابع نکرده لان البدعة تماط بعدم ذکرہا دیگر

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی | کین ره که تو میروی بترکستانست

وگفرمود اقاویل اصحاب رسول الله صلعم اذا تفرقوا فیها نصیر منها الی ما
وافق الکتاب والسنة واین دلیل ست برانکه قول هیچ یکے حجت نیست گو
صحابی باش قول همان قول ست که موافقت با قرآن وحدیث وارد
واین بآن جهت ست که جز نبی صلعم دیگرے معصوم نیست وحکم اجتهاد ورائے
در اصحاب وتابعین وتبع ایشان تا آخر یوم از ایام دنیا یکے ست همگنان
متعبد اند بکتاب وسنت ومحتاج عرض مجتهدات وآرا نیستند برین هر دو
اصل اصیل وفرمود ماکان الکتاب والسنة موجودین فالعذر علی من
سمعهما مقطوع الا اتباعهما دریاب که اصرح تر ازین عبارت چه خواهد
بود واین از براے آن گفت که علم حدیث در عهد سعادت مهد وے
منتشر در افواه رجال بود تدوین نگرفته واشتاتش فراهم نیامده و
بناچاری نزد عدم علم بسنت دران باب کار باجتهاد میرفت اما بعد از آنکه
دواوین سنن مجموع گشته وشمل اشتات احادیث صورت گرفته کار با
عرض آن مسائل اجتهادیه خیلے آسان گشته ست اکنون با وجود این
هر دو حجت نیره وبرهان قاطع اگر یکے عمل براے وقیاس واجتهاد
کند عذرش عذر لنگ باشد بلکه خود آن عذر مقطوع ومردودست و
نیست اورا مگر اتباع کتاب وسنت والحمد لله که این کار از دست جماعه
اهل حدیث قدیماً وحدیثاً چنانکه باید وشاید بر منصه ظهور خرامیده ومقلدان
از دریافت این سعادت محروم افتاده اند که با وجود صحاح سته ودیگر
مجامیع سنن ومعاجم اخبار ومسانید احادیث اتباعش نمیکنند وهمان
آتش تقلید در کاسهاے خرد دارند ۵

سلف صالح تا دلیل از سنت می یافتند حکم براے واجتهاد خویش نمی کردند
و بر مخالفت سنت خشم می نمودند و هرگز بتقدیم راے بر روایت رضائی دادند
وہمین ست اتباع وخلاف آنرا در عرف تقلید می نامند و فرمود مامن احد
الا ویذہب علیه سنة رسول الله صلعم وتعزب عنه فمهما قلت من قول او
اصلت من اصل فیه عن رسول الله صلعم خلاف ما قلت فالقول ما قال رسول
الله صلعم فقولوا بسنة ودعوا ما قلت و این کلام را بار بار گفت و وے
مفید آنست که هیچ احدی عالم جمیع سنن نیست امام باشد یا غیر او وهم
دلیل ست بران که فرعی باشد از فروع یا اصلی بود از اصول فقه چون
دیدیکه مخالف سنت مطهره افتد آنجا قول قول رسول ست وقول هر قائل
که خلاف آن یافتد ترکش باید داد وتقلیدش نمی باید نمود و قائل باید
شد بموجب سنت باید شد وہمین ست مقصود شارع از تشریع و مراد
متبع از اتباع وگفت اذا وجدتم فی کتابی خلاف سنة رسول الله صلعم
فقولوا بسنة ودعوا ما قلت درینجا تصریح کرد بترک قول خود نزد خلاف
با سنت وہمین ست قول غیر مقلدان از عاملان حدیث که هرچه در هر
کتاب باشد خواه آن کتاب از امام شافعی بود یا از امام دیگر چون
خلاف او با سنت ثابت گردد در خور دگزاشتن ست وبسنت کاربند
شدن ولکن مقلدان خلاف این قول ائمهٔ خود کرده اند هرچه در کتاب
ایشان می یابند آنرا بدندان میگیرند وسنت مخالفهٔ آن مرقوم را تاویل
می نمایند واین عکس قضیه ست چه مقرر آنست که عرض مجتهدات در هر زمان
تا قیام ساعت بر سنت وکتاب متعین ست وایشان عرض کتاب وسنت
بر مجتهدات میکنند فاین هذا من ذالک ۵

تسجیل باولی الالباب بودن کرد و دلیل شد برآنکه متبع احسن اقوال
دانشمند ست و مقلد آراے رجال از اولی الالباب نیست واین خواہان
آنست کہ جملہ عاملان حدیث ومتبعان سنن خواہ قدیم باشند یا حدیث
عقلاء اند وتارکان سنن وپیروان احبار ورہبان زمن سفہا رکہ
قول احادامت ومتعبدان ملت را بر قول خدا ورسول ترجیح می نہند
واین را کمال عقل ودانش تصور میکنند حالانکہ از مرتبۂ عقل صحیح وقلب سلیم
بمراحل دور افتادہ اند بے عقلی ایشان خود از بیان قرآن وآیات رد
تقلید بر تالی قرآن ہمچو مہر نیمروز وماہ نیم ماہ واضح وروشن ست محتاج
بیان نیست وبر ہر کہ غیر روشن ست وے ہرچند قرآن میخواند تالی قرآن
نیست ومخالف قرآن ملعون ست بر لسان سید الانس والجان ومرار
دران حرام ست وامام احمد را فرمود انتم اعلم بالحدیث والرجال منی فاذا کان الحدیث
الصحیح عندکم فاعلمونی بہ ای شیٔ یکون کوفیا او بصریا او شامیا حتی اذھب الیہ واین
غایت نصفت ست ازین امام زیراکہ وے استاد ست واحمد حنبل شاگرد
اوست ولکن چون دریافت کہ تلمیذ از شیخ اعلم بحدیث ست وعمل درین
بر حدیث باشد نہ بر غیر آن ویرا امر کرد باعلام حدیث از ہر راوی کہ باشد
واز ہر وادی کہ بود زیراکہ قبول روایت از رواۃ سنن تقلید رواۃ
نیست بلکہ اتباع سنت واسوۂ حسنہ برسول رحمت ست گو آنحدیث از مفضول
بفاضل واز خادم بمخدوم چرا رسد بہ بیہقی گفتہ ولہذا جمعی از علماء حجاز و
شام ویمن وعراق اخذ باین مقالہ کردہ اند وہرچہ از آنحضرت صلعم بصحت
رسیدہ ست بغیر محاباۃ بدان اخذ نمودہ وبمذہب شیرین کار اہل روزگار
نزد ابانت حق وظہور حجت مطلق میل نکردہ اند وفرمود مہما رویت عن رسول

ومویّد این قول ست قول دیگر امام موصوف لا یصار الی شیٔ غیر الکتاب
والسنة وهما موجودان وانما یوخذ العلم من الاعلی این عبارت ندا میکند
باعلی صوت بر نفی غیر قرآن وحدیث اگرچہ اجماع وقیاس چرا نباشد ودلیل
ست بر آنکہ سلف همین هرد و حجت را اصول دین میدانستند وهمین ست
حق حقیق بقبول وآنانکہ قائل اند بچهار اصل نزد ایشان نیز تعدید
اجماع وقیاس غالباً بحرف ثم کہ دلالت بر تراخی وبعدیت رتبہ دارد
مرقوم میشود مثلاً می نویسند کہ اصول الدین اربعة الکتاب والسنة ثم
الاجماع ثم القیاس وباین طریق تفرقہ میکنند میان این هردو ومیان
ما بعدهما وقبول اجماع نہ مسئلہ اجماعی ست کہ نزد کسیکہ قائل بحجیت اوست
منتهض از برای استدلال می تواند شد چہ امام احمد کہ هم رتبہ هر سہ
امام دیگر ست بلکہ امام جملہ اهلسنت وجماعت واعلم ایشان بحدیث رسول
خدا صلعم وی انکارش نموده ومعتبر در اجماع اتفاق ائمہ مجتهدین امت
ست نہ اجماع منتحلین ومبطلین وغالین ومحرفین وجاهلین ومؤولین ملت
وعبارت مذکور نهی ست از بازگشت بسوی غیر این هردو واصل در صورت
نفی واصل در نهی تحریم ست واخراجش در صورت نفی ابلغ باشد
بر قاعدۂ معانی وبیان ونیز فرمود اذا قال الرجلان فی شیٔ قولین مختلفین
نظرت فان کان قول احدهما اشبه بکتاب الله او اشبه بسنة رسول
الله صلعم اخذت به لان معه شیئا یقوی بمثله ولیس مع الذی یخالفه مثله
واین قول موافق قول اصدق القائلین ست کہ در خیر الکتب نازل فرمود
فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه وبرین عباد در آخر کریمہ

ذکر یافتہ وعوالہ منقول عنہا رفتہ واما امام احمد کہ علی الاطلاق امام ائمہ سنت
وقدوہ صلحا رجماعت ست نقل از وے درین باب فضول می نماید زیرا
کہ از اصول وے ایثار قرآن وحدیث بر جملہ اجماعات ست تا باقیہ چہ
رسد وہرگز از وے کتابی در فقہ مصطلح معروف و مدون نگشتہ عمل
بحدیث را در آخرین وے آوردہ چنانکہ از ترجمہ شریفہ او کہ در اتحاف
النبلاء وابجد العلوم وغیرہما نقلاً عن القوم مرقوم گشتہ واضح ست ولکن بحکم
مالایدرک کلہ لایترک کلہ اینقدر گفتہ میشود کہ ابوداؤد ویرا پرسیدکہ
الاوزاعی اتبع من مالک فقال لہ لا تقلد دینک احدا من ھولاء ماجاء
عن النبی صلعم واصحابہ فخذبہ ثم التابعین وبعد فالرجل فیہ مخیر تلفظ
بلفظ تقلید بر اصطلاح قوم کرد ورنہ وے تقلید را نمی شناسد واخذ را
در سہ قسم منحصر کرد بنا بر آنکہ این ہر سہ جنس بحسب حدیث خیر قرون امت
اند واتباع صحابہ وتابعین ایشان بالاحسان بسنت مطہرہ معلوم جمیع امت
ست پس اخذ بایشان ہمان اخذ بکتاب وسنت باشد لاغیر چہ در زمن
برکات توائم این حضرات رواج این تقلیدات نبود الوف مفتیان فتوی
میدادند ودر ہر شہر ودیہ یکے موجود بود کہ در دریافت مسائل وتعلم
احکام شرائع بوے رجوع میکردند وتقید باستفتاے واحد نبودند چنانکہ
در اعلام وحجۃ منقح شدہ ست وکیف کہ تفقیہ بیکے ثمرہ تقلیدست وتقلید
را دران زمان کسے نمی شناخت کہ ترنب کدام کشت ست وچہ نام ونشان
دارد بلکہ اگر یکے دیگرے را استفسار از راے او میکرد آن دیگر بروے
خشم میگرفت وسخت نفرت می نمود وعلی کل حال این امام اہل قبول واقبال
درین عبارت پربشارت تصریح بنہی از تقلید فرمودہ ابن القیم میسگوید

الله صلعم حدیثا صحیحا فلو اخذ بہ فاشہد کم ان عقلی قد ذہب وعلی رؤس
الجماعہ اشارت بسوے سر نمود وشک نیست کہ ہیچ لایعقل نیز این کار نہ کند
کہ در یک مسئلہ یکجانب قول رسول صلعم بصحت رسیدہ باشد ودر جانب
دیگر قول غیر وے بود و وے سخن غیر بشنود وچشم از حدیث بپوشد تا
بہ کسیکہ بزیور دانش آراستہ ست وبلباس تقوی پیراستہ چہ رسد
ومعہذا خود را مسلمان وازامت رسول انس وجان بشمرد این چنین کس
را فکر ایمان بہتر ازین می باید کرد واز خدا ورسول شرم وحیا می باید داشت

بر تو اے زائر دیوانہ مبارک باشد	با سگ طیبہ بہم بودن وفرزانہ شدن

ومؤید این قول ست قول دیگر وے رضی اللہ عنہ اجمع الناس علی ان من
استبانت لہ سنۃ رسول اللہ صلعم لم یکن لہ ان یدعہا لقول احد شمول و
عموم واطلاق مفہوم این مقول درخور دتامل ست کہ اجماع را اضافت
بسوے ناس کردہ کہ اعم الاعم ست ولفظ احد اختیار نمودہ کہ از صحابی تا
آخر امت ہمگنان دران داخل اند وبران لفظ اجماع گزیدہ پس مقلدہ
کہ قائل اند بحجیت اجماع این قول برایشان حجت قاطعہ ست ومتبعان در
ایثار اتباع خود حاجتمند اجماع نیند کسے اجماع کند یا نکند ایشان اتباع قرآن
وحدیث را فرض میدانند واجماع مخالف کتاب وسنت را منکر اند وتقلید
احدی از ائمہ وماسوی ایشان خواہ مجمع علیہ مقلدہ باشد یا مردود
علیہ ائمہ حرام وبدعت می انگارند ؎

نعم المرء فی دینہ کلنا طرو	دعوا کل قول عند قول محمد
وہات حدیثا ما حدث الراحل	ودع عنک نہبا صیح فی حجراتہ

واقوال امام شافعی درین باب بسیار ست بنذی از ان در دین خالص

حجیت اجماع

برده فاناﷲ حافظ ابن القیم گوید کذّب احمد من ادعی الاجماع ولم یسوغ من
تقدیمه علی الحدیث الثابت وکذلک نص الشافعی ایضا فی رسالة الجدیدة
علی ان مالا یعلم فیه الخلاف لا یقال له اجماع قال وقال احمد ما یدعی فیه
الرجل الاجماع فهو کذب علی من ادعی علیه لعل الناس اختلفوا ما یدریه ولم
ینته الیه فلیقل لا نعلم الناس اختلفوا ولم یبلغنی ذلک هذا لفظه غرضکه منجمله رحمها
امام این هردو امام عالیمقام انکار اجماع وانکار تقدیمش بر حدیث بصراحت
تمام کرده اند پس احتجاج باجماع مجمع علیه نشد وﷲ الحمد ولهذا علامه شوکانی
در دیل الغمام فرموده اکثر حکایات اجماع خرافات ست انتهی مولویان وملایان
که عمر ایشان در تعلم فقه گذائی وتعلیمش بسر میگردد هرچه در کتابهاے خود
شان که بحکم تقویم پارینه دارد موجود می یابند همه را مجمع علیه اهل اسلام
وجمله علماء اعلام از سابقین وحاضرین بلکه لاحقین می انگارند ومخالف
خود را جاحد اجماع ومنکر اتفاق می شمارند وحکم میکنند بآنکه جاحد اجماع کافر
ست باآنکه دلیلے ازادله مقبوله برین مدعا درست ندارند وعظمت چاویده زید وعمرو خاویده
خالد وبکر نزد ایشان گویا بالاے عظمت آیات بینات وسنن مطهره سیدکائنات
ست ونعوذ باﷲ من الخذلان ابن القیم در ذکر امام احمد نوشته نصوص
رسول اللہ صلعم عنده وسائر ائمة الحدیث اجل من ان یقدم علیها توهم
اجماع مضمونه عدم العلم بالمخالف ولو ساغ لتعطلت النصوص وساغ لکل من
لم یعلم مخالفا فی حکم مسئلة ان یقدم جهله بالمخالف علی النصوص فهذا هو
الذی انکره احمد والشافعی من دعوی الاجماع لا ما یظنه الناس انه استبعاد
وجوده انتهی یعنی وجود اجماع وامکانش در عقل مستبعد نیست لکن حصول
علم بدان در خارج مستبعد ست بوجوهے که در ارشاد الفحول وحصول المامول

لم یؤلف احمد کتابا فی الفقه وانما دون مذهبه اصحابه من افعاله واقواله انتہی وگفتہ امام احمد لاتقلدنی ولاتقلد مالکا ولا الشافعی ولا الاوزاعی ولا الثوری وخذ من حیث اخذوا امام اوزاعی و ثوری آنجہت برد کہ ایشان نیز دران ہنگام اصحاب مذاہب متبوعہ بودند مثل امام ابو حنیفہ و شافعی وغیرہما و این حصر کہ مقلدان در چہار امام کردہ اند اصلش یافتہ نمیشود ودلیلے بران دلالت نمیکند بلکہ بعد این ہر دو امام و نظرا ایشان جمعی دیگر نیز متبوع المذاہب بودہ اند مثل ابن خزیمہ کہ امام الائمہ لقب داشت و این لفظ اعظم ست در ثنا و وصف از لفظ امام اعظم نیز ہمچو ابن جریر طبری وغیرہ در تاج مکلل جمعی کثیر بر ایشان دادہ شدہ ست لیکن او ان عدم تقلید و بلوغ برتبہ اجتہاد کامل مطلق بلکہ بسیاری از آنہا اجمع بودند علوم را نسبت با ئمہ مجتہدین سابقین و شروط اجتہاد را کہ در اصول فقہ نوشتہ اند علی وجہ الزیادہ حاصل داشتند پس حصر اجتہاد در چہار و حصر تقلید در آنہا خون انصاف ریختن و پردہ آزرم از رخ برافگندن ست و فرمود من قلۃ فقہ الرجل ان یقلد دینہ الرجال فقہ در لغت بمعنی فہمیدن ست پس مقلد را درینجا بے فہم قرار دادہ و عدم فہم جہل ست ولہذا ابن عبد البر وغیرہ مقلدین را ہر چند خود را عالم وانمایند یا دیگرے در ایشان اعتقاد علم و فضل کند خارج از زمرۂ اہل علم داشتہ اند چنانکہ فلانی در ایقاظ الہمم بدان تصریح کردہ و ہمین جہل این طائفہ را سبب نقار و ہم موجب انکار بر متبعین سنت و اخبار گشتہ ورنہ در اصل این ہر دو گروہ خواجہ تاشانند و وجہی صحیح از برائے این افتراق و شقاق و نفاق و اختلاق موجود نیست شیخ ابی مرہ این صنائع و بدائع در ایشان آوردہ ست و از راہ نجات بہاویہ ہلاک

هکذا نقله عنه تلمیذه الارفوی نقلته من تذکرة الشیخ عیسی الجزائری انتهی
گویم این کتاب اگر درین روزگار میسر آید امید ست که در شکستن کمر
مقلدان هر چهار مذہب بسند افتد ولکن اگر دست بہم نمید بدغم نیست
نیل وشیل ومسک الختام وتراجم بلوغ المرام وشروع در رہیه ونحو آن
که درین عصر دستمال غالب اہل علم وکمال ومہجور از زمرۂ جہال ست
در دریافت این مفاد وجمع این مواد مغنی ست از حمل اسفار در اسفار
واز تفحص فقه حدیث در دیار وامصار وچون ثابت شد که ائمه اربعه
انکار دارند بر تقلید ومعذور اند در عدم عمل بر بعض احادیث لاسباب
تقدمت واعذار سبقت وایشان از مردم قرون مشهود لها بالخیر اند و
خیریت این قرون بنص رسول مامون صلعم ثابت ست وآنحضرت صلعم
علی الاطلاق از سباب مسلمین نہی کرده وبران وعید نموده از طعن ولعن
وذم وہجا که شیوۂ نامرضیه طایفۂ شیعه ست منع فرموده پس مسلمانی که خود
را بندۂ خدا وامت رسول خدا صلعم میگوید وکلمۂ طیبۂ شہادت برزبان می‌راند
هرچند جاہل باشد ودر عداد عامه بود هرگز جرئت بر استخفاف احوال
این ابرار نخواهد نمود تا بعلما رسلمین لاسیما متبعین محدثین که راویان احادیث
نہی از سب وشتم ولعن وطعن وذم وغیبت وازالۂ عرض اند چه رسد
این گمان در حق عاملان حدیث بے شبهه مصداق ان بعض الظن اثم بوده است
وسوء ظن کار زنان امت ست نه مقتدیان ملت واگر تیره درونے از
راه نفسانیت وقوت بہیمیۂ ورگ عصبیت مبتلاے این معصیت عظمی وکبیرۂ
کبری شود باید که دست خود از ایمان بشوید این بلا از جمعی برملا شد که
نفوس قدسیه حضرات ائمه اربعه را قیاس بر نفوس سیئات آلود خود کرده اند

مذکور گشته واگر یافته شود محتاج سند باشد از کتاب وسنت چه هیچ
اجماع وقیاس را بے نیازی از کتاب وسنت روزی روزگار نیست و
خود محال ست که امت اجماع بر خلاف این هر دو حجت قاطعه کند پس هر مسئله
اجماعی که اصحاب رائے وارباب تقلید بدان می آویزند اگر خلاف آیتے
یا حدیثے یافته شود ومعارض حجت نیرۂ افتد دلیل روشن ست بر آنکه
اجماع مذکور صحیح نیست چه هر چند فوات دلیل ازین هر دو اصل اصیل از
همگی امت محال عقلی نیست لکن دور از خیال وبعید از واقع ومثال ست
وچون خفا رنص یا خبر غالباً مقبول نیست اجماع امت بر خلاف آن یعنی
چه لاسیما دمیکه آیات کتاب یا احادیث بسیار دران باب در صحف ودواوین
سنداوله اهل سنت موجود ومکتوب ومقروء ومحفوظ ومتصل مرفوع و
مستند مقطوع باشد درینصورت دعوی اجماع دران مسائل بنا بر آنکه
در دساتیر فقه کذائی حکایت اجماع بران احکام موجود ست ودر برابرش
این حدیث صحیحین ونحوهما مقصود نیست بلائی ست که اگر آسمان بترقد و
زمین بشگافد دستارگان بریزند دور نباشد وآن کدام عالم یا امام
یا مقتدی یا ماموم ست که از خطا در اجتهاد ودر رائے خود ومخالفت با حدیث
بنابر وجود اعذار سابقه ووجوه متقدمه یا فقدان آن امور معصوم بوده ست
فلانی گفته ان السلف کلهم علی ذم الرای والقیاس المخالف للکتاب والسنة
وانه لا یحل العمل به لا فتیا ولا قضاء قال وقد جمع ابن دقیق العید المسائل التی
خالف مذهب کل واحد من الائمة الاربعة فیها الحدیث الصحیح انفراداً واجتماعاً
فی مجلد ضخیم وذکر فی اوله ان نسبة هذه المسائل الی الائمة المجتهدین حرام
وانه یجب علی الفقهاء المقلدین لهم معرفتها لئلا یعزوها الیهم فیکذبوا علیهم

آنهی مارا نیز بخاری میگویند که اجداد و آبای ما عفر الله لنا ولهم هموطن این بزرگوار بوده اند امید دارم که از برکات این شرکت محروم نباشم ؎

مرا از زلف او موی بسندست	فضولی میکنم بوی بسندست

دیگر امام لاثانی مسلم بن حجاج قشیری ست در سنه دو صد و دو یا چار یا شش متولد شده و این سال از سنوات قرن مشهود لها بالخیر ست در سنه دو صد و شصت و یک انتقال بجوار رحمت ذو الجلال نموده و پنجاه و پنج سال زیست کرده شاگرد امام احمد و امام بخاری ست کتاب صحیح او هم پله صحیح امام بخاری باشد و امت اتفاق کرده ست بر قبول آن هر دو و هیچ کتاب بعد از کتاب عز اجل مجده در رتبه این هر دو صحیح نیست در جه بالغ گفته و من یهون امرهما فهو مبتدع متبع غیر سبیل المومنین و این چیز دیگرست که کسے زعم کند که نزول قرآن از برای فال گرفتن و بوسیدن و بر سر نهادن ست و وجود صحیح بخاری مثلاً از برای ختم خواندن در اهوال و اسقام ست نه برای آنکه در معنی قرآن تدبر رود و عمل بموجب آن واجب ست و کتب حدیث چه صحیحین و چه غیر آن از برای تائید مذاهب مستقره ست و رد نمودن نزد خلاف با قوال ائمه و رجال نه برای تمسک بسنت مطهره در جمیع احوال دیگر ابو داؤد سجستانی ست صاحب سنن و سجستان دیهی از بصره ست نه این سیستان که از بلاد غربیه هندست درمیان سند و هرات متصل قندهار واقع شده این غلکان درینجا غلط کرده که او را منسوب باین بلده ساخت وی در سنه دو صد و دو پیدا شد و این زمان همان زمان قرون خیریت ست از ارشد تلامذه امام احمد بود کتاب سنن خود را بروے رضی الله عنه عرض کرد پسندیده مستحسن افتاد و امام احمد از وے حدیث عتیره نوشت وفاتش در سنه

وبعجت ناجنسان وشیعیان و دیگر فرق ضاله که بندگان درہم ودینار اند ہمہ ونار را از براے خود اختیار نمودہ اند وانصاف وعدل را یکقلم از صفحۂ خاطر خود ستردہ و دین را لہو ولعب گرفتہ ولباب را از قشر باز نشناختہ وچنانکہ حالت این ائمہ اربعہ مجتہدین است درین ملت ست ہمچنان ماجراے ائمہ حدیث لاسیما اصحاب امہات شش گانہ بلکہ نظرا ایشان ست کہ جمیع ایشان اساطین دین مبین وسلاطین ممالک شرع متین بودند وبار منن وکرم ایشان برگردن جملۂ امت سابقہ ولاحقہ این ملت ثابت ومتحقق ست بلکہ ایشان اقدم واکرم اند از دیگران کہ نہ باین مناصب علیہ در علم سنت رسیدہ اند بلکہ اعمار شان در سرکار و بار تدوین آرا، واہوا ضائع گشتہ وانفاس حیات مستعار در تعلم وتعلیم فقہیات روزگار بسر شدہ ومیشود وآن را کمال حقیقی وتشرع نفس الامری زعم کردہ اند ولاحول ولاقوۃ الا باللہ آن یکے در صدد جمع سنن صحیحہ وتبلیغ آن باہل زمن ست واین دیگر درپے ایقاع فتن وآثار محن ؎

تو توقع زگل کوزہ گران میداری		جوہر جام جم از طینت کان دگرست

علی الخصوص امام حافظ الاسلام امیر المومنین علم شریف حدیث محمد بن اسمعیل بخاری رضی اللہ عنہ کہ در سنہ یکصد ونود وچہار متولد شدہ واین سال داخل در زمان قرون مشہود لہا بالخیر ست علی القطع ووفات شریفش در سال دو صد وپنجاہ وشصت بودہ شصت ودو سال زندگی کرد ووے شاگرد رشید امام احمد احد الائمۃ الاربعہ ست بعد از دفن قبرش تا مدت دراز بوے مشک میداد ؎

	وگرنہ من ہمان خاکم کہ ہستم		کمال ہمنشین درمن اثر کرد

بر طوائف مسلمین وحکم طاعن ومستخف ایشان بلکه جملہ محدثان ہمان حکم مسمی ادب وتارک حفظ مرتبت بحق ائمہ اربعہ ست بلا تفاوت وفرق بس چنانکہ بے ادب با ائمہ اربعہ محروم ست از سعادت دارین ہمچنان گستاخ در حق ایشان مردود ست از درگاہ عالیجاہ خداوند کونین چہ ہمگنان ازین جماعات مبارکہ اصحاب قرون مشہود لہا بالخیر بودہ اند وقد قال تعالے والذین جاؤا من بعدھم یقولون ربنا اغفرلنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین اٰمنوا ربنا انک رءوف رحیم وچنانکہ امروز بلکہ از عمری دراز میان مقلدان ائمہ اربعہ وقابلان روایات مرویہ این فحول رجال نقار وشنار وتعصب وتعسف وانکار وحمیت مذاہب ومشارب مشہود میگردد وہموارہ موجود وروز افزون ست خیال نباید کرد کہ در عہد سعادت مہد ائمہ اربعہ واین محدثان نیز ہمین ماجرا میرفت بلکہ برغم این جرگہ ناتوان بنیان خدا دشمن وکوتہ نظران مقلدین میان ائمہ وائمہ غایت الفت واتحاد موافقت ووداد بود وہریکے لب بہ ثنائے دیگرے در حضور وغیبت تقریراً وتحریراً میکشود واین ست کتب طبقات محدثین وتواریخ ائمہ مجتہدین خدارا ساعتے در مطالعہ اش صرف باید کرد وپے بحقیقت حال باید برد واحیاناً اگر یکے از اہل حدیث مثلاً در حق فقیہی از فقہا کلمہ لین ہین گفتہ باشد اساسش بر ذب از دین مبین بودہ ست نہ بر نفسانیت باہم چنانکہ جہلہ زعم کنند وآن کلمات قادح در نفس کمالات آنان یا ایشان نیست لاسباب سبقت ذکرہا ؎

کار پاکان را قیاس از خود مگیر	گرچہ ماند در نوشتن شیر وشیر

سخت مصیبت ست در دین کہ بعد از ہزار سال مثلاً قومی نمایان شد کہ جامہ

دو صد و ہفتاد و پنج بوده و تے در سنن خود در باب صدقہ زرع از
کتاب الزکوٰۃ حرف شگفتی گفته ست و نوشته شبرت قثاء بمصر ثلثة عشر
شبرا و رایت اترجۃ علی بعیر بقطعتین و صیرت علی عدلین انتہی دیگر محمد بن
عیسیٰ ترمذی حافظ مشہور ست در سنہ دو صد و نہ متولد شده و این سال
در عداد قرون مشہود لہا بالخیر ست و در سنہ دو صد و ہفتاد و نہ انتقال
فرموده وے شاگرد امام بخاری و امام مسلم ست و بخاری از وے حدیثے
روایت نموده لکن خارج از صحیح و کتاب جامع او مخصوص ست بمزایا و خصائلے
و حظایا که در غیر آن نیست دیگر ابو عبد الرحمن نسائی ست در سال دو صد
و چہارده یا پانزده پیدا شد این سال داخل ست در سالہائے قرون
مشہود لہا بالخیر وے شاگرد ابو داؤد ست او را گفتند تو از نسا رہستی
گفت نعم الرجال من النساء و فاتش در سنہ صد و سہ بوده دیگر محمد بن
یزید معروف بابن ماجہ ست در سنہ دو صد و نہ که منجملہ اعوام زمانہ خیریت
ست از مکمن بطون بر منصہ ظہور آمده و در سنہ دو صد و ہفتاد و سہ
بجوار قرب خداوندی جل جلالہ شتافته تراجم حافلۂ این خیرۃ الخیور و صفوۃ
الصفوۃ در حطہ بذکر الصحاح الستہ و در اتحاف النبلاء و در ابجد العلوم
وغیره مذکور و مرقوم ست و نقلاً از حافظ ابن حجر گذشته که زمانہ تبع تابعین
تا حدود دو صد و بست سال بود و این تحدید بر بنا رسہ قرن خیریت ست
و اگر قرن رابع را که مدلول حدیث مسلم ست برین ہر سہ قرن بیفزایند
جمعی جم از اکابر محدثین که بعد از طبقات این ائمہ ستہ آمده اند نیز در آن
داخل باشند و علی کل حال اصحاب صحاح ستہ لاحق ائمہ اربعہ اند در دخول
در زمن خیر و قبول ہر چند که بعدیت از منہ دامنگیر ایشان باشد و فائق اند

ترمذی

نسائی

ابن ماجہ

برشباب وخطاب خود میشود ؏

اعلمه الرمایة کل یوم	فلما اشتد ساعده رمانی

هرچند بتصریح جمعی از محققین علماء جراحات اہل عصر بحق اہل عصر بانگ بے ہنگام ست و از اعتبار و اعتماد برطرف تمام لکن درین مقام بلای بس عظیم که دامنگیر اہل این زمان اخیر شده که اسرع ست در تکفیر مخالف خود بجرد خلاف در بعض مسائل فروعیه اجتهاد و قطع نظر نمودن از دیگر محاسن و مکارم و فضائل آن مخالف و این بلوی تا آنجا عام گشته که علاوه مقلدین و مبتدعین که این ہنجار در گفتار و رفتار وصف لاینفک ذات ایشان ست بعض اہل حق و ارباب صدق نیز گاہے دران مبتلا میشوند و تعصب مخالف ایشان را بوجه عدم تفطن بکیادت آن طائفه فاحشه بر سر قیل وقال می آرد با آنکه ما ماموریم بانکه در نشطه و مکره و معسر و میسر دامن اطاعت خدا و رسول از دست ندہیم ؏ به تحریک اعدا و فتنه پرداز و بے حفاظان دین گداز از جا نرویم ؏

اگر ز کوه فرو غلطد آسیا سنگے	نه عارف ست که از راه سنگ برخیزد

غالباً بنا ر تکفیر غیر درین زمان نزد مقلدین مذاہب بر مخالفت غیر با ائمه مجتهدین اربعه در فروع مسائل دین ست یعنی ہرکه تمسک بحدیث کرد و بآن حدیث مذہب رائے را مردود ساخت بے تکلف بروے حکم بکفر میکنند زعم او و بہر عجز و تدرحی سپندند و خلاف او را استخفاف بحق امام می شناسند و خلاف امام پیش ایشان تبرا از رد ست گویا کلام امام در چشم ایشان چون رسول واجب الاطاعة بوده ست و عصمت او در فاتحة الکتاب نازل شده و این ستم بحت ست از ایشان سبحان این درویشان زیرا که این مخالف رائے معتقد سنت و عامل بحدیث و داعی بسوی سنت ست پس لا اقل مرتبه او درین کمتر ازین مقلدین نمی تواند شد و عدم

اہل علم می پوشد و بیشۂ فضیلت می گزینند و فتوی بر رائے گزشتگان و
اجتہاد پدران سپید ہو در انحصار مذاہب کسے کہ خود را مقلد آنہا میگوید
از حقائق ایمان میگزر د یعنی بر دکردن برمسائل احادیث و دست زدن
با باطیل و سبب میشود در سباب سلف صالح و اوزار دیگران را با اوزار
خود یکجا میکند و میداند کہ اگر کسے ناجی ست ہمین وے و اہل نحلہ وے ست
باقی ہمہ ہا در نار اند و بے اعتبار و لاحول و لا قوۃ الا باللہ وجمعی دیگر
نابغ شدہ ست کہ دعوی عمل بحدیث میکنند و در ذیل رد تقلید قیل وقال
دراز در بارۂ ائمہ اربعہ ہدی و نظرار ایشان از سلف صالح آغاز کردہ
و از حدود سنت مطہرہ تجاوز نمودہ در اغدود ہلاک سرنگون افتادہ
ست و بہ نا بایستہا محلی گردیدہ خیال میکنند کہ مگر اتباع نام ہمین کار ست
کہ سلف است و ائمہ را بشر یا دکردہ شود و زبان را در بیان مثالب و
مساوی ایشان مطلق العنان گردانیدہ آید فانا للہ وانا الیہ راجعون
حق صریح و صواب صحیح کہ درمیان غالی و جافی باشد چنانکہ ایمان میان
خوف و رجاست از میان بشد و غار بجائے گل نشست و نعوذ باللہ من
سخطہ باللہ العظیم بے شبہہ عمل بحدیث شریف مانع ست از غیبت و بدگوئی
و زبان درازی و شوریدہ سری و دہن دری و جملہ معاصی زبان
و ارکان و ہرگز مقتضی صدور این افعال ناشایستہ و اقوال نابایستہ در
حق اکابر دین و ایمان نیست این کارہا بہ کسے مبارک باد کہ دعوی اجتہاد
میکند یا سر و تجدید می سراید و اجتہاد وے مفضی بہ سب مسلمین و تکفیر مومنین
و لعن محدثین و طعن متبعین بلا وجہ موجہ از ادلہ شرع مبین و بلا داعیہ ضرورت
در مناظرۂ دین ست و باین خذیت و کیادت حامل جمعی از طلبہ علم و اہل علم

یعنی مومن را نمی رسد که کثیر اللعن باشد وفرمود ان اللعانین لا یکونون شهداء ولا شفعاء یوم القیامة واین ہم نزد مسلم ست وفرمود ان شر الناس عند الله منزلة یوم القیامة من ترکه الناس اتقاء شره وفی روایة اتقاء فحشه واین حدیث متفق علیہ ست از روایت عائشہ وفرمود ان العبد لیتکلم بالکلمة من سخط الله لا یلقی لها بالاً یهوی بها فی جهنم رواه البخاری عن ابی هریرة ودر روایت متفق علیہ باین لفظ آمده یهوی بها فی النار ابعد ما بین المشرق والمغرب وابن مسعود گفتہ آنحضرت فرمود صلعم سباب المسلم فسوق وقتاله کفر واین متفق علیہ ست سباب بمعنی دشنام دہی ست وفرمود من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه رواه مالک واحمد عن علی بن الحسین ورواه ابن ماجة عن ابی هریرة والترمذی والبیهقی فی شعب الایمان عنهما وفرمود لیس المومن بالطعان ولا باللعان ولا الفاحش ولا البذی رواه الترمذی والبیهقی عن ابن مسعود مراد بنداء تکلم بکلام لا ینفع ست ودر حدیث ابی سعید وجابر مرفوعاً آمده الغیبة اشد من الزنا الی قوله وصاحب الغیبة لیس له توبة رواه البیهقی فی شعب وفرمود من یضمن لی ما بین لحییه وما بین رجلیه اضمن له الجنة رواه البخاری عن سهل بن سعد مرفوعاً وفرمود من ترک الکذب وهو باطل بنی له فی ربض الجنة ومن ترک المراء وهو محق بنی له فی وسط الجنة ومن حسن خلقه بنی له فی اعلاها رواه الترمذی عن انس مرفوعاً وقال هذا حدیث حسن وکذا فی شرح السنة وفی المصابیح غریب ربض بمعنی ناحیہ ست کہ درخانہ باشد نہ بیرون آن ومراد بمراء جدال ست درین واحادیث درین باب بسیار ست ودلالت دارد برانکہ مسلمان را کافر

اجابت اوراے امام یا ماموم را نہ از جہت خصام ولداد با امام ست بلکہ بنا بر
آنکہ حکم اصام را مخالف حدیثے صحیح یافتہ ست کہ امام را نرسیدہ بود یا بود
مگر عذرے صحیح از عمل بر آن مانع شد پس امام عند اللہ معذور بلکہ بنا بر خطای
اجتہادی خود ماجور ست و این کس کہ جملہ عذرات از وے زائل شدہ اند
اگر بترک قول امام دران احکام نپرداز دو کار بموجب حدیث صحیح رسول مختار
نکند غیر معذور ست بلکہ مازور پس تکفیر این غریب ازین مقلد پیشگان
ستم بر جان داشتہ ایمان ست ہرگز پاسخی ازین تکفیر و معذرتی ازین تقصیر
نزد خود ندارند مگر آنکہ اطاعت امام را در ہر نقیر و قطمیر در رنگ اطاعت خدا
و رسول باثبات رسانند ودونہ خرط القتاد و چون نتوانند رسانید خود شان
درین تکفیر می افتند زیرا کہ آنحضرت صلعم فرمودہ ست ایما رجل قال لاخیہ
کافر فقد باء بہا احدہما متفق علیہ من حدیث ابن عمر در نہایہ گفتہ
باء بہا ای التزمہا و رجع بہا و در بعض نسخ مصابیح بجاے بہا بہ آمدہ و
مرجع ضمیر کفر ست یعنی اگر مخاطب بدان کلمہ کافر نیست قائل کافر میشود و این
وعیدی ست کہ مقادر ت قدر آن نتوان کرد و در حدیث ابی ذر ست
مرفوعا لا یرمی رجل رجلا بالفسوق ولا یرمیہ بالکفر الا ارتدت علیہ
ان لم یکن صاحبہ کذلک و این نزد بخاری ست و در حدیث متفق علیہ از
ابی ذر بطریق مرفوع مروی ست من دعا رجلا بالکفر او قال عدو اللہ
ولیس کذلک الا حار علیہ مراد بدعوت کافر گفتن ست و معنی حار آنست
کہ رجع علیہ ما نسب الیہ و در حدیث انس ست کہ آنحضرت فرمود صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم المستبان ما قالا فعلی البادی ما لم یعتد المظلوم رواہ مسلم
و در حدیث ابی ہریرہ ست نزد مسلم مرفوعا لا ینبغی لصدیق ان یکون لعانا

وکافر تاویل وگفته اندکه کفر تصریح کفر بواح ست وکفر تاویل بدعت ست صاحب خود را از اصل ایمان بیرون نمیکند وتے را شبهه پیش آمده ست وفهم او از دریافت مدلول ادله ومفصوص نصوص کوتاهی نموده پس وے دران تاویل بدعی در خور دیوزش پذیری ودست گیری ست وپرا نصیحت باید کرد وبازالۂ شبهات وتقاصیر او در معرفت کیفیت استدلال وطریقۂ احتجاج باید پرداخت وهرگز از ایمان خارج ودر دائرۂ کفر وتکفیر داخل نباید نمود که امر بکفر کسے خانه بر انداز مکفر ست وجرت عظیم وجنایت فخیم ست بر مسلم مومن امام ربانی در ویل الغمام ارشاد میفرماید ان التکفیر لثلثةٍ من المسلمین بسبب مقالةٍ قالوها بشبهةٍ عرضت لهم مما لا تحل لمن کان یومن بالله والیوم الاخر ان یقع فیه ولا سیما فقد توسعت الدائرة فی تکفیر التاویل للدهویة الحادثة بین المسلمین لسبب الخلاف الناشی بینهم حتی تری المسئلة التی فیها قولان لاهل العلم قد وقع التکفیر من کل طائفة للاخری مع ان الحق الذی یریده الله هو احد القولین لا محالة فاحدی الطائفتین مخطیة فی تکفیر الاخری بلا شك والتکفیر خطره عظیم لما صح انه صلعم قال من قال لاخیه یا کافر فقد باء بها احدهما والمراد انه اذا کان المقول له مستحقا لذلك فقد وافق القائل ما فی الواقع وان کان غیر مستحق لذلك فما کفر القائل الا نفسه فهل یقدم مسلم حریص علی حفظ دینه علی مثل هذا الخطر العظیم اذا تقرر هذا فتکفیر التاویل شیٔ لم یأذن الله به ولا بینه لنا رسول الله صلعم بل نهانا عنه نهیا عاما وما ورد فی فکر بعض اهل البدع کالخوارج ونحوهم فالواجب الاقتصار علی الوارد من دون مجاوزة له فان ذلك من السیاب

وفاسق نباید گفت وطعن ولعن نباید کرد وزبان را از فحش وبذا و کلمهٔ سخط خدا ولایعنی وغیبت ودیگر اباطیل زبان وحصائد لسان نگاه باید داشت واز جدال در دین برکران باید بود در رسول خدا صلعم چنین میفرمود وهرکه بدان موفق ست بموجبش کاربند میگردد ولکن درین صد سیزدهم از هجرت که شش ماه سپری شدن آنرا باقی ست غالب ناظرین در دین و مناظرین با متبعین مرتکب این همه امور متقدمه در رسائل ومسائل میشوند وکان الانسان اکثر شیء جدلا غرضکه سخن در مسئله میرددو مخالف را بزبان وبیان بهرنا بایست یاد میکنند وبے محابا کافر یا فاسق یا مبتدع یا جاہل میگویند وبانواع غیبت وسب وشتم آبروے ایمان خود می ریزند ونمیدانند که فریاد شغال وبال شغال ست وسباب فوارهٔ لعنت بیش نیست آنچه دیگرے را بدان وصف میکنند اگر وے درنفس الامر آنچنان نیست که خیال بسته اند وگمان نموده بلاشک وشبهه خود درخور دآن کلمات سیئات سمات میشوند واز ایمان برآمده در دائرهٔ ردت می افتند حالانکه در شرع حکم جان ومال وعرض همان حکم واحدست عامه را بگزار که خود مستحق التفات وخطاب نیستند آنان را ببین که خود را در خواص اعتقاد میکنند ونزد تکلم در مسائل مختلف فیها و محدثات امور که خودش قائل وفاعل آنند مخالف خود را که دلیل از کتاب وسنت می آرد اضافت بکفر وکافری می نمایند این جرأت از گروهی بوجود بوده که دیانت خود را تلهی وتلاعب گرفته ست وهمچنین گرده دیگرست که خود را منقضب از براے جواب ایشان ساخته ودر برابر ایشان بهمین بزه پرداخته ست

چه قدر بدشت وحشت به بیت دویده ام من	به کجا رسیدهٔ تو بکجا رسیده ام من

حالانکه محققین از علماء محدثین ومتفقهین فرق کرده اند درمیان کافر تصریح

ومرجیه ولهذا سنیان تکفیر ایشان نکرده اند ومثل بدعت زیدیه که در
فروع حنفی و در اصول معتزلی بوده اند ومثل تفضیلیه که بدعت ایشان
بسرحد کفر نمی کشد وقس علی ذلک ومثل حنفیه متعصبه جامده بر تقلید واخوان
ایشان از مقلدین سائر مذاهب که هر چند تقلیدات رجال از بدعات
ضلال وابطل باطلات ست اما هیچ محدث شخص معین را از ایشان تکفیر نکرده
بلکه همین قدر میگوید که تقلید شرک ست در دین واز کفار ماضین منقول
شده آمده وحرام ست اخذ بدان در عمل وقول بنا بر حصول اسارت
ادب بجناب سید المرسلین وافترا بر ائمه اربعه مجتهدین یعنی بعد از علم
بحدیث صحیح واگر حدیثے دران باب معلوم نیست ونیست در دست مقلد
مگر همین مذهب امام یا مشرب کدام ماموم پس وے تا بلوغ حدیث معذور ست
آرے جمود بران پس از انکه دواوین سنن وستال طلبه زمین باشد
وباونی توجه کتب این علم شریف بدست می تواند آمد وعلمار اهل
حدیث از مدرسین ومؤلفین موجود باشند وقادر اند بر بیان مسائل
واحکام موافق ظاهر کتاب وسنت معهذا اگر یکے تعصباً وتعسفاً یا حمیةً و
جهلاً یا نفسانیةً وعصبیةً دیده ودانسته تقلید را باتباع اختیار میکند
وکلمات ناشایسته والفاظ اسارت ادب نسبت باصحاب سنت صحیحه برزبان
می راند ومیگوید قال قال بسیار ست ومن حدیث را در برابر کلام امام
یا امام کلام قبول نمیکنم ولاعن وطاعن وسابّ وقادح وجارح ایشان ست
این چنین کس بے شبهه کافر بواح درخور دکشتنی وگردن زدنی ست واز دائره
اسلام چون تیر از گوشهٔ کمان بدر جسته ست واز ایمان در رنگ شعر از
عجین مارق شده وحلقه بیرون در افتاده ومعذلک هم ضرور نیست که

للمسلم الذی جعلہ صلعم فسوقا فمن رام ان یطرح نفسہ فی ھذہ الھوۃ فلا لعاً لہ
انتہی کلامہ الشریف حاصل آنکہ حکم بکفر دیگرے کہ اقرار بایمان میکند و در ظاہر
مسلم ست ہرچند مبتدع و محدث باشد نباید کرد و بدشنام و کلام فحش
انضمام درحق وے تکلم نباید نمود غایۃ ما فی الباب آنکہ ہر قول و عمل کہ
شارع قائل و فاعلش را کافر فرمودہ روایت آن منع نیست بکنند لکن
علی التعیین نگوید کہ فلانی کہ این کار میکند یا کردہ ست پس وے کافر شد
چہ حق عبارت در امثال این مقامات آنست کہ چنین گوید شارع علیہ السلام
این کار را کفر گفتہ و بر بجا آرندۂ آن لفظ کافر اطلاق فرمودہ مسلم را ازان
اجتناب لازم ست پس بس و بر ہمین قدر اشارت و بر روایت آنحدیث بلفظ
اقتصار نماید مثلاً تارک نماز را کہ عمداً نماز نمیکند می تواند گفت کہ در حدیث
آمدہ ست من ترک الصلوٰۃ متعمداً فقد کفر یا یکے را می بیند کہ پیش کاہن
میرود و او را استگوحی پندارد او را می تواند گفت کہ در خبر ست من
اتی کاھنا فصدقہ فقد کفر بما انزل علی محمد صلعم یا ہر کہ شارع را بالتخصیص
حکم بکفر نمودہ مثل خوارج بر آنہا حکم بکفر می تواند کرد علی الاطلاق لا علی التعیین
اہل سنت و جماعت کہ رافضہ را کافر میگویند حکم برین جنس کردہ اند نہ بر عیان
ایشان اگرچہ میدانند کہ فلان رافض مثلاً شدید الرفض ست و مصداق
کفر لکن ضرورت چیست کہ او را بالتخصیص کافر گفتہ آید بدتر از یزید پلید کہ خواہد
بود اہل احتیاط و تقوی با وجود علم باحوال کفر او از لعن او زبان دوختہ
اند ہمچنین در بارۂ اہل بدعت احادیث ذم بدع و مبتدعین را روایت
می نمایند و حکم آن بیان میفرمایند و شخصے خاص را مصداق آن مقرر
نمی کنند و بعض بدعات چنان ست کہ بحد کفر نمی رساند مثل بدعات معتزلہ

عدو اسیر تقصیر شده اند و از دولت ایمان کامل و اسلام خالص فقیر گردیده ۵

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر	دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

اقل قلیلی می نمایند که حمایت الٰہی ایشان را دست گرفته بر راہ راست حق و صواب آوردہ ست و از اسباب حمیت جاہلیت و غفلت در دین وجمود برخلاف سنت سید المرسلین وتعصب مذہب آن و این دور تر افگندہ والا فقیہہ کذائی باشد یا متبع کذائی ناگزیرست کہ وے در بعض مسائل کہ از خرد سالی ذہن نشین او بودہ ست و در مکتب اطفال بر آن عقیدہ نشؤ و نما یافتہ جامد بنا شد صد آیہ بر وے تلاوت کنی یا ہزار حدیث بخوانی از مختارات خود متزلزل نمیشود الا من رحمہ اللہ تعالیٰ رجوع از عقاید و مذاہب نزد وضوح حجت و ظہور برہان غایت سعادت انسان ست در سلف صالح جمع جم در غیر یک موضع رجوع کردہ اند و امروز یکے در ہزار دیدہ نمیشود کہ محض براہ خلوص این کار بکند بلکہ در ہر مسئلہ کہ کسے باوے طرف شدہ ست بر وے فرض عین ست کہ اگرچہ ہزار جا دران بحث ومناظرہ بالغر بخورد زنہار اقرار بقصور فہم خود اندران باب نکند و واجب ست کہ ہر کہ جواب کدام رسالہ یا کتاب او نوشتہ ست گو دلیل ابلج آوردہ باشد وحجت نیرہ ہیچو آفتاب نصف النہار آشکار ساختہ ہرگز آنرا پذیرا نکند و آنچہ از روز اول سرائیدہ ست خواہی نخواہی در اثبات وتاویل و توجیہہ آن بہر حشیش بیاویزد وبتسوید اوراقی چند نام جواب نگاری در چند مردم بازاری بر آرد ہرچند اہل علم و معرفت بران خندہ زنند و آن پاسخ ناصواب را سخریہ گیرند از علماء وقت و فقہاء عصر کہ دعوا ہای

فردے را از افراد این قوم علی التعیین کافر گفته آید و بروے تسجیل و توقیع بکفر فرموده شود اینجا نیز جادهٔ اتباع سنت پیمودن و برہمان مقدار سابق اقتصار نمودن کافی ست زیرا که جاحد سنت صحیح بلا اعذار صحیح خود کافر میگردد ہر که باشد و ہر کجا که باشد خواه کسے او را کافر گوید یا نگوید و همچنین جاحد بر تقلید و قال وقیل بعد از وضوح دلیل و بلوغ حجت بهر سبیل که باشد از راه بغض حدیث و سخط سنت کافر ست بلاشک و شبهه ہر که باشد و ہر کجا که باشد طرفین درینجا راه کج گزیده اند خود و اهوار و آرا ایشان سبب و موجب این گمراہی گشته ۵

من از بیگانگان ہرگز ننالم	که با من ہر چه کرد آن آشنا کرد

شکوه از اہل بدعت و ارباب رائے نیست که این تکفیر و تضلیل از جانب ایشان بحق اہل سنت و اتباع نیز یکے از بدعات ضلالت ست حیفی که در میان می رود از جماعه الیست که خود را عامل سنت خیال کرده اند و بر خلاف سنت صحیحه نزد بحث و مناظره با مبتدعین از اہل رائے و اقتراح ایشان زبان و دہان را بافراط و تفریط سخن آشنا میسازند و از برائے بدشگونی غیر بینی خود می تراشند ۵

تو جمع باش که ما را درین پریشانی	حکایتی ست که از خویش میتوان کردن

کاش عوام این جماعت که مرتکب این کار میشوند درینجا جادهٔ صبر و شکیب و حفظ لسان سپرده اوزار خود را بر سر این طائفه می انداختند و بکریمه تبوء باثمی و اثمک فتکون من اصحاب النار تسلی خاطر خویش حاصل میساختند ولکن ابلیس بر تلبیس تا توانست با ہر طائفه بازی کرد چنانکه در تلبیس ابلیس ابن جوزی تفصیل این اجمال علی وجه الکمال مذکور ست جمهور در دام این

ومکائد این طائفہ نای ونوش را بادہ ولا یحیق المکر السیئ الا باھلہ
در کاسۂ ہوش ارزانی میدارند شنیدہ باشی کہ درین روزگار ہمت
بعض روسا رنامدار ذیول وسیول عمل بسنت وفقہ حدیث از کجا
تا کجا دراز گشتہ وخیول مخولش از عرب عربا رتا اقصای عجم تسخیر کردہ
صد کتاب وہزار رسالہ از طرف مشتاقین کتاب وسنت در ہر زمان
بہر زبان رنگ تالیف میگیرد و تا این وآن وفلان وبہمان سمت ابلاغ
می یابد وکشش وکوشش بسیار در رواج وشیوعش بر روے کار می آید
اما کارے از دست ایشان نمی آید وگرہے از دل نمی کشاید ؎

گرہ زابروی خود وانکرد قاتل من	شہید این دو کمان مہرہ ست بسمل من

بخلاف این شتے غربا ر اسلام مبشر بقولہ علیہ الصلوٰۃ والسلام طوبا للغرباء
وھم الذین یصلحون ما افسد من سنتی کہ باہزار مصائب وصدہا مصاعب
در ہر قطر تازی وپارسی سرگرم جلوہ افروزی اند وروز افزون
میشوند واین یکے از اعلام نبوت ومعجزات رسالت ست کہ پیش از وجود
ایشان از نمود ایشان نشان دادہ وفرمودہ انہ سیکون فی آخر
ھذہ الامۃ قوم لھم مثل اجر اولھم یامرون بالمعروف وینھون عن
المنکر ویقاتلون اھل الفتن رواہ البیھقی فی دلائل النبوۃ عن عبدالرحمن
بن العلا الحضرمی وظاہرست کہ مصداق این حدیث درین امت غیر
از اہل حدیث دیگرے نیست چہ مماثلت در اجر با اولین نمی تواند شد
تا در قول وعمل ہمچو اولین نبود ونیست مماثل اولین مگر ہمین عصابہ مجددین
زیرا کہ عقیدہ وعمل ایشان موافق آنان ست بخلاف مقلدین کہ از روش
متقدمین بر منازل بعید افتادہ اند وکدام معروف بالاتر از عمل بسنت

دراز وپنهادارند هیچ مپرس که دین را چه قسم لعبه اطفال ولهو جهال ساخته اند و خداترسی وشرم و رزی راجواب صاف داده با این همه نمیدانیم که درنگ درقیام ساعت چراست و تاخیر در فرو ریختن نجوم سما از کجا شاید بقا، و وجود این مشت پری و پاره استخوانی از تابعان سنن باشد که از هر غبار مظلمه برخاسته اند و کیفما اتفق توحید و سنت را رأس طاعت و ملاک نجات شناخته و باحیا رسنت و امانت بدعت تا ممکن ست پرداخته اند و در رنگ ایمان غریب الدار بعید السکن افتاده ؎

همسایه چون بسوختن ما رضا نداد	رفتیم و در محلهٔ بیگانه سوختیم
یک حرف آشنا بغلط هم کسے نگفت	چندانکه خواب خوش بهر افسانه سوختیم

والحمد لله که بفحوای وکان حقا علینا نصر المومنین وان حزب الله هم الغالبون وبمقتضای لایزال طائفة من امتی منصورین لایضرهم من خذلهم حتی تقوم الساعة رواه الترمذی عن معاویة بن قرة عن ابیه وقال هذا حدیث حسن صحیح وفی روایة متفق علیها عن معاویة لایزال من امتی ائمة قائمة بامر الله لایضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلك درین دور آخر که همعنان ساعت کبری و همدوش قیامت عظمی ست و تا انصافان جفاکیش ورای پرستان ستمگر از هر سوی واز هر در سر بشورش و فساد برداشته اند و اسباب ضلالت خلق از هر جانب و کوی فراهم آمده جمعی از طالبان خدا وجویندگان حدیث مصطفی صلعم و محبان اتباع و مجتنبان ابتداع در مشارق و مغارب ارض جلوه افروز و یوما فیوما بلکه ساعة فساعة درازدیاد و فروغ و همواره اهل بطالت وجهالت واصحاب بدع وضلالت را نوید قل موتوا بغیظکم بگوش حسرت نیوش میرسانند

ومویدِ اوست حدیث انس نزد ترمذی مرفوعاً بلفظ مثل امتی مثل المطر لایدری اوله خیرام اخره واین بشارت وخیریت در حق پس آیندگان بجہت آنست کہ عمل بسنت درزمان صدر اول آسان بود کہ ہمگنان یک روش داشتند ودر آخر زمان دشوارست کہ ہر یکے راہی اختیار کردہ ست ومخالف خود را دشمن جان وآبرو گردیدہ ودرپے آزار یکدیگر شدہ ولہذا احادیث بسیار در مواعید ومدائح اہل حدیث ومتمسکان سنت نزد فساد امت وارد شدہ تا آنکہ آمدہ من تمسک بسنتی عند فساد امتی فلہ اجرمایۃ شہید پس ہر کہ از مردم این قرون آخرہ مقتدی علم سنت ومحرر حدیث وشیع اوست شک نیست کہ وے رستم دستان زمان وسام ونریمان اوان خودست چہ حسّاد واعدا بسیار درپے خود دارد ولکن ؎

گر دوست موافق ست سعدی	سہل ست جفا ہر دو عالم

دریافتہ باشی کہ درین دور آخر احیاء سنن چنانکہ از دست علماء محدثین یمن صورت بستہ وہکذا از ہمت بعض تلامذہ ایشان نظیرش در قرون بسیار یافتہ نمیشود وذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء وچرا چنین نشود کہ سرور عالم وسید ولد آدم فرمودہ الایمان یمان والحکمۃ یمانیۃ والفقہ یمان کما فی الصحیح پس قرآن وحدیث وفقہ ہرسہ را منسوب بسوے یمن میمون فرمودہ واین یکے از اعلام نبوت ست کہ خبر مطابق واقعہ افتادہ وللہ الحمد وبالجملہ مقصود از خامہ فرسائی درین رسالہ بیان ہمین معنی ست کہ گمان سوء ادب از عصابہ حدیث درحق ائمہ اربعہ مجتہدین وغیرہم از علماء دین خواہ متقدمین از سلف

و دعوت خلق بسوی ہدی رسالت خواہد بود که از دست و زبان وجنان
ایشان در ہر زمان نمایان میگردد و کدام منکر بالاتر از تقلید رجال ست
که تعامل حدیث و قرآن را از بیخ و بن برکنده و مقاتله با اہل فتن عام ست
از انکه بر زبان باشد یا بسنان یا بجنان چه ہر سه از افراد غزی در راه
خداست تا کدام یک از آنہا در کدام وقت و زمان طالب جنان را دست
بہم دہد و موید اوست حدیث من جاھدھم بلسانه فھو مومن الخ و لہذا
علی بن المدینی که شیخ بخاری ست رح در تفسیر حدیث لایزال طائفۃ من
امتی منصورین گفته ھم اھل الحدیث و در حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه
عن جده آمده که فرمود رسول خدا صلعم ای الخلق اعجب الیکم ایمانا قالوا
الملائکة قال و ما لھم لا یومنون و ھم عند ربھم قالوا فالنبیون قال
ما لھم لا یومنون والوحی ینزل علیھم قالوا فنحن قال و ما لکم لا تومنون
وانا بین اظھرکم قال فقال رسول الله صلعم ان اعجب الخلق الیّ ایمانا
لقوم یکونون من بعدی یجدون صحفا فیھا کتاب یومنون بما فیھا رواه
البیھقی فی دلائل النبوة مراد باین قوم جماعه اہل حدیث ست و بمراد
بصحف صحف قرآن یا حدیث چه ایمان منحصر ست درین ہر دو و آنحضرت
صلعم ارشاد امت نکنند مگر بسوی خالص دین نه بسوی آرار متفقہین و
متکلمین و مجادلین و مقلدین و متصوفین که این ہمه از مقصود برکران ست
و مراد بلفظ بعدی اگر بعدیت متصله قرینه ملتفقه ست مصداقش مردم
قرون مشہود لہا بالخیر باشند و ہمچنین ہر که ماشی بر طریقه آنہاست و ھم
اھل الحدیث و لا اتباع و اگر بعدیت بعیده منفصله ست پس مراد ہمین
محدثان اند بالخصوص تا آخر زمان ہر جا که باشند و از ہر جرگه که برخیزند

ابن ماجۃ والبیھقی من حدیث ابن عباس رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلعم قال ان اللہ تجاوز عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرھوا علیہ ای ما طلب منھم من المعاصی علی وجہ الاکراہ فی ای شی کان وسمیت ہذا الرسالۃ بجلب المنفعۃ فی الذب عن الائمۃ المجتہدین الاربعۃ

مہر بر پائین زمان می زنم	بادشاہ عالم درویشیم

والحمد للہ الذی بنعمتہ تتم الصالحات والصلوۃ والسلام الاتمان الاکملان علی سید الکائنات وعلی الہ وصحبہ ومحدثی ملتہ ومتمسکی سنتہ لاسیما الائمۃ الاربعۃ المجتہدین من امتہ اصحاب الصالحات الباقیات

رب کریم
تمت
بالخیر

سنہ ١٣٠٠ ھ
٨٣ ٦١٨

صالحین باشند یا متاخرین متبعین افترا محض وسوءظن بحق خاص مومنین ست ورنہ قدر ومنزلت ایشان چندانکہ درنظر زمرۂ موحدین بودہ ست معشار آن در طائفہ مقلدین ثابت نیشود وچہ قسم می تواند شد کہ ہر کہ مسئ بجناب سید المرسلین ست بانکار احادیث او وعمل را بر سنت صحیحہ او بمقابلہ قیل وقال مجتہدین ومجادلین نمی پسندد از وے توقع تعظیم وتکریم ائمہ دین کجا وعلی فرض المحال اگر عاملان سنت ائمہ را بنظر حقارت می بینند آخر بہمین جہت می بینند کہ خلاف آنہا با احادیث در احکام ومسائل معلوم ایشان شدہ ست گو خصم این حرف را از ایشان بنا بر عصبیت وجاہلیت نپذیرد نہ بجہت کدام امر دیگر پس این تحقیر نسبت باز در از مقلدین کہ دربارہ احادیث وقرآن میکنند ولیل ونہار در ضد ورد وانکار مسائل ثابتہ بسنن صحیحہ بودہ اند بے شبہہ حقیر وقلیل ست ع ببین تفاوت رہ از کجاست تا بکجا ؛ فرقی کہ از ائمہ مجتہدین تا جناب شفیع المذنبین ست صلعم بر فردی از افراد مسلمین مخفی نیست اللہم مگر آنکہ یکے کور مادرزاد باشد وبصر بصیرتش باطل افتادہ وانکار مقلدین وتحاشی ایشان از اتباع سنن سید المرسلین چیزے ست کہ بر ہر یکے از موافقین ومخالفین ظاہر ست وانکارش مکابرہ بیش نیست واگر انکار ایشان درین باب ثابت ست اہل حدیث چہ گناہ کردہ اند کہ سخن ایشان در تحاشی از سوء ادب بجناب ائمہ مجتہدین مقبول نیست ٥

چو عینک تا بکے ہر سو بچشم دیگران بینید		الٰہی دیدۂ تحقیق دہ ہر یک مقلد را

ھذا آخر الرسالہ واللہ اسئل ان یتجاوز عنا ما کان منا من السھو والزلل فی تحریر ھذہ المقالۃ کما اخبر رسولہ صلعم فیما صح عنہ عند

بالعز والاقبال کہ صورت طراز تالیف این معنوی پیکر ہدایت اثر ست و بنام آوری و نامہ آرائی بہر کشور سمر فرزانہ فرخ نہاد موفق بنیاد منشی محمد احمد خان متخلص بصوفی اعانہ المنّان در مطبع مشہور انام مفید عام واقع نزہت آباد اکبرآباد این مجموعہ فوائد را بقالب طبع ریخت و در اندک فرصت بحسن اہتمام نقش اتمام بہ لوح انطباع انگیخت ؁

قصیدہ در خاتمہ کتاب از حکیم سید اعظم حسین صاحب سندیلوی

گمینگہی است درین دشت ہر طرف ما را ۔ گمر گشتیم بدام آن غزال رعنا را
بتے کہ چہرہ فروزد اگر بتاب نبیذ ۔ دہد زعکس فروغ سہیل سیما را
بتے کہ گرد و جہان را بکیش خود آرد ۔ جدا از ہم نشناسند گبر و ترسا را
نظر فریب کہ گر خویش را بیاراید ۔ دہد بخاطر زہاد راہ اہوا را
شفا دہی است بدان پایہ لعل نوشینش ۔ کہ مردگان اجل آرد بوی مداوا را
براہ دیر و حرم در ہوای دیدارش ۔ عنان ز برق بدست است راہ پیما را
نگاہ او بسیاست اگر کشد شمشیر ۔ بجرم زہد زند گردن اہل تقوا را
زہے غیور کہ با صد ملامت و نفرین ۔ بخانہ از رہ یوسف برد زلیخا را
زرا ز عاشقی قیس گر شود آگاہ ۔ نہفتہ دل بخراشد ز طعنہ لیلا را
سپس کہ قیمت دین و دلم نگاہی گفت ۔ بہا نداد و بغارت ربود کالا را
ز دیم داد و بفریاد ما کسے نرسید ۔ دہیم لاجرم آواز کارفرما را
خجستہ داور دانش گہر امیر الملک ۔ بدیدہ داد رس دین پناہ دنیا را
چو باد تند کز اشجار برگ افشاند ۔ کند مدام درم ریز دست اعطا را
بہ تکیہ گاہ فرو گسترند در عہدش ۔ قلندران نمد پوش فرش دیبا را

نظم و نثر خاتمۃ نتیجۂ فکر رسا حکیم مولوی حافظ سید اعظم حسین صاحب دہلوی

حمد یکہ حامد را بدان محمود باید گفت مر خداوند محمدت پسند را سزاوار است و ستایشے کہ مر ستایشگر را بدان میتوان ستود نعت گرانمایہ و خشور رحمت ظہور معجز گفتار ملک کردار است درود نامحدود از خدای گیتی آرای بروے نازل باد و گرامی آل ہمایون اصحابش را شامل سپس بر تماشائیان روشن نگاہ کہ کحل بصیرت بچشم بصارت کشیدہ اند تا از تماشای جمال صورت بکمال معنی فرا رسیدہ مخفی نیست کہ این رسالہ ہدایت مضمون درایت مشحون کہ گفتگو آرایان رد و قبول را انصاف آموز ست و جستجو آوران نیک و بد را براہ راست چراغ افروز با آنکہ بایجاز آراستہ اند و از تطویل پیراستہ ہم بدین نسخہ شبپرہ چشمان تاریک راے را علاج دیدہ و دل میتوان کرد و ہم بدان نقد تہیدستان عالم انصاف را تازہ دیدہ و داد از بازار باید آورد و خردہ گیران را کہ انگشت بر حرف نہادن و با آشتی جویان در افتادن شیوہ دارند سر و برگ پیراہہ روی پاک سوختہ شد و بر طریقہ راست خرامان کوے ادب روش آموختہ ائمہ اربعہ دین متین را ابر چہ درمیان نہادہ اند عذر نہادہ آمد و جدل گرایان آہو گیر را باین گروہ فرشتہ شکوہ آشتی دادہ آمد درین زمان فرخی توامان بفرمان افاضت عنوان آبروے روزگار آرزوے امید وار سنجر تاج سکندر خراج بہرام سپاہ کاؤس بارگاہ بر جبیس تاب خورشید رکاب صفا پرور عطا گوہر افادت طریق ہدایت رفیق عالی خطاب معلی القاب جناب مستطاب والا جاہ امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسنخان صاحب بہادر کار فرمائے ریاست بھوپال ادامہ اللہ

صحت نامۂ جلب المنفعة

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
٢	١	الآلۂ	الآئہ	٨	١٢	تمیدنست	تمیدانست	٢١	٢	تعین	تعیین
〃	٢	والصلوة	وصلوةٌ	٩	١	باآنکہ	آنکہ	〃	٣	فقہٗ	فقہٖ
〃	٩	مرتیہ	مرتبہ	〃	٢	اسلمیۃ	اسلمیّۃ	〃	٥	دیرباز	دیریاز
٣	٦	جلیل	جلیل آن	〃	٨	اقفہ	افقہ	〃	١٦	تعبین	تعیین
〃	١٢	صفت	صنف	〃	١٥	تیسر	تیسیر	〃	١٨	یازور	بازدر
〃	١٣	سبب	ست	١٠	١٩	بران	بدان	٢٢	٥	قائلی را	قائلی
〃	١٤	موجب	بموجب	١١	١٢	النسائی	نسائی	〃	١٥	علمار	علائی
٤	٦	بآنکہ	باآنکہ	〃	١٣	ستحاصہ	ستحاضہ	〃	〃	بلاو	بلاد
〃	١٠	نزدوی	نزدوی صلعم	〃	١٩	طیب	تطیب	٢٣	٨	انفل	آنفل
〃	〃	صلعم سمر	سمر	١٢	٢	جریح	جریج	٢٧	١٠	بعرهضیۃ	لعرهضیۃ
〃	١٩	[illegible]	+	〃	٤	بکنند	بکنند	٢٨	٨	بادولحق	باولحق
٦	٩	وبسبع	بسبع	〃	٥	جریح	جریج	〃	١٢	سبب	سبب
〃	١٣	النووی	للنووی	١٣	٣	عصفر	معصفر	٢٩	٧	اوزان	ازان
〃	〃	احلال	اہلال	〃	٥	ودی	ودی	〃	١٥	قصن	قضی
٧	٧	تذکرش	تذکیرش	〃	١٠	بسیر	یسیر	٣٠	٥	مانع	مانع ما
〃	٨	فهمیدہ	فهمندہ	١٣	١٣	سُفن	سِفن	٣١	١١	تصنیۃ	تضنیۃ
〃	١١	تعین	تعیین	〃	١٥	بدون	مدوّن	٣٢	٢	خبر	جز
〃	١٢	طلیب	تطیب	١٦	١٣	کثرین	کثیرین	٣٣	٦	منتثر	منتشر
〃	٢١	فریغہ	فریعہ	١٩	١٦	نبیذ	نبذ	٣٤	٨	تقدیم	تقدیر

اگر بقیمت یوسف خرید جنس سخن — سخنوران همه برهم زنند سودا را
دریکه فوج غلطی شکست در میدان — محاسبی نتوانند شمرد قتلا را
شگفت نیست زامن دامان بکشور او — که ترک غمزه دهد ترک رسم یغما را
سکندری که بروز نبرد سرهنگش — جگر درید بقلب سپاه دارا را
بسلک نظم گمان می برم کشید گهر — شبانه چون نگرم بر فلک ثریا را
قدح کشان خرابات را کرامت او — بشیره ناب کند مستحیل صهبا را
بروی او چو کشاید نظر عیان گردد — کمال صنع خداوند چشم بینا را
بخوی او چو گرایند بیگمان دانند — دلیل خوبی باطن جمال زیبا را
زدیر باز خلاف آوران هرزه سرای — سروده اند سخنهای بی محابا را
در او فتاده بخاصان دین زنادانی — سراب کرده تصور ز وهم دریا را
همی برهبری این گروه روشن کرد — طریقهٔ که رساند بمنزل اعمی را
درین رساله بانصاف از ائمهٔ دین — نهاد عذر خطای صواب مانا را
بکار رفته همه اندازها نگهدارد — بدست داد ترازوی عدل دانا را
مگر میان دو جمع ستیزه جو استاد — بآشتی بنشانید جنگ برپا را
نوشا سکوت بحق ائمهٔ ملت — زبان بریده به ارباب شور و غوغا را
بدین سپاس افادت توان دعا کردن — مؤلف ادب آموز پیر و برنا را
زمانه باد بزیر نگین والا جاه — برند تا بجهان نام تاج و تمغا را

۱۸۸۳

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۶۳	۱۴	خبز	جز	۷۴	۱	رائے	رأی	۸۲	۹	برائیشان	رانشان
۶۴	״	دوگانه	ده گانه	״	״	نکلما	نکل ما	״	۱۸	وہم	باہم و
۶۵	۵	اسور	السور	״	۱۳	اوله	ادلّه	۸۳	۲	رسالة	رسالته
״	۱۶	عه	عنه	״	۱۷	لتنبعین	لتتبعن	״	۵	بنبة	بنیة
۶۶	۸	بحث	بحت	۷۵	۱۲	ریحانة الالباب	ریحانة الالباب	۸۴	۱۳	حدیث	احادیث
״	۹	برترجیح	ترجیح	״	۲۰	روبت	رویت	״	۱۴	دستارگان	دستارگان
״	۱۳	خورد	خرد	۷۶	۴	بسنة	بسنه	״	۱۷	اسلفت	السلف
״	۱۶	هذالفن	هذاالفن	״	۱۰	یافتد	افتد	״	۲۱	یحب	یجب
۶۷	״	اقدام	اقدم	״	۱۱	بایشد	+	۸۵	۱	نفلته	نقلته
۶۸	۵	قضایای	قضایا	״	۱۳	بسنة	بسنه	״	۴	بہہ	بہیه
״	۸	حدیث	احادیث	۷۷	۷	نیستند	ہستند	״	۷	حدیثه	حدیثه وصولش
״	۱۵	وبموجب	بموجب	״	۱۰	منصبه	منصبهٔ	۸۶	۱۳	اثار	اشارت
״	۱۶	قایل	قابل	۷۸	۱۹	مع	معه	۸۷	۵	بالخیر	بالخیرست
״	״	״	״	״	۲۱	فتبعون	فیتبعون	۸۸	۱۵	حطه	حطه
۶۹	۱۲	مسادات	مساوات	۷۹	۱۸	نرسدبه	نرسد	״	۱۷	تجدیه	تحدیه
۷۰	۷	بیابه	بیابند	۸۰	۲۰	عیم	صیح	۸۹	۴	مردو	مردود
״	۱۴	نقادان	نقّادان	۸۱	۳	باقیه	باقیسه	״	۱۲	بنیان	بنیان
۷۱	۲	بنیات	بینات	״	۱۵	دعیه	ده	۹۰	۱۵	باالله العظیم	بالله العظیم
۷۲	۵	معاصر	معاصرت	״	۱۷	تقتید	تقید	۹۱	۵	که اسراع	اسراع
״	۱۲	بالخیر	بالخبر	״	۱۸	ترب	ترب	״	۱۱	منشطه	منشط

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
٣٤	١١	سالک	+	٤٤	٦	معذور	محذور	٥٣	٥	آخری	اُخری
"	١٦	ذال	دال	"	١٤	نغزش	لغزش	"	١٨	دلیل	یک دلیل
"	١٩	بئین	بیّن	٤٥	١٩	جزے	جزئے	٥٤	٣	مازان	مازال
٣٥	١٢	هاوها	هاءوهاء	٤٦	٦	نمیکنند	نمیکند	"	٦	رحجان	رجحان
٣٦	١	اتیان معاشر	اتیان محاشر	"	٧	اُنذُرُ	اُنذُرِ	"	٢٠	تراضی	تراض
"	٥	خبر	خمر	"	٩	آنکه	باآنکه	٥٥	٨	لبقطع	لینقطع
٣٧	٠	نکرده	مکروه	"	١٢	لعن	لعن الله	٥٦	٦	سحوق	وسحوق
"	٩	ابنة	آنية	٤٧	١	سلعنة	سلعته	"	٨	احلوام	احلوالهم
"	١١	بسیفها	بسیفهما	"	٣	دور	ودر	٥٧	٣	محمدثان	محدثان
"	١٦	غذاب	عذاب	"	٤	الذین	الذی	"	١٧	بصد	بصدها
٣٨	١٧	باوجود	یاوجود	"	١٣	وعده	وعد	"	٢١	سنه	سنه یکصد
"	١٨	زید بن بیه	زیاد بن ابیه	"	١٤	درماحق	درحق	٥٨	٨	خبرین	جری
"	١٩	زید	زیاد	٤٨	٢	بران	بدان	"	١٦	التخان	الشیخان
٣٩	٨	"	"	٤٩	١٤	المحل والمحال له	المحلل والمحلل له	٥٩	٣	بعث	البعث
"	"	مادر	نادر	"	٢١	کفتله	کقتله	٦٠	١٩	یکصد	یکصدو
"	١٨	آن خود	خود آن	٥٠	١	علها	علیها	٦١	٣	این	ابن
٤٠	٦	اختلاف	اختلاف	٥١	١١	معترض	متعرض	"	١٤	مائیة	مائة
٤٢	١٣	بیج	بهیچ	٥٢	١	سحوق	وسحوق	٦٢	٤	دود	ودو
٤٣	"	آید	آمد	"	٣	یا	با	"	١٨	چهل	وچهل
٤٤	٥	معذور	محذور	"	٤	اگر	که اگر	٦٣	١٠	ماعی	ماحی

صواب	خطا	سطر	صفحہ	صواب	خطا	سطر	صفحہ	صواب	خطا	سطر	صفحہ
بکونون	یکون	۱۳	”	تفضیلیہ	تفضیلہ	۲	۹۷	اوغاد	ادغاو	۱۲	۹۱
خیبر	خبیز	۲	۱۰۳	کجے	کج	۷	۹۸	ورمی	رمی	۱۶	”
خلص	خاص	۱	۱۰۴	وخود	خودو	”	”	بہر	وبہر	۱۷	”
صدد	سندو	۱۰	”	الیت	انیت	۱۲	”	امام	اصام	۲	۹۲
ایّ	ایٔ	۳	۱۰۵	افراخ	اقتراح	۱۳	”	تقصیر	تقصر	۷	”
بنعمته	بنعمۃ	۶	”	ان تبوء	تبوء	۱۹	”	لیتکلم	یتکلم	۵	۹۳
ملتہ	ملۃ	۷	”	نقبیہ	نقیہہ	۷	۹۹	بیذار	ببیذار	۱۳	”
سنتہ	سنۃ	۸	”	توجیہ	توجیہہ	۱۹	”	الشعب	اشعب	۱۴	”
امتہ	امۃ	”	”	پہنا	بینہا	۱	۱۰۰	فحش	فحش	۱	۹۴
ردّو	رود	۸	۱۰۶	مظلمہ	مظلمۃ	۵	”	آمدہ	بودہ	۱۸	”
بیراہہ	پیراہہ	۱۲	”	امۃ	ائمۃ	۱۴	”	لاهوتیۃ	للدهویۃ	۱۱	۹۵
خرند	خرید	۱	۱۰۸	ہر جانب و کوے	ہر کس و کوے	۱۸	”	هذہ	هذ	۱	۹۶
محابا	مہابا	۹	”	طوبیٰ	طوبا	۱	۱۰۱	غایۃ	غایۃ	۴	”
دیریاز	دیرباز	”	”	افسد الناس	افسد	۱۱	”	بما	لما	۱۳	”
نشانید	نشائید	۱۴	”	غزو	غزی	۴	۱۰۲	رافضی	رافض	۱۶	”

